





# حسب الله

شب اول:

ارزش و اهمیت نگاه زیبا

## شب اول: ارزش و اهمیت نگاه زیبا

### « انگیزه سازی

#### • زینب اسوه صبر و استقامت

خداوند متعال در قرآن کریم برای مؤمنان الگو و نمونه‌ای معرفی می‌کند و از تمام مؤمنان می‌خواهد که او را الگو و اسوه خود قرار دهند. می‌فرماید:

«وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ الْفُؤُمِ الظَّالِمِينَ»<sup>۱</sup>

و خدا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، همسر فرعون را مثل می‌زند آنگاه که گفت: ای پروردگار من، برای من در بهشت نزد خود خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و عملش نجات ده و مرا از مردم ستمکار رهایی بخش.

در تفسیر نمونه چنین آمده است که وقتی زن فرعون معجزه حضرت موسی را دید در دل به موسی ایمان آورد ولی ایمانش را کتمان می‌کرد. تا اینکه فرعون از ایمان همسرش به موسی مطلع شد و بعد از مدتی که او را از ایمان به موسی باز می‌داشت دستور داد او را شکنجه کنند. آسیه همسر فرعون در زیر بار شکنجه با خداوند متعال چنین زمزمه می‌کرد: خداوند مرا از فرعون و شکنجه‌های فرعون نجات بده و در عوضش در بهشت خانه‌ای برایم بنا کن. حضرت آسیه به خاطر صبرش در مقابل فرعون چنین مقام بالایی دریافت می‌کند و خداوند متعال او را الگو و اسوه مؤمنان قرار می‌دهد.

### « اقناع اندیشه

در کربلا بانویی است که صبر حضرت آسیه در مقابلش چیزی به حساب نمی‌آید. اگر آسیه در مقابل شکنجه‌های جسمی



فرعون صبر کرد زینب (س) نه تنها در مقابل شکنجه‌های جسمی و روحی یزیدیان صبر کرد بلکه ادامه‌دهنده حرکت عاشورا بود و اگر نبود، نامی از حماسه عاشورا باقی نمی‌ماند. چنان‌که شاعر در وصفش می‌گوید:

سرّی در نینوا می‌ماند اگر زینب نبود  
کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود  
چشمه فریاد مظلومیت لب‌تشنگان  
در کویر تفته جا می‌ماند اگر زینب نبود  
ذوالجناح دادخواهی بی‌سوار و بی‌لگام  
در بیابان‌ها رها می‌ماند اگر زینب نبود  
در عبور بستر تاریخ، سیل انقلاب  
پشت کوه فتنه جا می‌ماند اگر زینب نبود<sup>۲</sup>

رمز استقامت زینب چیست؟

راز این همه صبر چیست؟ راز اینکه حضرت زینب (س) توانست آن واقعه عظیم را در دل تاریخ ماندگار کند چیست؟ خود این بانو چه ویژگی‌ای داشت که کارش سبب ماندگاری عاشورا تا قیام قیامت شد؟

دانستن جواب این سؤالات آن قدر مهم است که وقتی آن نصف روز عاشورای سال ۶۱ هجری را بررسی می‌کنیم می‌بینیم چیزی که سرنوشت مبارزه امام و اصحابش را تعیین می‌کند همین ویژگی حضرت زینب (س) است.

ترویج دین اگرچه به خون حسین شد تکمیل آن به موی پریشان زینب است

این ویژگی برجسته دختر امیرالمؤمنین (ع) است که نمی‌گذارد خون برترین انسان‌های آن زمان پایمال شود. لازم است قبل از بیان ویژگی اصلی زینب (س) اشاره کنیم که این بانو از هرکدام از اهل بیت (ع) صفتی را به ارث برد و آموخت و این صفات زینب را به چنین مقام بالایی رساند.



به گفته شیخ جعفر نقدی، زینب (س) تربیت شده پنج تن آل عبا است:

فَالْحَمْسَةُ أَصْحَابُ الْعَبَاءِ هُمْ الَّذِينَ قَامُوا بِتَرْبِيَّتِهَا وَتَهْذِيبِهَا وَكَفَاكَ بِهِمْ مُؤَدِّبِينَ وَ مُعَلِّمِينَ. پنج تن آل عبا به تربیت و فرهنگ سازی و تهذیب زینب همت گماردند و همین بس که آنها ادب کننده و آموزگار باشند.<sup>۳</sup>

از پیامبر اکرم (ع) در وصف حضرت زینب (س) چنین می فرماید: «أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ فَهَمَّةٌ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ».<sup>۴</sup> (ای زینب) تو بحمدالله عالمی هستی که نزد کسی تعلیم ندیده ای و دانایی هست که نزد کسی نیاموختی.

از امیرالمؤمنین (ع) شجاعت را به ارث برد. در مجلس ابن زیاد که جوانی هتاک و بی دین بود و شروع کرد به زخم زبان زدن به حضرت زینب و گفت: «الحمد لله الذي فَصَحَكُم و قَتَلَکُم و اَكْذَبَ اُحْدُوْتَنَکُم...».

هان ای زینب خدای را ستایش می کنم که شما را رسوا ساخت مردان شما را کشت و دروغتان را آشکار ساخت. ایشان با جسارت تمام جواب دادند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اٰگَرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ ظَهَّرَنَا تَطْهِيْرًا اِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا...».<sup>۵</sup> ستایش از آن خدایی است که ما را به وسیله پیامبر برگزیده اش محمد اگرامی داشت و از گناهان و ناپاکی ها پاک گرداند، همانا انسان های فاسق و خودکامه و پلیدند که رسوا می گردند (کنایه به ابن زیاد).

از حضرت زهرا (س) عفت و حیا را به ارث برد. ابویحیی مازنی می گوید: هفت سال همسایه امیرالمؤمنین بودم در این هفت سال صورت زینب را که ندیدم هیچ، حتی صدای او را هم

۳ شیخ جعفر نقدی، کتاب زینب کبری، ص ۲۰.

۴ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۹.

۵ موسوعه الامام الحسين (ع)، ج ۶، ص ۳۰ عن ابی مخنف القندوزی، ینابيع الموده

نشنیدم.<sup>۶</sup>

از امام حسن (ع) صبر را به ارث برد، ام المصائب اگر ام الصبر نباشد می‌شکند، خرد می‌شود. امام حسن (ع) مصیبت‌های وارده بر پدر و مادر را تحمل کرد و خواهر، مصیبت‌های وارده بر برادر را.

و از امام حسین (ع) هم عزت را به ارث برد. به همین سبب یکی از القاب حضرت زینب (س) شریکه الحسین است.<sup>۷</sup>

در کنار این ویژگی‌ها یکی از ویژگی‌های عالی که موجب شد عمه سادات چنان مقتدرانه حماسه عاشورا را ماندگار کند و اگر چنین صفتی نبود قطعاً حضرت در مقابل این همه مصائب کربلا و بعد از کربلا قد خم می‌کردند نگاه زیبا بین ایشان نسبت به مسائل بود. جمله معروف حضرت در کاخ عبیدالله بن زیاد بسیار قابل تأمل است. وقتی که کاروان اسرا را وارد بر کاخ عبیدالله بن زیاد در کوفه کردند او رو کرد به زینب (س) و گفت: ای دختر علی! «کیف رأیتُ صُنْعَ اللَّهِ بِأَهْلِ بَيْتِكَ؟» دیدی خدا با برادرت، حسین و خاندانت چه کرد؟

بانوی سرفراز گیتی دلیرانه فرمود: مَا زَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ فَبَرَزُوا إِلَى مَصَاحِعِهِمْ وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتَحَاجُّ...

من جز نیکی و سرفرازی چیزی ندیدم! این قوم قومی بود که خداوند برایشان شهادت را رقم زده بود و اینها به سوی قتلگاه و شهادت خودشان رفتند و با تو در قیامت مواجه ای دارند، خودت را آماده کن ببین چه پاسخی در آن صحنه برای خدای متعال داری، مادرت در مرگت گریه کند! ای پسر مرجانه! چه می‌گویی؟ تو می‌پنداری با ریختن خون سیّد و سالار جوانان بهشت و پاره قلب پیامبر و یاران فداکارش و به بند اسارت کشیدن بازماندگان فاجعه جان‌سوز و غمبار کربلا پیروز شده‌ای؟

شیخ جعفر نقدی، کتاب زینب کبری، ص ۲۲

به نقل از استاد عالی در سخنرانی شب عاشورا بیت رهبری سال ۱۳۹۷.



اگر شما می‌بینید حضرت زینب (س) همه وقایع و مصیبت‌ها و سختی‌های روز عاشورا را تحمل می‌کند و فراتر از تحمل وقتی که پا به صحرای پر بلای کربلا می‌گذارد عملاً به استقبال این حوادث می‌رود، همه اینها به خاطر نوع نگاه حضرت زینب (س) است. حرف دل این بانو این است:

سلسله موی دوست حلقه دام بلا است

هرکه در این حلقه نیست فارغ از این ماجرا است

گر بزنندم به تیغ در نظرش بی‌دریغ

دیدن او یک نظر صد چو منش خون بها است

شخصیت حضرت زینب (س) در شرایط سخت کربلا و اسارت، درس بزرگی برای زیبا نگر بودن ما است.

زیبا نگری، نه تنها در اصلاح نگاه و روابط ما با دیگران مؤثر است بلکه می‌تواند مهم‌ترین انگیزه پرداختن به کارهای خوب و دور شدن از کارهای بد را فراهم آورد؛ اگر انگیزه ما از انجام یک کار خوب این باشد که آن کار زیبا است، از انجام دادن آن لذت می‌بریم و بیشتر شکرگزار می‌شویم چرا که کاری انجام داده‌ایم که از آن لذت برده‌ایم و از خصلت‌های بدی مانند تکبر، غرور و عجب از انجام کار خوب، مصون می‌مانیم. زشتی کار بد هم انگیزه بسیار مهمی را برای ترک آن کار فراهم می‌کند. زیبایی به دلیل اهمیتی که در گرایش به دین و معنویت دارد، بسیار مورد توجه و اهتمام شیطان است تا از این راه بتواند بدی‌ها و دین‌گریزی‌ها را زیبا جلوه دهد و اتفاقاً بر این تلاش در زیبا نشان دادن زشتی قسم یاد کرده است.

مولوی هم دل‌نشین می‌گوید:

از نظرگاه است ای مغز وجود اختلاف کافر و گبر و جهود<sup>۸</sup>

دین ما به نگاه زیبا بین داشتن بسیار تأکید می‌کند؛ نشان به آن نشان که تطیر یا فال بد زدن را بسیار قبیح می‌داند و از آن نهی می‌کند. کسانی که دید منفی دارند ادبیات حرف زدندان چنین است:

آب دریاها ز بختم خشک گردد چون کویر  
گر که صدتا نان خُرم هر صد عدد باشد خمیر  
گر کلنگی آید از سوی سماوات خدا

می‌خورد بر فرق من، فرق سرم گردد دوتا<sup>۹</sup>  
معمولاً افراد بدبین همان کسانی هستند که عادت کرده‌اند در زندگی نسبت به همه چیز فال بد بزنند، توجه به این نکته لازم و ضروری است که بین نوع نگاه انسان به عالم و فال بد زدن رابطه برقرار است، یعنی ثمره نگاه زیبا داشتن این است که انسان گرفتار فال بد زدن نمی‌شود و برعکس، اگر نگاهش به عالم زیبا نباشد کم‌کم در زندگی نسبت به وقایع فال بد می‌زند و منفی‌بافی می‌کند که دقیقاً نقطه مقابل توصیه‌های دین است.

حال و روز برخی از افراد چنین است که همیشه از بخت و اقبال و شانس بد حرف می‌زنند.

بعضی نیز منتظرند اتفاقی پیش بیاید تا بهانه‌ای داشته باشند. مثلاً عطسه می‌کنند و می‌گویند این یعنی صبر کنید. دین با این‌گونه کارها به شدت برخورد می‌کند. اینها نمی‌دانند یا ملتفت نیستند فال بد زدن حتی می‌تواند مقدرات غیر حتمی آنها را هم تغییر دهد و در سرنوشت آنها تأثیرگذار باشد. روایت است که امام صادق (ع) فرمود: اگر در زندگی به فال بد زدن اهمیت بدهی و اعتنا کنی اثرگذار است ولی اگر آن را سست بگیری و به آن اعتنائی نکنی آن فال بد هم سست می‌شود و تأثیری ندارد.<sup>۱۰</sup>

مترجم تفسیر گران سنگ المیزان می‌گوید: خود این جانب تجربه کرده‌ام کسانی که سیزده را نحس می‌دانند اگر سیزده‌بدر نروند به‌طور جدی صدمه می‌خورند و یا اگر در کاری که می‌خواهند



شروع کنند کسی عطسه بزند، و این را به طور جدی علامت آن بدانند که این کار صدمه دارد، اگر به آن کار اقدام کنند سخت صدمه می‌خورند، و کسانی که هیچ اعتنایی به سیزده و عطسه ندارند هیچ ضرری نمی‌بینند.<sup>۱۱</sup>

یکی از راه‌های مقابله با طیره و فال بد زدن بی‌اعتنایی به آن است. در روایتی می‌خوانیم که پیامبر اکرم (ع) به اصحابش فرمودند: «هنگام تطیر بگوئید: اللَّهُمَّ لَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ وَلَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا غَيْرُكَ»؛ خدایا! هیچ فال بدی اثر ندارد مگر آنچه تو بخواهی؛ و هیچ خیری نیست مگر آنچه تو اراده فرمایی؛ و خدایی جز تو نیست.<sup>۱۲</sup>

فراتر از این بیان امام صادق (ع) روایت شدیدی است که فال بد زدن را مساوی با شرک معرفی کرده است: «الطَّيْرَةُ شِرْكٌ».<sup>۱۳</sup> در قرآن هم آمده است که کفار برای اینکه تبلیغ انبیاء را بی‌اثر کنند از همین فال بد استفاده می‌کردند. کفار در مورد حضرت موسی چنین می‌گفتند:

«فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».<sup>۱۴</sup>

پس هنگامی که رفاه و نعمت به آنان روی می‌کرد، می‌گفتند: این به سبب [شایستگی] خود ماست، و چون گزند و آسیبی به آنان می‌رسید، به موسی و همراهانش فال بد می‌زدند؛ آگاه باشید که [سررشته و] علت شومی و نحوست فرعونیان [که عکس‌العمل زشتی‌های خود آنان است] نزد خداست، ولی بیشترشان نمی‌دانند.

یا در مورد حضرت صالح چنین می‌گفتند:

«قَالُوا طَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ

۱۱ ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۹.

۱۲ أمالی، شیخ صدوق، ص ۳۱۶، و المصنف، ابن أبی شیبہ، ج ۵، ص ۳۱۳، ح ۳۶۴۱۱.

۱۳ بحار، ج ۵، ص ۳۲۲ ذیل حدیث ۱۰.

۱۴ سوره اعراف آیه ۱۳۱.

تُفْتَنُونَ»<sup>۱۵</sup>

گفتند: ما به تو و همراهانت فال بد زده‌ایم [و شما را سبب بروز این همه مشکلات و بدبختی خود می‌دانیم]. گفت: سبب بروز مشکلات و بدبختی شما [طغیان و گناهان شماست که عکس‌العملش] نزد خداست، [ربطی به ما ندارد] بلکه شما گروهی هستید که [به مشکلات و مصائب] امتحان می‌شوید [شاید به این سبب توبه کنید و مؤمن شوید].

حضرت عیسی را هم این‌طور خطاب قرار می‌دادند: «قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۱۶</sup>

گفتند: همانا ما شما را به شومی و فال بد گرفته‌ایم، اگر [از دعوت خود] بازنايستيد، قطعاً شما را سنگسار می‌کنیم، و از سوی ما شکنجه دردناکی به شما خواهد رسید.

تعبیری که در مقابل فال بد زدن استفاده می‌شود تَفَال یا فال نیک زدن است. فال نیک زدن سبب عشق و امید و حرکت می‌شود. ان شاء الله مواردی از سنت پیامبر در مورد فال نیک زدن را عرض می‌کنیم.

## « پرورش احساس

### • آثار و برکات زیبا نگری در نتیجه امور

فال نیک زدن بیشتر مایه امیدواری، حرکت و تلاش است و به عبارت دیگر، تَفَال، تلقینی قوی است که امیدواری و اعتماد به نفس را تا مدتی در انسان نسبت به امری پدید می‌آورد. در روایتی از پیامبر اکرم نقل شده که فرمودند: تَفَاءَلُوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ، همواره فال نیک بزنید تا آن را بیابید.<sup>۱۷</sup>

فال نیک زدن منجر به یک سری رفتارهایی می‌شود که هم

۱۵ نمل ۴۷ .

۱۶ یس ۱۸ .

۱۷ میزان الحکمه، ج ۳، ح ۲۳۵۲ .



سرنوشت فردی و هم سرنوشت اجتماعی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. نوع نگاه ما به مسائل موجب می‌شود فال بد بزنیم یا فال نیک و همین نوع نگاه در تصمیم‌گیری‌های ما مؤثر است. اگر می‌دانستیم نوع نگاه ما به زندگی تا چه حد بر زندگی ما تأثیرگذار است و دین چقدر به نگاه خوب داشتن توصیه کرده قطعاً در زاویه دیدمان نسبت به زندگی تجدیدنظر می‌کردیم.

در روایت آمده است وقتی اسلام یک نهال نوپا بود و هنوز آن چنان قدرت لازم را به دست نیاورده بود پیامبر و مسلمانان عازم سفر حج شدند ولی چون مکه در سیطره کفار و مشرکین بود اجازه به جا آوردن اعمال حج را به مسلمانان نداده و آنها را در خارج از شهر متوقف کردند. پس از مدتی قرار بر این شد که پیمانی بین پیامبر و مشرکین منعقد گردد که به‌عنوان پیمان حدیبیه از آن یاد می‌شود. در زمان انعقاد این پیمان، مشرکین شخصی به نام "سهیل" را به نمایندگی از طرف خودشان فرستادند. پیامبر به محض دیدن او فال نیک زدند و فرمودند: «قَدْ سَهِّلَ عَلَیْکُمْ أَمْرُکُمْ» حالا دیگر امر بر شما سهل و آسان شد.<sup>۱۸</sup>

در جای دیگری نیز نظیر این رفتار پیامبر در تاریخ ثبت شده است: زمانی که پیامبر به‌وسیله فرستادن پیک و نامه به تبلیغ اسلام می‌پرداخت، یکی از این افرادی که مخاطب پیامبر قرار گرفت و به دین اسلام دعوت شد خسرو پرویز حاکم وقت ایران بود. زمانی که نامه پیامبر به دست خسرو پرویز رسید بعد از اینکه نامه را باز کرد با بی‌ادبی تمام نامه را پاره کرد و در جواب پیامبر مقداری خاک فرستاد. وقتی که پیامبر خاک‌ها را مشاهده کرد فال نیک زدند و فرمودند: ان شاء الله اسلام خاک آنها را فتح خواهد کرد.<sup>۱۹</sup>

البته زیبا نگری به معنای ساده‌لوحی نیست که برخی فکر کنند در بدبختی‌ها و مصائب آدم ساده‌لوحانه نگاه کند و هیچ

کاری انجام ندهد بلکه اتفاقاً زیبا نگری، دیدن تمام واقعیت‌ها و گرفتاری‌ها است، اما از زاویه‌ای نگاه می‌کنند که خیر و خوبی مسائل مورد غفلت واقع نشود. زیبا نگری در حقیقت واقع نگری است نه خیال پردازی!

نقل است که حضرت عیسی (ع) با اصحابش از جایی عبور می‌کردند و لاشه متعفن سگی را دیدند. هر کدام از اصحاب، درباره تعفن و بوی بد آن لاشه حیوان چیزی گفتند، اما حضرت عیسی (ع) فرمود: چه دندان‌های سفیدی دارد.

«أَنَّ عِيسَى (ع) مَرَّوَالْحَوَارِثُونَ عَلَى حَيْفَةٍ كَلْبٌ فَقَالَ الْحَوَارِثُونَ مَا أَنْتَنَ رِيحَ هَذَا الْكَلْبِ فَقَالَ عِيسَى (ع) مَا أَشَدَّ بَيَاضَ أَشْنَانِهِ كَأَنَّهُ نَهَاہُمْ عَنْ غِيبَةِ الْكَلْبِ»<sup>۲</sup>

این عبارت حضرت عیسی نوع نگاه او را نشان می‌دهد؛ نسبت به بدترین چیزها هم نگاهش زیبا است. این مدل نگاه آن قدر مؤثر است که به افراد کمک می‌کند بتوانند در برابر سخت‌ترین مشکلات و گرفتاری‌ها صبر و تحمل کنند. حادثه‌ای کمرشکن‌تر از حادثه کربلا در بین انبیا و اولیا الهی نیست ولی حضرت زینب (س) در مقابل آن چون کوه می‌ایستد. چرا؟ چون نگاه حضرت زینب به این حادثه، زیبا است.

شک نکنید که تمام زندگی حضرت زینب با نگاه زیبا همراه بوده است.

نگاه زیبا بین حضرت زینب (س) بود که قدرت تحمل در برابر این همه مصیبت را به او داد.

نگاه زیبا بین حضرت زینب بود که سبب شد کاروان اسرا نور امید در دلشان روشن بماند.

نگاه زیبا بین حضرت زینب بود که ماندگاری عاشورا را دوچندان کرد.

نگاه زیبا بین حضرت زینب مقدمه‌ای بود تا ایشان بتواند جای غالب و مغلوب را در جلسه عبیدالله عوض کند.

نگاه زیبا بین حضرت زینب بود که سبب شد ایشان بتواند

شهر آذین بندی شده شام را به حسینیه تبدیل کند.  
این نگاه در بین تمام معصومین بوده است.

## « رفتارسازی

دعای عرفه امام حسین (ع) پر است از این نگاه زیبا. مگر شما می‌توانید زیباتر از جملات امام حسین (ع) در دعای عرفه در مناجات با خدا پیدا کنید؟ زیباترین نوع نگاه به عالم خلقت را در دعای عرفه پیدا می‌کنید، انسان واقعاً با تک‌تک کلماتش انس

پیدا می‌کند. دعای عرفه یکی از معجزات فکری امام حسین (ع) است. عظمت دعای عرفه را آنجا می‌توان درک کرد که شیخ حسین انصاریان کسی که عمرش را در راه تبلیغ دین خدا خرج کرده است تعریف می‌کرد: یک سال که به سفر حج رفته بودم در صحرای عرفات دعای عرفه را قرائت کردم، بعد از دعا، یکی از فقهای بزرگ شیعه که در حج بود به من گفت از یک استاد دانشگاه مصر که تازه شیعه شده بود پرسیدم علت شیعه شدنت چه بود؟ با کتاب یا عالم مشهور شیعه ارتباط برقرار کرده‌ای؟ گفت: نه. من در عرفات که بودم این دعا را شنیدم، تحقیق کردم و متوجه شدم این دعا مربوط به حضرت حسین (ع) است و دیدم کسانی که ما بعد از وفات پیامبر به عنوان رهبر به آنها تکیه کرده‌ایم، چنین سخنان و راهنمایی‌هایی ندارند و من از برکت امام حسین (ع) شیعه اهل بیت شدم.

وقتی انسان فرازهای دعای عرفه را قرائت می‌کند از ته دل به این مطلب معتقد می‌شود که واقعاً این چنین عباراتی فقط از امام معصوم صادر می‌شود.

چه مناجاتی است این دعای عرفه؟! واقعاً امام حسین (ع) در این دعا سنگ تمام گذاشته است. زاویه‌ی دیدی که امام در این دعا به نمایش گذاشته آدم را از خود بی‌خود می‌کند.  
نگاه و زاویه دید حضرت در جایگاه بنده در برابر خدا بسیار زیباست.

الْهَى مَنْ كَانَتْ مَخَاسِنُهُ مَسَاوِي فَكَيْفَ لَا تَكُونُ مَسَاوِيَةً  
مَسَاوِيَةً.<sup>۲۱</sup>

خداوند، کسی که نیکویی‌هایش زشت است، چگونه  
بدی‌های او زشت نخواهد بود؟

خوشا به حال کسی که این زاویه دید امام را در زندگی خودش  
جاری کند.

لَمْ تُخْرِجْنِي لِزُفْتِكَ بِي وَ لَطْفِكَ لِي [بی] وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي  
دَوْلَةِ أَيْمَةِ الْكُفْرِ الَّذِينَ تَقْضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ.<sup>۲۲</sup> (پروردگارا)  
از باب رأفت و لطف و احسانی که به من داشتی، مرا در حکومت  
پیشوایان کفر، آنان که پیمان‌ت را شکستند، و پیامبران‌ت را  
تکذیب کردند، به دنیا نیاوردی.

در این فراز، امام حتی به زمانی که به دنیا آمده هم توجه دارد  
و به بهترین وجه از آن یاد می‌کند.

اصلاً سبک مناجات سیدالشهدا در این دعای شریف طرز  
نگاه خاصی را آموزش می‌دهد. حضرت می‌فرماید: مَا ذَا وَجَدَ مَنْ  
فَقَدَكَ وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ...<sup>۲۳</sup> چه دارد آن کس که تو را  
ندارد؟ و چه ندارد آنکه تو را دارد؟<sup>۲۴</sup>

من نمی‌دانم خدا با این بنده‌ای که این طور با او حرف می‌زند  
چه برخوردی دارد. ببینید حضرت از چه زاویه‌ای محبت خدا را به  
خودش جلب می‌کند:

«يَا رَبِّ إِنَّ دُنُوبِي لَا تُضُرُّكَ وَ إِنَّ مَغْفِرَتَكَ لِي لَا تَنْقُصُكَ».<sup>۲۵</sup>

پروردگارا همانا گناهان من زیانی به تو نرزد و آمرزش تو از من  
نقصانی به تو نرساند.

۲۱ ادعای عرفه .

۲۲ همان .

۲۳ دعای عرفه .

۲۴ چه یافت آن کس که تو را گم کرد؟ و چه گم کرد آنکه تو را یافت؟

۲۵ دعای عرفه .

يَا مَنْ حَفِظَنِي فِي صَغَرِي يَا مَنْ رَزَقَنِي فِي كِبَرِي.

ای کسی که مرا در خردسالی ام محافظت کردی، ای کسی که در بزرگسالی ام روزی دادی.

امام با نگاه زیبا بین حتی نعمت‌های دوران کودکی خودش را هم فراموش نمی‌کند.

همین نگاه زیبای امام حسین به حضرت زینب منتقل شد و ایشان واقعاً بار این امانت را به بهترین وجه به دوش کشید.

دشمنان اهل بیت (ع) با ترفندهای مختلف می‌خواستند روحیه امید را که نتیجه این نگاه زیبا و بلند حضرت زینب بود از بین ببرند و سایه شکست بر کاروانیان بیفکنند ولی حضرت زینب (س) با نگاه زیبای خود تمام مکرهای دشمنان را نقش بر آب کردند. ایشان ریشه‌ای‌ترین جهاد را در آن دوران انجام دادند و در نتیجه نه تنها حالت تدافعی نداشتند بلکه به برنامه‌ریزی‌های دشمنان نیز ضربات مهلکی وارد کردند. کاری ایشان از دشوارترین کارها در آن شرایط به شمار می‌رفت؛ اولاً برای خودشان و در مرحله دوم برای نزدیکانشان و حتی برای دشمنان نادم و پشیمان هم چراغ امید را روشن نگه داشتند. بله ریشه‌ای‌ترین جهاد، حفظ امید در آن دوران سخت و طاقت‌فرسا بود، کاری که فقط از حضرت زینب (س)، تربیت شده مکتب امیرالمؤمنین (ع)، برمی‌آید.

امیدشان پابرجا بود که الآن بعد از ۱۴۰۰ سال نامی از عاشورا باقی است. خصوصیت ویژه حضرت زینب (س) همین نگاه زیبا و منحصربه‌فرد است.

وقایع عاشورای سال ۶۱ یک تابلوی تاریخی برای اهل عبرت به حساب می‌آید. فقط باید هنر داشته باشیم که شخصیت‌ها را جایگذاری کرده و تطبیق دهیم. در آن زمان دشمنان اهل بیت می‌خواستند اسمی از اهل بیت نباشد، ابتدای امر با جنگ نظامی سی هزار نفر را مقابل ۷۲ نفر قرار دادند، سراز تن همه شهدا جدا کردند، حتی اسب بر پیکر شهدا تازاندند. بعد از آن می‌خواستند با جاروجنجال و سلاح تبلیغات این کار خود

را موجّه جلوّه بدهند و نور خدا را خاموش کنند: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»، ولی غافل از اینکه خدا کامل‌کننده نور خودش است. «وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».<sup>۲۶</sup>

حضرت زینب (س) با نگاه زیبا بین و روحیه امیدی توانست تمام نقشه‌های آنها را برملا کند. الآن هم دشمن دقیقاً همان نقشه را اجرا می‌کند. به هر چیزی متوسل می‌شود تا نگاه زیبا بین مردم جامعه ما را بگیرد. هر کاری انجام می‌دهد تا روحیه امید مردم را به ناامیدی تبدیل کند. ولی باید بداند این ملت پیرو و عاشق همان حضرت زینبی است که ریشه‌ای‌ترین جهاد را رقم زد و توانست در سخت‌ترین شرایط ممکن روحیه امیدش را حفظ کند.

خوش است درد که باشد امید پایش دراز نیست بیابان که هست پایش<sup>۲۷</sup>

حضرت زینب (س) در تقابل و رویارویی با جنگ نرم دشمن موفق شد و پیروزمندانه عمل کرد. آیا ما در تقابل و جنگ نرم امروز دشمن موفق خواهیم بود؟ البته این نکته را فراموش نکنیم که در جنگ امروز بازنده آن کسی نیست که واقعاً ببازد بلکه آن کسی است که فکر می‌کند بازنده است ... به قول رهبر انقلاب امروز جنگ اراده‌هاست و در این جنگ اراده‌ها کسی پیروز است که نگاه زیبا نسبت به مسائل داشته باشد.

### • نقش هم‌نشینی در ایجاد روحیه بدبینی

هم‌نشینی با افراد بدبین یکی از دلایل ایجاد روحیه بدبینی است. افراد بدبین روحیه یاس و ناامیدی را در درجه اول به خود و سپس به افراد جامعه منتقل می‌کنند. همیشه نیمه خالی لیوان را می‌بینند. اصلاً عادت کرده‌اند همیشه بگویند ما بدبختیم، ما هیچی نیستیم، ما از همه جا عقبیم، همه فلاکت‌ها مال ما است. این ناشی از طرز نگاه آنهاست.

سلیمان بن جعفر جعفری می‌گوید: امام کاظم (ع) به من

۲۶ .سوره توبه آیه ۳۲ .

۲۷ .سعدی، غزل ۳۲۹ .



فرمود: «مالی رایتك عند عبدالرحمن بن يعقوب؟» «چرا تو را در نزد عبدالرحمن می‌بینم؟» «فأما جلست معه و تركتنا و أما جلست معنا و تركته». یا با او بنشین و ما را ترك كن و یا با ما بنشین و او را ترك كن؟<sup>۳۸</sup> این به معنای ترك صله رحم نیست، به معنای این است که با او زیاد حشر و نشر نداشته باش که از او اثر بپذیری. چون دوستی با دیگران بر روی انسان اثر می‌گذارد. باید در انتخاب هم‌نشینان دقت کرد.

البته فقط اشخاص نیستند بلکه حتی انس با روزنامه، شبکه اجتماعی، ماهواره یا هر ابزار رسانه‌ای این قابلیت را دارد که به شما زاویه دید بدهد. نکته جالب این است که همه روزنامه‌ها یک خبر را اطلاع‌رسانی می‌کنند ولی شما با مطالعه هر کدام از آنها برداشت متفاوتی دارید، این یعنی روزنامه‌ها در کنار اطلاعات، نوع نگاه خودشان را نیز به شما منتقل می‌کنند. تیترهای روزنامه‌ها حاکی از واقعیت نیست بلکه حاکی از زاویه دید آنهاست. افرادی که نگاه بد و ناامیدی به دیگران منتقل می‌کنند باید بدانند که نه تنها این رفتار دقیقاً مخالف آموزه‌های دینی است بلکه سبب می‌شود آنها پیاده نظام دشمن بشوند. این آدم‌ها همیشه درصدد هستند مشکلات خود و جامعه را بزرگ‌نمایی کنند و طوری جلوه می‌دهند که مخاطب فکر می‌کند در دنیا فقط ما این مشکلات را داریم.

مثلاً سیلاب اخیر مناطقی از کشور را درگیر کرد و مشکلاتی به وجود آورد. تیترهای روزنامه‌های آن موقع را مقایسه کنید؛ یکی بیانگر امید و القای روحیه نوع‌دوستی و دیگری دربردارنده روحیه یاس و ناامیدی است. یکی تیترزد بلایی که مردم را ملت کرد و دیگری تیترزد سیلاب آه و افسوس. نکته همین جا است که در موقع سختی انسان نباید امیدش را از دست بدهد. درست است که سیلاب خیلی چیزها را با خود برد ولی تنها چیزی که نبرد همدلی‌ای بود که برای کمک به هم‌وطنان ایجاد شد. سیل نتوانست این را ببرد. همه ما افرادی را دیدیم که برای کمک به سیل‌زدگان عزیز دست از پا نمی‌شناختند و شب و روز نداشتند.

اینها زیبایی‌هایی است که باید ببینیم. در کنار این شما می‌دیدید که افرادی بلندگوهای دشمن شدند و فقط ناامیدی به جامعه القا کردند ولی با لطف خدا سیلی از مردم در برابر سیل ویرانگر قد علم کردند و خود را نشان دادند.

امام جواد (ع) می‌فرماید:

«إِيَّاكَ وَ مُصَاحَبَةَ الشَّرِيرِ فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوكِ يَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَ يَقْبَحُ أَثَرُهُ».

از هم‌نشینی با بدکار پرهیز کن که او همچون شمشیر برهنه ظاهرش زیبا و اثرش زشت است.

انسان باید در انتخاب هم‌نشین دقت کند چون قطعاً هم‌نشینی که نگاه زیبا نسبت به مسائل ندارد نگاه ما را هم نسبت به مسائل زشت می‌کند.

### « ذکر مصیبت

امشب شب اول محرمه. خدا را شکر به يك محرم دیگه رسیدیم! خدا را شکر می‌خوان يك محرم دیگه به نامه اعمالمون اضافه کنند. به خدا باید همه سجده شکر بجا بیاوریم. عجب ماهیه این ماه محرم ...

سلام محرم ... سلام پیرهن عزا ... سلام دهه عاشورا ... همین که عمری هست و نفسی هست شکرانه دارد. شکرانه‌اش هم همین اشک و همین شور و حال است ... چه ماهیه این ماه عزا... همین امشب باید رزق گریه‌ات را بگیری. رفقا، شب اول خیلی شب مهمیه... به خدا شب اول شبی است که مادر ما سفره را پهن می‌کنه.

فریاد یا بُنی ز عرش خدا رسید

نوحوا علی حسین که ماه عزا رسید

جمع مدافعان حرم یادشان بخیر

ماه عزای تشنه‌لب کربلا رسید



گفتیم یا حسین؛ در توبه باز شد  
اسباب استجابت برای دعا رسید  
با این همه گناه مرا می خری حسین  
این گونه لطف شاه به داد گدا رسید  
بنیان گذار روضه تو شخص فاطمه ست  
سینه به سینه آمد و خیرش به ما رسید  
گریه برای غربت تو فیض اعظم است  
بر نسل ما به لطف شما این عطا رسید  
مادر به گریه بر تو مرا شیر داده است  
این فیض عشق بازی ما از کجا رسید؟  
نگاه کن به دور و برت، نگاه کن به فامیل و رفیقت، ببین  
پارسال چه کسانی بودند که الآن دستشان کوتاهه ...  
کام مرا به تربت تو باز کرده اند  
از خاک زیر پای تو طعم شفا رسید  
زهرها به نام ؛ یک یک ما را صدا زده  
بر گوش دل ز کرب و بلا این صدا رسید  
بی اختیار یاد تنت گریه می کنیم  
عطر لباس کهنه ای از نینوا رسید  
پیراهنی که خونی و پیچیده در هم است  
در طاق عرش بیرق ماه محرم است  
امروز همه ما مهمان غریب کوفه ایم ... آقا مسلم بن عقیل  
السلام علیک یا مسلم بن عقیل یا سفیر الحسین (ع)  
کم کم غروب شد همه رفتند خانه ها  
پشت سرم چه زود درآمد بهانه ها  
کم کم غروب شد همه در کوفه جا زدند  
در کوچه ها چقدر به من پشت پا زدند  
در بین یک سپاه ازین مردهای پست  
یک پیرزن به بی کسیم رحم کرده است  
روضه الواعظین نوشته: "شب که شد مسلم نماز مغرب را که  
خواند، ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْبَابِ فَإِذَا لَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ. از در مسجد  
که بیرون اومد کسی با مسلم نبود. فَمَضَى عَلَى وَجْهِهِ مُتَلَدِّدًا

فِي أَرْقَةِ الْكُوفَةِ. دیگه مسلم تنها و غریب در کوچه‌های کوفه می‌گشت، در تموم خانه‌ها به رویش بسته بود.

اینها که زیر نامه‌ات انگشت می‌زنند

فردا به روی زینب تو مشت می‌زنند

من سنگ می‌خورم به گناه محبتت

این صورت شکسته به قربان صورتت

افتاده‌ام زمین و به یاد تن توام

من غصه‌دار زیر لگد بودن توام

هرچند دست بسته شدم خواهرم که نیست

هنگام دست‌وپا زدنم مادرم که نیست

من ذبح می‌شوم زنم اما اسیر نیست

در کوفه دخترم ز غم و غصه پیر نیست

تیر سه شعبه دیدم و آب از سرم گذشت

یک لحظه حال و روز رباب از سرم گذشت

هرچند سخت بود خزانم حسین جان

روی عبا نرفت جوانم حسین جان

صد شکر مفتخر به وصال تو می‌شوم

من پیش‌مرگ اهل و عیال تو می‌شوم

از آغاز حرکت ابی‌عبدالله سه نفر خیلی خجالت‌زده و شرم‌منده

شدند: اولی مسلم بود. هی دست روی دست می‌زد و می‌گفت،

مسلم کاش دستت می‌شکست نامه نمی‌نوشتی بگویی بیا.

هی صورت روی دیوار می‌گذاشت و می‌گفت حسین نیا. هر

ساعتی که می‌گذشت مسلم خمیده‌تر می‌شد از خجالت ...

خدایا من نامه نوشتم حسین بیاید، حالا مردم این‌طوری شدند

...

کوفه میا حسین جان، کوفی وفا ندارد

کوفی بی‌مروت، شرم و حیا ندارد

دومین نفر میدونی کی بوده؟! همون آقایی که هر کاری کرد،

نتونست بلند شه ... آخه کسی که می‌خواه از جا بلند شه، باید

دست روی زمین بگذاره ... حسین دید این بازوی بریده را داره

روی زمین، روی خاک‌ها می‌زنه ...

گفت: آقا خواهش می‌کنم مرا سمت خیمه نبر ...

صدا زد: چرا عباسم؟

-آخه از روی سکینه خجالت می‌کشم ...

سومین نفر کی بود خجالت کشید؟! لشکر میگه ما يك جا دلمان به حال حسین سوخت: وقتی که حسین اومد وسط میدان ... يك شیرخواره را بالا برد ... حمله نشست ... امیر، پدر را بزنم یا پسر؟! گفت: اگه پسر را بزنی پدر خودش می‌میره ... کار به جایی رسید دیدند حسین عبا روی سر کشید ... می‌اومد سمت خیمه، برمی‌گشت. با صدای بلند بگو یا حسین ...

# پایه‌لایه

شب دوم:

نگاه جاہلانہ بہ دنیا (فلسفہ دنیا)

## شب دوم: نگاه جاهلانه (فلسفه دنیا)

### « انگیزه سازی

داستان کربلا داستان ماهی و صیاد و دریاست. ماهی آزاد در دریا، وقتی به کنار ساحل می‌آید کرمی را معلق می‌بیند و با ولع آن را به دهان می‌گیرد؛ به دهان گرفتن همان و به دام صیاد افتادن همان. همین که صیاد آن را بالا می‌کشد، تازه می‌فهمد که چه داده و چه برداشته! دریایی به جای کرم مرده‌ای! که تازه آن را هم نتوانسته فرو ببرد. لشکریان یزید، دریایی به عظمت و بزرگی سیدالشهدا (ع) را برای رسیدن به متاعی ناچیز از دست دادند که البته به آن هم دست نیافتند. سعادت ابدی را با شقاوت همیشگی معاوضه کردند. نفهمیدند چه می‌دهند و چه می‌گیرند. به تعبیر زیبای زیارت اربعین «وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ عَزَّاهُ الدُّنْيَا وَ بَاغَ حَظَّهُ بِالْأَزْدَلِ الْأَذْنَى وَ شَرَىٰ أَخِرَّتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْكَسِ»؛<sup>۲۹</sup> کسانی با ابا عبد الله (ع) جنگیدند که مغرور دنیا شده و فریبش را خوردند، حظ و بهره خود را به چیزی پست و فرومایه معامله کردند و آخرتشان را با ثمنی ناچیز فروختند. این یعنی نهایت حماقت و نفهمی، نهایت جهالت و نادانی! یکی از درس‌های بزرگ عاشورا به تصویر کشیدن همین عوارض سنگین و ننگین نادانی است. امام صادق (ع) در همان فقره زیارت اربعین، فلسفه قیام سیدالشهدا (ع) را مبارزه با این جهل برمی‌شمارند: «بَدَّلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الصَّلَاةِ»؛<sup>۳۰</sup> تمام تلاش سیدالشهدا (ع) این بود که بندگان خدا از نادانی نجات پیدا کنند. از مهم‌ترین مصادیق نادانی، همین نشناختن حقیقت دنیاست، نشناختنی که باعث می‌شود انسان آرام‌آرام دل‌بسته و در نهایت بنده دنیا شده و جلوی فرزند پیغمبر خود را گرفته و او و عزیزترین کسانش را تشنه لب شهید کند؛

۲۹ طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتعجّد و سلاح المتعبد - بیروت، چاپ:

اول، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۷۸۸.

۳۰ طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتعجّد و سلاح المتعبد - بیروت، چاپ:

اول، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۷۸۸.



«إِنَّ النَّاسَ عَبِيدٌ لِلدُّنْيَا وَالدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ<sup>۳۱</sup> يَخُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مَحْصُوا بِالْبَلَاءِ<sup>۳۲</sup> قَلَّ الدِّيَانُونَ.»<sup>۳۳</sup>

حقاً مردم بنده‌های دنیا هستند و دین، تنها بر زبانشان جاری است، مردم تا وقتی دین‌دار هستند که زندگی‌شان تأمین می‌شود اما زمانی که امتحان می‌شوند (هنگامی که در تنگنای بحران‌ها قرار گرفتند) دین‌داران واقعی اندک می‌گردند.

بنده دنیا شدن ریشه در نشناختن درست دنیا دارد. شاید بتوان گفت از اصلی‌ترین تفاوت‌های یاران شیدای سیدالشهدا با یزیدیان شقی در همین نوع نگاه به دنیا و بنده دنیا شدن است. نگاه صحیح و عاقلانه به دنیا، آن همه ایثار، شکوه و عظمت را می‌سازد و می‌شود «ما رایت الا جمیلاً» و در مقابل نگاه جاهلانه و غلط، آن همه سیاهی و شقاوت می‌آفریند.

در شب عاشورا بریر از امام (ع) درخواست کرد تا برود و با عمر سعد صحبت کند و او را نصیحت کند. امام به او اجازه داد. بریر نزد عمر سعد رفت ولی چون به او رسید سلام نکرد. عمر سعد خشمگین شد و گفت چرا سلام ندادی؟ مگر من مسلمان نیستم؟! بریر گفت: اگر مسلمان بودی به جنگ با عترت پیامبر نمی‌آمدی. این رود فرات برای حیوانات درنده آزاد است ولی حسین (ع) و اهل بیتش محروم از آن هستند و تو مانع آن شده‌ای. عمر سعد مدتی سر به زیر انداخت و گفت: ای بریر من یقین دارم هر که با آنان بجنگد و حقشان را غصب کند حتماً در آتش است ولی ای بریر می‌خواهی من حکومت ری را رها کنم تا به دیگری برسد؟ به خدا دلم نمی‌پذیرد! و بعد اشعاری سرود:

أَتَرْكُ مَلِكَ الرَّيِّ وَ الرَّيُّ مُنِيَّتِي

أَمْ أَزِجُّ مَذْمُوماً يَقْتُلُ حُسَيْنِ

فَفِي قَتْلِهِ النَّارُ الَّتِي لَيْسَ دُونَهَا

حِجَابٌ وَ مَلِكُ الرَّيِّ قُرَّةُ عَيْنِي<sup>۳۴</sup>

۳۱ فی بعض النسخ [لغو علی ألسنتهم].

۳۲ مَحْصُ الرجل: اختبر.

۳۳ تحف العقول، ص ۲۴۶.

۳۴ وقعه الطف ص ۲۰۱.



اگر این ملعون از ابتدا نگاه درستی به دنیا داشت و تعاملش با دنیا درست بود، هیچ‌گاه این‌گونه ذلیل و بنده دنیا نبود. این مسیری است که هر که حقیقت دنیا را به درستی شناخت طی خواهد کرد. باید نگاه جاهلانه به دنیا را تبدیل به نگاه صحیح و عاقلانه نمود. برای شناخت حقیقت دنیا باید ویژگی‌ها و ظرفیت‌های آن را بشناسیم تا توقعات ما از دنیا بیش‌ازحد نباشد و نگاه ما همان‌طور که شب گذشته گفتیم یک نگاه زیبا و واقعی به دنیا باشد. در اصل، اولین قدم برای اینکه ما یک نگاه زیبا داشته باشیم این است که دنیا را همان‌طور که هست بشناسیم. چقدر شایسته است برای شناخت حقیقت دنیا، سر کلاس قرآن و عترت بنشینیم و چند ویژگی از ویژگی‌های دنیا را مرور کنیم.

### « اقناع اندیشه »

اولین ویژگی دنیا به بیان قرآن کریم در سوره مبارکه نساء ناچیز بودن آن است: «مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ»<sup>۳۵</sup>.

دومین ویژگی فانی بودن و البته کوتاه‌مدت بودن و زود تمام شدنش است:

«وَاَعْلَمُوا أَنَّهَا أَيَّامٌ مَّعْدُودَةٌ وَالْأَرْزَاقُ مَفْسُومَةٌ وَالْأَجَالُ مَعْلُومَةٌ وَالْآخِرَةُ أَبَدٌ لَا أَمَدَ لَهُ وَ أَجَلٌ لَا مُنْتَهَى لَهُ وَ نَعِيمٌ لَا زَوَالَ لَهُ»<sup>۳۶</sup>. طبق فرمایش امیرالمؤمنین (ع) دنیا بر خلاف آخرت تمام‌شدنی است: «الدُّنْيَا أَمَدٌ وَ الْآخِرَةُ أَبَدٌ»

سومین ویژگی دنیا در کلام مولی‌الموحدين

امیرالمؤمنین علی (ع) محل عبور بودن دنیا است: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٍ، وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ». ای مردم! دنیا محل عبور است و شما در آنجا درنگ ندارید و پیوسته در حرکت هستید،

۳۵ نساء ۷۷.

۳۶ دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی) - قم، چاپ: اول،

اما آخرت جای سکونت و آرامش است، محل درنگ و اقامت است.<sup>۳۷</sup> دنیا محل راحتی و آرامش نیست. شما وقتی در اداره یا مغازه به کار مشغول هستید لباس راحتی درون منزل را نمی‌پوشید اما منزل که تشریف آوردید لباس راحتی می‌پوشید و آرامشی پیدا می‌کنید. اشتباه نکنیم آخرت محل آرامش و راحتی است. دنیا محل عبور است نه قرار و استراحت.

چهارمین ویژگی دنیا ناپایدار بودن آن است. امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۲۱۷ در احوالات دنیا می‌فرمایند: «لَا تَدُومُ أحوَالُهَا وَلَا يَسْلَمُ نَزَالُهَا، أحوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ، وَتَارَاتٌ مَتَصَرِّفَةٌ». احوال دنیا ناپایدار است و ساکنان آن ایمن نیستند. احوالش گوناگون و حالاتش گذرنده است.

در اصل دنیا بالا و پایین دارد وقتی کشتی بخواهد در ساحل پهلو بگیرد لنگر می‌اندازد و آن را به محلی محکم و ثابت می‌بندند. آرام گرفتن کشتی در این است که به محلی ثابت پیوند بخورد. اگر کشتی را به چیزی ناپایدار و متغیر ببندند آرام نخواهد گرفت. کشتی زندگی ما نیز همین‌گونه هست. اگر می‌خواهیم زندگی موفق و رضایت بخشی داشته باشیم همراه با آرامش باید به چیزی دل ببندیم که پایدار باشد و این قطعاً دنیا نیست.

دوستان اران اباعبدالله الحسین (ع) شما بفرمائید آیا دل بستگی به این دنیایی که محل عبور است، بسیار ناچیز است، تمام‌شدنی است و ناپایدار سزاوار است؟ قطعاً جواب همه شما بزرگواران این است که سزاوار نیست چون عاقلانه نیست. و آنچه را نباید؛ دل بستگی نشاید.

پس از مرگ سلطان محمد غزنوی پسرش مسعود بر تخت سلطنت نشست و در ابتدا دستور داد تا وزیر پدرش را که حسنک نام داشت در جلوی کاخ بر دار کردند. در این زمان، مردم دور جسدش جمع شدند و به سرزنش و شمردن عیب‌های او پرداختند. ژنده‌پوشی، آخر از همه از جای خود برخاست و گفت:

۳۷ «نهج البلاغه» فقراتی از خطبه ۲۰؛ و از طبع مصر با تعلیقه شیخ محمد عبده، ج ۱، ص ۴۱۸.



او عیب دیگری داشت که از همه آنچه شما گفتید، بدتر بود. پرسیدند: چه عیبی؟ گفت: او کاخ‌ها بر پا کرد و کاریزها و کارگاه‌ها ساخت که در آن کارگاه‌ها، پارچه‌های ابریشمی می‌بافتند. او هزار خدمتکار داشت که از نظر جمال و زیبایی، مانند نداشتند؛ اما از آن همه کاریز که ساخت، پنج سطل آب برای غسل دادنش کافی بود. از آن همه پارچه که در کارگاه‌هایش می‌بافتند، پنج گز برای کفنش بس بود. از آن همه کاخ‌ها، نصیبش فقط ده خشت است و از آن همه خدمتکار، سهمش چهار حمال است که جنازه‌اش را بردارند و از آن همه زمین که داشت، چهار گز برای او باقی ماند که در آن به خاکش بپارند. عیب او آن بود که در این جهان ادعای خردورزی داشت، اما ذره‌ای از عیوب و نقایص این جهان را نشناخت.<sup>۳۸</sup>

خب ممکن است کسی بپرسد اگر دنیا این قدر بد است چرا خداوند حکیم ما را در این دنیا خلق کرد؟

در جواب این سؤال همین یک آیه شریفه کافی است که فرمود: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا».<sup>۳۹</sup> او که مرگ و حیات را آفرید تا شما را امتحان کند که کدام یک از شما کار بهتری انجام می‌دهید. فلسفه حضور ما در دنیا برای امتحان و تمرین است تا به کمال برسیم. در اصل ما خلق شده‌ایم برای خدایی شدن و به کمال رسیدن؛ و این تربیت و خدایی شدن، در ضمن امتحانات اتفاق می‌افتد؛ و بهترین بستر امتحان خدایی شدن ما، دنیا است. میدان تمرین رزم یا ورزشی را فرض کنید که رزمجویان یا ورزشکاران در آن تمرین می‌کنند، باید تمرین‌ها و رزم‌های مختلفی را انجام داده و دائم مبارزه کنند، برای چه؟ برای اینکه رشد کنند، تقویت شوند، استعدادهایشان شکوفا شود و به کمال برسند. دنیا میدان تمرین و آزمایش انسان‌ها است.

گندمی را زیر پا انداختند

پس ز خاکش خوشه‌ها بر ساختند

بار دیگر کوفتندش ز آسیا

قیمتش افزون و نان شد جان فزا

باز نان را زیر دندان کوفتند

گشت عقل و جان و فهم سودمند

امتحانات در بستر همین دنیای زودگذر باعث شکوفایی استعدادها می‌شود. حال این امتحان برای بعضی اموال و فرزندان است: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ». <sup>۴۰</sup> برای بعضی سلامتی و برای بعضی بیماری و فقر. «وَنَبْلُوَكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً». <sup>۴۱</sup> در حدیثی از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده که امام (ع) بیمار شده بودند، جمعی از یاران به عیادت حضرت آمدند و عرض کردند: «کیف نجدک یا امیرالمؤمنین؟» حالتان چطور است؟ «قال: بالشَّرِّ»؛ فرمودند: شر است. گفتند: این سخن شایسته شما نیست. امام فرمودند: «ان الله يقول وَنَبْلُوَكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» و ما شما را با بدی و خوبی امتحان می‌کنیم «فالخير الصحه و الشر المرض و الفقر». خیر سلامتی است و شر بیماری و فقر است. <sup>۴۲</sup>

البته ویژگی امتحان، سخت و دشوار بودنش است؛ اما همان‌گونه که عرض شد این سختی‌ها برای ما نقش تربیتی و بیدارگری دارد. اصلاً یکی از ویژگی‌های زندگی دنیا همین سخت بودنش است: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ». <sup>۴۳</sup> هنر آدمی آن است که در لابه‌لای همین سختی‌ها و امتحانات صبر و استقامت به خرج داده و درحالی‌که دنیا، دنبال فریفتن اوست، آلوده زرق و برق ظاهری آن نشود تا بر کمال انسانی‌اش افزوده شده و استعدادهایش شکوفا شود.

۴۰ سوره تغابن آیه ۱۵.

۴۱ سوره انبیاء آیه ۳۵.

۴۲ ابن‌اشعث، محمد بن محمد، الجعفریات (الأشعثیات) - تهران، چاپ: اول، بی

تا، ص ۲۳۳. قطب‌الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الدعوات (لراوندی) / سلوة الحزین -

قم، چاپ: اول، ۱۴۰۷ ق ص ۱۶۸.

۴۳ سوره بلد آیه ۴.



معروف است که روزی شیخ انصاری به محصلی که در حجره‌اش بود مختصر پولی داد تا نانی خریداری کند. چون بازگشت شیخ دید حلوا هم گرفته و بر روی نان گذاشته؛ به او گفت: پول حلوا را از کجا آوردی؟ گفت: به‌عنوان قرض گرفتم. شیخ فقط قسمتی از نان که حلوائی روی آن نبود را برداشت و فرمود: یقین ندارم که برای ادای دین زنده باشم. پس از چندین سال و مهاجرت آن طلبه از نجف، او در سفری به نجف آمد و خدمت شیخ رسید، محضر ایشان عرضه داشت شما چه عملی انجام دادید که به این مقام رسیدید و خداوند به شما توفیق داد که در رأس حوزه علمیه قرار گرفته و مرجع همه شیعیان گشته‌اید ولی من به جایی نرسیده‌ام؟ مرحوم شیخ انصاری فرمودند: چون من جرئت نکردم حتی نان زیر حلوا را هم بخورم ولی تو با کمال جرئت نان و حلوا را خوردی.<sup>۴۴</sup>

ببینید شیخ اعظم؛ به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین شاگردان مکتب امام صادق (ع) با شناخت کامل از ویژگی‌های دنیا و فلسفه حضورش در این عالم، کاملاً متوجه است که گرفتار راحت‌طلبی و زرق‌وبرق دنیا نشود، می‌داند دل‌بستگی‌های کوچک گاهی منجر به دل‌بستگی‌های بزرگ‌تر می‌شود. او در همین مسئله به‌ظاهر کوچک جلوی نفس خود را می‌گیرد تا مبادا در مسائل مهم‌تر و بزرگ‌تر آلوده این متاع به‌ظاهر زیبا و جذاب ولی سمی و مهلک نشود؛ به تعبیر فوق‌العاده امیرالمؤمنین (ع) «الدُّنْيَا سَمٌّ يَأْكُلُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ»؛ دنیا، زهری کشنده است هر که شناسدش آن را می‌خورد.<sup>۴۵</sup> کسی که به اینکه در حال آزمایش است توجه دائمی دارد، متفاوت از بقیه رفتار می‌کند.

البته ناگفته پیداست که همه آن مذمت‌هایی که برای دنیا بیان شده و مراقبتی که انسان می‌بایست نسبت به آن داشته باشد، در مورد دنیاطلبی مذموم است، اگر حضرت رسول | به ابوذر غفاری فرمودند: «يَا أَبَاذَرٍّ! إِنَّ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ، مَلْعُونٌ مَا

فِيهَا»<sup>۴۶</sup> مراد حرام یا مذموم بودن زندگی روی زمین و بهره‌برداری از نعمت‌های پروردگار مَثان نیست. ما به اختیار خود روی زمین نیامده‌ایم و زندگی نمی‌کنیم و به اختیار خود نمی‌رویم؛ و در این بین هر کدام حوائجی داریم که لازم است آنها را برآورده نماییم. معنای دنیای مذموم همین زندگی کردن بر اساس تخیلات و شهوات و لذائذ فانی و غفلت از برنامه حقیقی انسانی و جهالت و غفلت از خداست. چه اینکه انبیاء و ائمه (ع) کار می‌کردند، تجارت می‌نمودند، زراعت می‌کردند، گله‌گوسفند داشتند، باغستان و نخلستان ترتیب می‌دادند، قنات آب جاری می‌نمودند.

در کتاب «عیون أخبار الرضا» از وجود نازنین امام عسکری به نقل از پدران مطهرشان (ع) نقل می‌کند که:

«جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الصَّادِقِ (ع) فَقَالَ: قَدْ سَيِّئْتُ الدُّنْيَا، فَأَتَمَّمْتُ عَلَى اللَّهِ الْمَوْتَ. فَقَالَ: تَمَنَّ الْحَيَوَةَ لْتُطِيعَ لَا لِتُعْصِيَ؛ لِأَنَّ تَعِيشَ فَتُطِيعَ خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ تَمُوتَ فَلَا تُعْصِيَ وَلَا تُطِيعَ».<sup>۴۷</sup>

شخصی خدمت حضرت صادق (ع) رسید و عرض کرد: از دنیا ملول شدم و آرزوی مردن خود را از خدا می‌کنم. حضرت فرمودند: از خدا آرزوی حیات و زندگی کن برای آنکه اطاعت خدا کنی نه معصیت؛ اگر تو در دنیا زنده بمانی و اطاعت کنی بهتر است از آنکه بمیری نه معصیت کنی و نه اطاعت.

تا انسان زنده است باید قدر خود را بداند و تا نفس برمی‌آورد باید لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید، همین‌که راه نفس بسته شد دیگر قدرت بر تَكَلَّمَ يك حرف هم ندارد. کنونت که چشم است اشکی ببار

زبان در دهان است عذری بیار

کنون بابت عذر تقصیر گفت

نه چون نَفْسِ ناطق ز گفتن بخت

غنیمت شمار این گرامی نَفْسِ

که بی مرغ قیمت ندارد قفس

مرحوم علامه آیه الله سید محمدحسین حسینی طهرانی در

جلد اول معادشناسی صفحه ۱۳۴ آورده‌اند که:

۴۶ «مکارم الاخلاق» شیخ طبرسی، طبع سنگی، ص ۲۵۸.

۴۷ بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۲۸.



برادر متوفای ما، مرحوم حاج هادی ابهری مریض بود و ما برای معالجه و درمانش خیلی می‌کوشیدیم؛ به یکی از رفقای ما گفته بود که: من می‌میرم و این سید محمدحسین هم می‌داند که من می‌میرم، اما این فعالیت‌ها را می‌کند که من يك كلمه لا إله إلا الله بیشتر بگویم.

تلاش در دنیا برای عبادت و بندگی بیشتر نه تنها مذموم نیست بلکه وظیفه الهی ماست. مادر شهید حسین خرازی نقل می‌کند:

حسین گفت: وقتی دستم در طلاویه قطع شد، درد نگرفت؛ یک حال خوشی به من دست داد؛ حال پرواز. صدایی از ملکوت به من گفت: حسین آقا می‌آیی یا می‌مانی؟ با خودم گفتم می‌خواهم هنوز بجنگم، خمینی تنهاست، من سرباز اویم، هنوز جنگ تمام نشده. در همین حالات بودم که افتادم زمین. درد به تمام تنم سرایت کرد و در بدنم پیچید.<sup>۴۸</sup> خب این هم یک نوع دنیاطلبی است، طلب برگشت به دنیا، اما برای چه؟ برای اینکه ولی فقیه و نائب امامش را یاری نماید. تا باد چنین باد! و تا باشد چنین دنیاطلبی!

## « پرورش احساس

شیعیان و عزاداران اباعبدالله الحسین (ع)، خلاصه سخن اینکه آن دنیایی که سم مهلک است، دنیای مذموم است. اگر پیامبر عظیم الشان می‌فرمایند: «أَنَا زَعِيمٌ بِثَلَاثٍ لِمَنْ أَكَبَّ عَلَى الدُّنْيَا بِفَقْرٍ لَا عَنَاءَ لَهُ وَ بِشُغْلٍ لَا فَرَاعَ لَهُ وَ بِهِمْ وَ حُزْنٍ لَا انْقِطَاعَ لَهُ»؛<sup>۴۹</sup>

من سه چیز را برای کسی که دل به دنیا بسته تضمین می‌کنم:

- ۱- فقری که بی‌نیازی برای آن نیست
  - ۲- گرفتاری که آسودگی برای آن نیست
  - ۳- حزن و اندوهی که پایان ندارد؛
- منظورشان دل‌بستگی به دنیای مذموم است؛ یعنی دقیقاً

آنچه مشکل مردم کوفه بود؛ و همین دل‌بستگی و نشناختن حقیقت دنیا بود که سبب شد عبیدالله بن زیاد، شریح قاضی را با پول بخرد<sup>۵۰</sup>؛ بزرگان قبایل را با نشان دادن سکه‌های طلا همراه خود کند؛ بسیاری را با دادن گندم و وعده گندم راهی صحرای کربلا کند و عمر سعد را با وعده ملک ری مقابل امام قرار دهد. وگرنه در خیال مردم کوفه هم نبود که مقابل امام قرار بگیرند و دستشان به خون فرزند پیامبر آغشته شود.

انسان عاقل و حقیقت‌بین، فقط از حادثه کربلا آن ظلم‌ها و شقاوت‌ها را نمی‌بیند، بلکه پشت این صحنه عاقبت آن ظالمان و اشقیاء را هم می‌بیند. حقیقت دنیا و عاقبت دل‌بستگی به دنیا را می‌بیند و البته عاقبت نگاه صحیح به دنیا را. واقعاً کسانی که در کربلا سر مبارک سیدالشهدا (ع) را به ثمن بخس فروختند، کجایند؟ و آنان که فدایی سیدالشهدا (ع) شدند، کجا؟ کربلا صحنه به تصویر کشیدن حقیقت دنیا و عاقبت همراهی با حق و باطل است. اینکه زینب کبری (س) فرمود ما رایت‌الا جمیلا حاصل همین واقع‌بینی است، این نگاه است که زندگی و اعمال ما را جهت می‌دهد و آن رشادت‌ها را می‌آفریند و الا زیبایی ظاهری قصرها و طعام‌ها و جامه‌ها و زنان و فرزندان همه تبدیل به خاک و زباله می‌شود.

راوی می‌گوید: روزی رسول خدا | به من فرمودند: آیا می‌خواهی که دنیا را با هر چه در آن است، به تو بنمایم؟ گفتم: آری. پس دست مرا گرفت و برد تا به مزبله‌ای رسیدیم. در آنجا، سرهای مردگان بود و استخوان‌های مانده و پوسیده و خرقه پاره‌های کهنه، که در میان پلیدی‌های آدمیان افتاده بود. حضرت ادامه دادند: این سرهای مردمان که می‌بینی، همه همچون سرهای شما بود پر از آرزو و حرص دنیا؛ و همچون شما امید عمر دراز داشتند و به عمارت دنیا و جمع مال می‌کوشیدند. اکنون از ایشان این استخوان‌های برهنه مانده است، چنان‌که می‌بینی. این خرقه پاره‌ها، جامه‌های ایشان بوده که به هنگام تجمّل و خودآرایی می‌پوشیدند و اکنون، باد آن را در نجاست فرومی‌برد و

۵۰. لهُوف ص ۷۱ جریان همراهی شریح قاضی با عبیدالله بن زیاد را به صورت مفصل آورده است.



این استخوان‌های ستوران ایشان است که بر آن می‌نشستند و گرد جهان می‌گشتند و این پلیدی‌ها، آن طعام‌های خوش است که به مکر و حيله تحصیل می‌کردند و از یکدیگر می‌ربودند. به این رسوایی از خود برجای نهادند که اکنون هیچ‌کس از گندش به نزدیک آن نمی‌تواند بشود. همه احوال دنیا این است که می‌بینی هر که خواهد که بر دنیا بگرید، بگو گریه کند که جای آن است. راوی گوید: همه کسانی که آنجا حاضر بودند، از این نمونه عبرت‌انگیز پند گرفتند و گریستند.<sup>۵۱</sup>

خوشا به حال کسانی که این توجهات دائمی را دارند و اهل عبرت گرفتن هستند. اگر من و شما به غروب عاشورای سال ۶۱ قمری برگردیم در کربلا چه خواهیم دید؟ جز قومی سرمست از قدرت و پای‌کوب از پیروزی؟ جز سرهای به نی رفته و خیمه‌های نیم‌سوخته و غارت‌رفته؟ جز قهقهه‌های مستانه و ناله‌های مظلومانه؟ اما این صحنه چشم حقیقت‌بین زینبی می‌خواهد که ببیند بزرگ‌ترین اجتماع انسانی بر روی زمین را در اربعین؛ نگاه حقیقت‌بینی می‌خواهد که فریاد زند همه این مستی‌ها و غرورها به چند روزی نمی‌پاید که از بین رود ولی آنچه باقی می‌ماند نور خداست. خوشا به حال کسانی که در زندگی روزمره خود نیز این نگاه عبرت‌بین، این نگاه حقیقت‌بین را دارند.

روزی حضرت عیسی (ع) همراه حواریون (اصحاب نزدیک خود) در سیر و سیاحت خود به روستایی رسید، دید اهل آن روستا و پرندگان و حیوانات آن، همه به‌طور عمومی مرده‌اند، فرمود: «معلوم است که اینها به عذاب عمومی الهی کشته شده‌اند، اگر آنها به تدریج مرده بودند همدیگر را به خاک می‌سپردند». حواریون گفتند: ای روح خدا، از خداوند درخواست کن تا اینها را زنده کند و علت عذابی را که به سراغ آنها آمده برای ما بیان کنند تا ما از کرداری که موجب عذاب الهی می‌شود، دوری کنیم. حضرت عیسی (ع) از خداوند خواست تا آن‌ها را زنده کند. از طرف خدا به عیسی (ع) ندا شد: «آنان را صدا بزن». عیسی (ع) شبانه بالای تپه‌ای از زمین رفت و فرمود: «ای مردم این روستا!»

يك نفر از آنها زنده شد و گفت: «بله، ای روح الله!»  
عیسی پرسید: «وای به حال شما، کردار شما چه بوده؟ (که این‌گونه شما را دستخوش بلای عمومی نموده است.)»  
مرد زنده شده گفت: چهار چیز ما را مشمول عذاب الهی کرد:

۱- پرستش طاغوت

۲- دل‌بستگی به دنیا با ترس اندك از خدا

۳- آرزوی دور و دراز

۴- غفلت و سرگرمی به بازی‌های دنیا.

عیسی پرسید: دل‌بستگی شما به دنیا چه اندازه بود؟  
همانند علاقه كودك به مادرش، هنگامی که دنیا به ما رو می‌آورد  
شاد و خوشحال می‌شدیم و هنگامی که دنیا به ما پشت می‌کرد،  
گریه می‌کردیم و محزون می‌شدیم.

عیسی پرسید: طاغوت را چگونه می‌پرستید؟

از گنه‌کاران پیروی می‌کردیم.

عیسی پرسید: عاقبت کارتان چگونه پایان یافت؟

شبی با خوشی به سر بردیم، صبح آن در «هاویه» افتادیم.

عیسی پرسید: هاویه چیست؟

هاویه، سجن است.

عیسی پرسید: سجن چیست؟

سجن، کوه‌های گداخته به آتش است که تا روز قیامت، بر ما می‌افروزد.

عیسی پرسید: وقتی که به هلاکت رسیدید چه گفتید و مأموران الهی به شما چه گفتند؟

گفتیم ما را به دنیا بازگردانید تا کارهای نيك در آن انجام دهیم و زاهد و پارسا گردیم، به ما گفته شد: «دروغ می‌گویید».

عیسی پرسید: وای به حال شما! چه شد که غیر از تو، شخصی دیگر از این هلاك شدگان با من سخن نگفت.

ای روح خدا! دهان همه آنها با دهنه آتشین بسته شده است و آنها به دست فرشتگان خشن گرفتارند، من در دنیا در میان آنها زندگی می‌کردم ولی از آنها نبودم (و مانند آنها گناه نمی‌کردم) تا وقتی که عذاب عمومی فرارسید و مرا نیز فراگرفت. اکنون به تار



مویی در لبه پرتگاه دوزخ آویزان هستم، نمی‌دانم که از آنجا در میان دوزخ واژگون می‌شوم یا نجات می‌یابم [احتمالاً عذاب این شخص، به خاطر ترك امر به معروف و نهی از منکر بوده است]. عیسی (ع) به حواریون رو کرد و فرمود: «یا اولیاء الله اكل الخبز اليابس بالملح الجریش، وَ التَّوْمُ عَلَى الْمَزَالِ خَيْرٌ كَثِيرٌ مَعَ عَافِيَةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»؛ ای دوستان خدا! خوردن نان خشك با نمك زبر و خشن و خوابیدن بر روی خاشاك‌های آلوده بسیار بهتر است اگر همراه عافیت و سلامتی دنیا و آخرت باشد.<sup>۵۲</sup>

## « رفتارسازی

سؤال مهم بحث ما باید این باشد: چه کنیم دل بسته و گرفتار دنیا نشویم و بتوانیم دل از دنیا برکنیم؟ اگر مختصر بخواهیم به این سؤال جواب دهیم باید دو نکته ساده ولی فوق‌العاده مؤثر را عرض کنیم.

اولاً باید خود را مهمانی بدانیم که باید از خانه میزبان کوچ کند. پیغمبر اکرم ا فرمودند: «كُونُوا فِي الدُّنْيَا أَضْيَافًا... تَبْنُونَ مَا لَا تَسْكُنُونَ وَ تَجْمَعُونَ مَا لَا تَأْكُلُونَ وَ تَأْمَلُونَ مَا لَا تُدْرِكُونَ».<sup>۵۳</sup>

در دنیا مهمان باشید... می‌سازید آنچه را ساکن نمی‌شوید و جمع می‌کنید آنچه را نمی‌خورید و آرزو می‌کنید آنچه را به دست نمی‌آورید.

اگر انسان خود را مهمان بداند به دنیا دل نمی‌بندد و ناملایمات آن آسان می‌گردد و کوچ از آن راحت می‌شود. آنان که خام هستند خود را صاحب‌خانه می‌دانند و دل بسته هستند و آنان که فهم دارند و پختگی برایشان حاصل شده خود را میهمان می‌دانند و دل بستگی ندارند. نان سنگك تا خمیر و خام است، به سنگ‌ها حتی به ریزترین آنها می‌چسبد، اما همین‌که پخته شد خیلی راحت از همه آنها جدا خواهد شد. اصحاب سیدالشهدا (ع) بر اثر آتش عشق ابی‌عبدالله (ع) پخته شده

بودند و خیلی راحت از این دل بستگی‌ها و از عزیزترین کسان و بستگان خود گذشتند. در واقعه کربلا زمانی که خبر اسارت پسر بشر بن عمرو حضرمی را برایش آوردند گفت: امیدوارم خداوند به من و او در برابر این گرفتاری پاداش دهد، دوست ندارم او اسیر باشد و من زنده باشم.

امام حسین (ع) وقتی این سخنان را شنید، فرمود: «رَحِمَكَ اللَّهُ أَنْتَ فِي جِلٍّ مِنْ يَبِغْتِي فَأَعْمَلُ فِي فَكَاكِ ابْنِكَ».

رحمت خدا بر تو باد! من بیعت را از تو برداشتم. برو برای آزادی فرزندت اقدام کن.

بشر گفت: «أَكَلْتَنِي السَّبْعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ».

درندگان بیابان مرا زنده زنده بخورند اگر از تو جدا شوم.<sup>۵۴</sup> او در نخستین حمله به فیض شهادت رسید.

ثانیا- به زیارت اهل قبور برویم.

رسول خدا فرمودند: «زُرِ الْقُبُورُ تُدْكَرُ بِهَا الْآخِرَةُ»<sup>۵۵</sup>؛ به زیارت اهل قبور بروید تا یاد آخرت در شما زنده شود.

و در جمله دیگری فرمودند:

«زُورُوا قُبُورَ مَوْتَاكُمْ وَ سَلِّمُوا عَلَيْهِمْ فَإِنَّ لَكُمْ فِيهِمْ عِبْرَةً»<sup>۵۶</sup>.

به زیارت مردگان بروید و بر آنان درود و سلام بفرستید، زیرا این کار درس عبرتی برای شما می‌شود.

زیارت قبور مؤمنان ثواب بسیار دارد و علاوه بر فواید عظیمه‌ای که بر آن مترتب است، باعث عبرت و آگاهی و زهد و بی‌میلی به دنیا و رغبت در آخرت می‌شود، عاقل آن است که در قبرستان از اموات عبرت بگیرد تا حلاوت دنیا از دلش بیرون رود و شهد کالای دنیوی در کامش تلخ گردد.

رو به گورستان دمی خامش نشین

آن خموشان سخن‌گو را ببین

۵۴ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴؛ لهوف، ص ۹۳؛ مرقم ص ۲۶۰.

۵۵ نهج الفصاحة، ص ۵۱۰.

۵۶ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۶۴.



لیک اگر یکرنگ بینی خاکشان  
 شحم و لحم زندگان یکسان بود  
 نیست یکسان حالت چالاکشان  
 آن یکی غمگین، دگر شادان بود  
 تو چه دانی تا ننوشی قالشان  
 ز آنکه پنهان است بر تو حالشان  
 بشنوی از قال، های و هوی را  
 کی ببینی حالت صد توی را<sup>۵۷</sup>

بزرگان علم و اخلاق و عرفان، هم خود به زیارت اهل قبور  
 می رفتند و هم به دیگران توصیه می نمودند مانند آیت حق  
 سید علی آقا قاضی استاد بزرگانی همچون علامه طباطبائی و  
 آیت الله بهجت.

### « ذکر مصیبت

نفرین خداوند بر کسانی که دنبال دنیایی این چنین رفتند  
 و به خاطر رسیدن به انگشتی، بی رحمانه انگشت ولی خدا،  
 جگرگوشه فاطمه زهرا را بریدند.

فلک شمع خود را تو خاموش کن  
 جهان را در این غم سیه پوش کن  
 بپوشان تو امشب رخ ماه را  
 مگر ساریان گم کند راه را  
 مبادا که از بهر انگشتی  
 به غم ها فزاید غم دیگری

«يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الصُّرُوجُنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ  
 لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ».

کبوترم که زدم بال در هوای محرم  
 به گوش می رسد از کوچه ها صدای محرم  
 ببین که ماهِ عزا باز بی تو می شود آغاز  
 چرا نمی رسی ای صاحب عزای محرم؟

برای آنکه فقط اندکی شبیه تو باشم  
 سیاهپوش شدم مثل تو برای محرم  
 چگونه نزد تو بالا بیاورم سر خود را  
 اگر که جان ندهم بین روضه‌های محرم...  
 چه می‌شود دهه‌ای پای منبر تو بگیریم  
 میان روضه شب‌های کربلای محرم  
 لَا بُكَيْنَ عَلَيْكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً حُسَيْن ...

یکی از بزرگان هند از هندوستان اومده کربلا، چند ماه ساکن کربلا شده، هر وقت دلش زیارت می‌خواست می‌رفت پشت بام منزل، دست روی سینه می‌گذاشت: السلام عليك يا ابا عبد الله.

حرم نمی‌رفت. کربلا بود؛ چند ماه کربلا بود ولی حرم نمی‌رفت. خبر به گوش سید مرتضی علم الهدی رسید. سید بلند شد رفت خانه این عالم هندی گلایه کرد، گفت: اینکه میری روی پشت بام دست روی سینه می‌گذاری مالِ اوناییه که از کربلا دورن، تو که کربلایی چرا حرم نمیری؟ آداب زیارت رو رعایت کن! گفت: سید ولمان کن، من این کار را نمی‌کنم. میگن سید مرتضی ناراحت شد. این بزرگ وقتی ناراحتی سید را دید، گفت باشه میرم حرم. بلند شد لباس تمیز پوشید، قبلش غسل زیارت کرد. آروم آروم راه می‌رفت، هی بین راه ناله می‌زد، گریه می‌کرد. رسید به حرم به سجده افتاد در مقابل عظمت خدا که بنده‌ای مثل حسین آفریده. با چه حال عجیبی وارد حرم شد. میگن تا چشمش به قبر آقا افتاد فقط دو جمله گفت: «أَهَذَا مَصْرَعُ سَيِّدِ الشَّهَدَا؟ أَهَذَا مَقْتُلُ سَيِّدِ الشَّهَدَا؟ أَيَا قَبْرِ آقَايِ مِنْ أَيْنِجَاسْت؟ آقَايِ مَنْ أَيْنِجَا كَشْتَنْ؟»

همان‌جا جان داد، از دنیا رفت و جنازه‌اش را از حرم بیرون آوردند.<sup>۵۸</sup>

این يك زائر بود، يك مسافر بود، من زائران ديگر هم  
می‌شناسم فردا رسیدن كربلا ...

فرياد يا محمدا ... حسين رسيد به كربلا

از ابتدای راه دائم بی‌قرارم

حق دارم آخر! مادرم! دل شوره دارم

گرما کشیدن روزها بسیار سخت است

با شیرخواره در بیابان کار سخت است

هر وقت با عزّت به محمل می‌نشینم

هی ذکر می‌گویم بلا ديگر نبینم

اصلاً بلا باشد! علی‌اکبر که داریم

وقت خطرها ساقی لشکر که داریم

چشم غریبه تا سوی محمل می‌افتد

کارش به شمشیر ابوفاضل می‌افتد

زينب دلش لبريز از حسّ غرور است

در کاروان هر چیز می‌خواهیم جور است

پوشیه کافی چادر و معجر فراوان

در دست و گوش بچه‌ها زيور فراوان

از لطف سقا مشک‌ها لبريز آب‌اند

مثل فرشته بچه‌ها آرام خوابند

شکر خدا خورشید هم ما را ندیده

آقا خودش سایه سر ماها کشیده

از معنی این سرزمین هم ترس دارم

کرب و بلا یعنی غم! از غم ترس دارم

طبرانی در معجم الکبیر نوشته: «فَلَمَّا احِيْطَ بِحُسَيْنٍ (ع) حِيْنَ قُتِلَ» وقتی محاصره کردند دیگر نگذاشتند که پیش بره «قَالَ: مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟! آقا پرسید اسم اینجا چیه؟ «قالوا: كَرْبَلَاءُ...» گفتند: اینجا کربلاست.

خوارزمی میگه تا آقا شنید فرمود: «انزلوا، هذا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ»؛ همه پیاده بشید؛ اینجاست محل کرب و بلا ...

«هَاهُنَا مَنَاحُ رِكَائِنَا وَمَحْظُ رِحَالِنَا» همینجا بار و بنه به زمین می‌ذاریم «وَمَقْتَلُ رِجَالِنَا» اینجا مردای ما را می‌کشند «وَسَفْكَ دِمَائِنَا...» اینجا خون‌های ما را بر زمین می‌ریزند ...

بمیرم زینب داره این حرفا رو می‌شنوه، چه حالی داره زینب می‌ترسم از سرنیزه‌ها از طبل‌هاشان

می‌ترسم از خار مغیلان بیابان

می‌ترسم این معصومه‌ها تنها بمانند

یک‌یک به زیر سم مرکب‌ها بمانند

می‌ترسم از ذبحی که با تکبیر باشد

طفلم به جای شیر سهمش تیر باشد

ای وای از آن نحری که خنجر گند باشد

سهم عقيله حرف‌های تند باشد

ای وای از آن روزی که یک لشکر بخندند

نامحرمان دستان زینب را ببندند

روزی نیاید چشم‌ها ما را ببینند

زینب سلام الله عليها را ببینند

ای کاش جایی قحطی چادر نباشد

یعنی سکینه از کسی دلخور نباشد

ای کاش ناموس علی زندان نباشد

قرآن به روی شاخه آویزان نباشد<sup>۵۹</sup>

نگاه کرد چشمش افتاد به اهل بیتش، دعا کرد: خدایا اینها  
اهل بیت من هستند، اینها زن و بچه من هستند، به عنوان  
مهمان آمدند؛ حالا وسط بیابان گیر کردند ... ای وای ...

حسین یک بار اینجا به خیمه هاش و به زن و بچه اش نگاه  
کرد. یک بار دیگر هم به خیمه هاش نگاه کرد. (کی؟) هشت روز  
دیگه، نه روز دیگه. تو گودال قتلگاه به نیزه تکیه زد ... اما این  
نگاه کجا اون نگاه کجا؟ چه فرقی داشت؟ یکی به من بگه ...  
اینجا نگاه کرد دید عباس هست، علی اکبر هست، همه محرما  
دور زینب اند ...

اما روز عاشورا نگاه کرد دید شمر داره حمله می کنه ... (این  
صدا تو را می بره کربلا ...) ای وای ... نمی دونم جلوتر برم یا نه؟  
بخشید. يك نگاه دیگه هم من سراغ دارم (هر کی دلشو داره  
و مردشه بسم الله. من که خودم سخته اما به اشکای شما  
قسم، خوندنش باید تو اوج گریه باشه).

روز دوم همه را جمع کرد توی خیمه ها و نگاهشون کرد.

يك نگاه هم از توی گودال کرد.

يك نگاه دیگر هم تاریخ نوشته. این نگاه با همه نگاه ها فرق  
داشت ... امام زمان برای این نگاه خون گریه کرده ... (بگم یا نه؟  
هر چه بادا ...)

يك نگاه از توی تشنه طلا ... سر بریده نگاه کرد دید زینب  
در غل و زنجیره ... دستاش بسته ان ... بچه ها را دارن می زنن ...  
شراب داره می خوره و می گه کنیز می خوام ... دستش را برد طرف  
دست بچه حسین ...

# بایسته‌الهدایا

شب سوم:

نگاه‌عامیانه به بلا (فلسفه بلا)

## شب سوم: نگاه عامیانه به بلا (فلسفه بلا)

### « انگیزه سازی

در روایتی نقل شده که: روزی رسول خدا || از خانه بیرون رفتند، مردی از انصار در مسیر راه به آن حضرت برخورد نمود و گفت پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! حالتی که در چهره‌ات می‌بینم مرا رنج می‌دهد، ماجرا از چه قرار است؟

حضرت فرمود: این حالت من از شدت گرسنگی است! آن مرد با شنیدن این سخن بی‌تاب شد و شتابان به منزل رفت تا شاید چیزی بیابد و به محضر آن حضرت بیاورد ولی چیزی نیافت، بی‌درنگ خود را به بنی قریظه رسانید و بر آن شد که برای آنان از چاه آب بکشد و در برابر هر دلولی دانه‌ای خرما مزد دریافت کند و آنان پذیرفتند.

ادهم کار را انجام داد و از این راه خرمایی چند به دست آورد سپس خود را به پیامبر رسانید و دید پیامبر اسلام | در همان جا که نشسته بود هم چنان نشسته است، با کمال ادب و خضوع خرماها را در برابر حضرت گذاشت و از آن بزرگوار درخواست کرد که از آن خرماها بخورد، حضرت به او فرمود: مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا التَّمْرُ؟ این خرماها را از کجا آورده‌ای؟ مرد انصاری ماجرا را بازگفت، آنگاه رسول خدا | به او فرمود: مَنْ گمان می‌کنم که تو خدا و رسولش را دوست داری. مرد انصاری در پاسخ گفت: أَجَلٌ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَوَلَدِي وَأَهْلِي وَمَالِي. آری، سوگند به آنکه تو را به درستی و راستی برانگیخت، من تو را از خود و فرزندانم و خاندانم و همه ثروتم بیشتر دوست دارم. رسول بزرگوار | خطاب به مرد انصاری فرمود: پس آماده تنگدستی باش و تمرین شکیبایی کن و برای بلا نیز پوششی فراهم ساز، زیرا به خدا سوگند آن خدایی که مرا به حق برانگیخت، فقر و بلا به سوی کسی که دوستدار من است شتابان‌تر از فرود سیل از فراز کوه به دره‌اش در می‌رسد.<sup>۶۰</sup>



## « اقناع اندیشه »

امشب شب سومی است که بحث نگاه زیبا را مطرح می‌کنیم. بحث امشب فوق‌العاده مهم و شنیدنی است. اگر عزیزان به بحث امشب خوب دقت کنند نگاهشان نسبت به زندگی فرق خواهد کرد.

بحث امشب فلسفه بلاست. چرا خداوند متعال در این دنیایی که دیشب عرض شد، دنیایی است با محدودیت‌ها و ناپایداری‌ها و خصوصاتی که دنیا را برای ما چون زندان می‌کند چیزی به اسم بلا را هم قرار داده است؟ فلسفه نزول بلا در این دنیای پر مشکل چیست؟

این بلا و مصیبت مخصوص عده خاصی هم نیست زیرا دنیا محل رنج و سختی است و نمی‌شود از رنج‌های دنیا فارغ شد. به‌صراحت قرآن «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»<sup>۶۱</sup> ما انسان را در رنج آفریدیم. اگر در مکتبی یا فیلمی به ما القا کنند که باید زندگی بدون رنجی داشت این یک فریب بزرگ است. البته برخی از رنج‌ها بین کافر و مؤمن مشترک است و برخی از رنج‌ها مخصوص مؤمنین است که اگر تحمل نکنند باید رنج مقابل آن را تحمل کنند؛ بنابراین خداوند متعال هم به اولیائش بلا و مصیبت می‌دهد، هم به انسان‌های گنه‌کار. در فرازی از زیارت عاشورا که همه بارها آن را خوانده‌ایم چنین آمده است که: «مُصِيبَةٌ مَا أَغْظَمَهَا وَ أَغْظَمَ رَزِيَّتُهَا فِي الْإِسْلَامِ وَ فِي جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»<sup>۶۲</sup> این مصیبت، مصیبت بزرگی بود در زمین و آسمان. خداوند برای اولیاء خودش نیز بلا و مصیبت نازل می‌کند.

امیرالمؤمنین (ع) در کلامی بلا را به انواعی تقسیم می‌کنند و برای هر کدام از انواع، فلسفه‌ای را ذکر می‌کنند:

«إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَذَبٌ وَ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ وَ لِلنَّبِيِّاءِ دَرَجَةٌ وَ

لِلأُولِيَاءِ كِرَامَةٌ».<sup>۶۳</sup>

بلا برای ظالم تأدیب و تنبیه است، برای مؤمن آزمایش، برای انبیا ترفیع درجه و برای اولیا تکریم.

با توجه به این کلام نورانی امیرالمؤمنین (ع) بلا انواعی دارد و بدون شناخت انواع بلا، ما فلسفه بلا را نخواهیم شناخت و قطعاً بدون شناخت بلا، نگاهمان به بلاها واقعی و حقیقی نخواهد شد. ما اگر فلسفه بلاها را بدانیم قطعاً نگاهمان نسبت به بلا زیبا می‌شود. بلا انواعی دارد:

### • ۱- بلای اشتباهات:

اولین دلیل بلاها، کارهای بدون فکری است که خود انسان انجام می‌دهد.

عامل این نوع بلا و رنج خود انسان است که با ارتکاب اشتباهات دچار بلا می‌شود. مثلاً شخصی چند ده میلیون پول نقد و ماشین روشن را در خیابان رها کرده و برای لحظه‌ای داخل منزل شده و در همان لحظه دزدی اموالش را دزدیده. اینجا مقصر خود شخص است که بی‌مبالاتی کرده است. در جامعه ما خیلی از بلاهایی که برای شخص اتفاق می‌افتد به واسطه اشتباهات خود شخص است. مثلاً من با شخصی معامله‌ای انجام می‌دهم بدون لحاظ اینکه تعهدی برای ضمانت اجرا از شخص بگیرم. اگر در این معامله ضرر کردم و مثلاً طرف معامله پول را برد فقط باید خودم را ملامت کنم. بزرگ‌ترین سوره قرآن، سوره بقره است. بزرگ‌ترین آیه هم در همین سوره است. موضوع بزرگ‌ترین آیه قرآن چیست؟ اینکه در معاملات حتماً شاهد بگیریم، بنویسیم، ثبت کنیم.<sup>۶۴</sup>

برای ازدواج باید تحقیق کرد. به صرف اعتماد و حرف طرف مقابل نمی‌شود زندگی خود یا فرزند را بازیچه قرار داد. اسماعیل فرزند امام ششم (ع) سرمایه‌ای در اختیار داشت. مردی از قریش به جهت کسب و کار عزم رفتن به یمن نمود.

بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۷۸، ص ۱۹۸، (ط - بیروت)؛ جامع الأخبار، الشیخ سبزواری، ص ۳۱۰.

۱ مراجعه شود به آیه ۲۸۲ سوره بقره.



اسماعیل به حضرت صادق (ع) گفت: پدر فلانی قصد دارد به یمن برود و من این مقدار پول در اختیار دارم، نظرتان چیست که من آن را به او بپردازم تا جنسی از یمن برایم خریداری کند؟ حضرت فرمود: پسر من به تو خبر نرسیده که او شراب‌خوار است؟ اسماعیل گفت: مردم چنین می‌گویند. حضرت فرمود: سرمایه مالی خود را در اختیار او قرار نده. اسماعیل خیرخواهی پدر را نشنیده گرفت و مال خود را به آن شراب‌خوار داد و او هم همه مال را به باد داد و چیزی از یمن برای اسماعیل نیاورد. آن سال امام صادق (ع) به حج مشرف شد و اسماعیل هم به حج رفت. چون شروع به طواف کرد می‌گفت: خداوند! به من در این آسیبی که دیده‌ام پاداشی عنایت کن و به جای سرمایه نابود شده‌ام عوضی به من بده. حضرت صادق (ع) از پشت سر اسماعیل دستش را حرکت داد و به او فرمود: پسر من دست بردار که به خدا سوگند نسبت به این حادثه چیزی به سود تو بر عهده خدا نیست و پاداش و عوضی هم نداری. آگاه شده بودی که او مشروب‌خوار است با این وصف او را امین خود دانستی. اسماعیل گفت: پدر من به چشم خودم ندیدم که او مشروب‌خوار است فقط از مردم شنیدم. حضرت فرمود: خداوند در کتابش می‌فرماید:

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۶۵</sup>

برخی از منافقان، پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او سرپا گوش است. (و به سخن هر کس گوش می‌دهد.) بگو: گوش دادن او به نفع شماست، او به خداوند ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند و برای هر کس از شما که ایمان آورد، مایه رحمت است و آنان که رسول خدا را اذیت و آزار می‌دهند، عذابی دردناک دارند.

وقتی اهل ایمان به چیزی نزد تو شهادت دادند، باید آنان را تصدیق کنی و مشروب‌خوار را امین ندانی؛ پس چه سبک‌مغزی



سبک‌مغزتر از شراب‌خوار است چراکه خداوند عزوجل در قرآنش می‌فرماید:

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَاماً وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا»؛

و اموال خود را که خداوند وسیله برپائی زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان ندهید (ولی) رزق و مخارج آنان را از درآمد آن بدهید و آنان را بپوشانید و با آنان سخن شایسته و نیکو بگویید.<sup>۶۷</sup>

وظیفه ما در مقابل بلای اشتباهی این است که دقت کنیم اشتباه نکنیم. در معامله، در ازدواج، در جای‌جای زندگی دقت کنیم. به قول معروف با توکل زانوی اشتر ببند؛ یعنی زانوی شترت را ببند ولی توکل هم داشته باش. اگر به خاطر فقر گرفتاری، بلند شو همت کن و فقر را ریشه‌کن کن.

## • ۲- بلای طبیعی:

عامل این نوع بلا نوع خلقت دنیا است. دنیا به خاطر محدودیتش یک سری رنج‌ها و بلاها بر انسان تحمیل می‌کند که این بلاها برای همه است و فرقی بین کافر و مؤمن نیست مثلاً انواع و اقسام درد و مریضی در پیری، یا بلای مرگ دیگران یا داغ جوان دیدن یا برخی از شکست‌هایی که ممکن است برای همه انسان‌ها در زندگی پیش بیاید که هیچ راه فراری ندارد جز تسلیم در برابر حق تعالی. «وَمَنْ نَعَزْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ»<sup>۶۸</sup> و کسی را که عمر دراز دهیم او را در خلقت، واژگون می‌کنیم (نیروهایش را رو به ضعف می‌بریم)، پس آیا نمی‌اندیشند؟

## • ۳- بلای تحمیلی:

عامل این بلا خود شخص نیست، بلکه شخصی دیگر موجب آن می‌شود. مثلاً تصور کنید شخصی با رعایت تمام جوانب در

۶۶ سوره نسا آیه ۵.

۶۷ گناهان کبیره، ج ۱، ص ۲۴۴ به نقل از کافی.

۶۸ سوره یس آیه ۶۸.

بخشی سرمایه‌گذاری نموده ولی بازار به علت‌های خارجی به هم می‌خورد و شخص ورشکست می‌شود؛ یا علیرغم رعایت تمام نکات ایمنی ماشین فردی را می‌دزدند یا مظلومین یمن و فلسطین که بدون مرتکب شدن هیچ اشتباه یا گناهی مورد ظلم تجاوزکاران عالم قرار می‌گیرند. فردا شب درباره این نوع رنج و بلا توضیحاتی خواهیم داد

#### • ۴- بلای اکتسابی:

بیشترین بحث امشب ما در مورد این نوع بلاست. خداوند متعال هم در قرآن به این مدل بلا اشاره دارد.

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»<sup>۶۹</sup>

و هر کس از یاد من روی برتابد، قطعاً زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محسوس می‌کنیم.

بلای اکتسابی چیست؟ بلایی است که به خاطر گناه انسان برای انسان پیش می‌آید. هر چقدر انسان به خدا نزدیک‌تر باشد این مواخذه و بلا در دنیا زودتر و بزرگ‌تر است. البته کاملاً هم منطقی است. در همین زمینه آقای قرائتی مثال قشنگی می‌زدند. اگر لکه‌ای روی لباس سفید شما بیفتد، صبر می‌کنید تا به منزل بروید و لباس خود را عوض کنید. اگر لکه‌ای روی لباس سیاه شما بیفتد، صبر می‌کنید تا آخر هفته با لباس‌های دیگر آن را می‌شوید و اگر لکه‌ای روی قالی زیر پای شما بچکد، آن را رها می‌کنید تا مثلاً شب عید به قالی‌شویی ببرید. خداوند نیز با هر کس به‌گونه‌ای رفتار می‌نماید و بر اساس شفافیت یا تیرگی روحش، کیفر او را به تأخیر می‌اندازد. از آنجا که خداوند اولیای خود را دوست دارد، لذا اگر خلافی کنند، فوراً آنان را با قهر خود می‌گیرد تا متذکر شوند، چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: اگر پیامبر سخنی را که ما نگفته‌ایم به ما نسبت دهد، با قدرت او را به قهر خود می‌گیریم:

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا

مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ<sup>۷۰</sup>

و اگر پیامبر بعضی گفتارهای ساختگی را به ما نسبت دهد، قطعاً او را با قدرت (و به قهر) می‌گرفتیم. سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم و هیچ يك از شما نمی‌توانست سپر او شود».

در مورد مؤمنین هم این سنت خداوند جاری و ساری است یعنی اگر خلافتی از آنها سرزند، چند روزی نمی‌گذرد مگر آنکه گوشمالی می‌شوند. اما اگر ناهلان خلاف کنند سنت خداوند در مورد آنها متفاوت با مؤمنین است؛ خداوند به آنان مهلت می‌دهد و هرگاه مهلت سرآمد، آنان را هلاک می‌کند:

«و تِلْكَ الْفَرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا<sup>۷۱</sup>»  
(و (مردم) آن آبادی‌ها را هنگامی که ستم کردند، هلاکشان کردیم و برای نابود کردنشان (از پیش) زمانی را قرار دادیم). در جای دیگر خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ لَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْتُمْ أَنْتُمْ لَكُمْ خَيْرٌ لَأَنفُسِهِمْ إِنْ تُمْلُوا لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ<sup>۷۲</sup>»  
و کسانی که کافر شدند، مپندارند مهلتی که به آنان می‌دهیم برایشان خوب است، همانا به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناه (خود) بیفزایند و برای آنان عذابی خوارکننده است».

در فرازی از دعای کمیل، امام علی (ع)، به همین نوع بلا اشاره دارند:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعَمَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ الْبَلَاءَ<sup>۷۳</sup>»

...خدایا آن گناهانی از من را ببخش که موجب نازل شدن بلا می‌شود».



در روایتی امام سجاد (ع) می‌فرمایند: <sup>۷۴</sup> گناهانی که عذاب و بدبختی را نازل می‌کند عبارت‌اند از:

۱- نافرمانی ستمگرانه از آگاهان: «عُضَيَّائُ الْعَارِفِ بِالْبَغْيِ» با ستم از انسان عارف و آگاه (و رهبران دینی) نافرمانی نمودن؛

۲- سرکشی در مقابل مردم: «وَالْتَّطَاوُلُ عَلَى النَّاسِ»؛

۳- استهزاء دیگران «وَالِاسْتِهْزَاءُ بِهِمْ» ریشخند نمودن مردم و مسخره کردن آنها.

گناهانی که بلاها را نازل می‌کند عبارت‌اند از:

۱- کمک نکردن به درماندگان و مظلومان «تَرْكُ إِعَاثَةِ الْمَلْهُوفِ وَ تَرْكُ مُعَاوَنَةِ الْمَظْلُومِ»؛

۲- ترک امر به معروف و نهی از منکر «و تَضْيِيعُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ التَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ».<sup>۷۵</sup>

جامعه اسلامی به این امر جدی توجه داشته باشند که ترک امر به معروف و نهی از منکر باعث می‌شود جامعه پر از گناه و فساد شود که نتیجه آن نازل شدن بلایی است که دامن همه را می‌گیرد.

پیامبر اکرم | فرمود: یک گنه‌کار در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود و به هنگامی که در وسط دریا قرار می‌گیرد، تبری برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است بپردازد و هرگاه به او اعتراض کنند، در جواب گوید من در سهم خود تصرف می‌کنم. اگر دیگران او را از این عمل خطرناک بازدارند، طولی نمی‌کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده، یک‌باره همگی در دریا غرق می‌شوند.<sup>۷۶</sup>

۷۴ معانی الاخبار، ص ۲۷۰.

۷۵ تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، ص ۳۸ و ۳۷.

۷۶ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۲۰.

## • ۵- بلای انتخابی:

رنج‌های خوبی که باید انتخاب شود وگرنه گرفتار رنج‌های بدی می‌شوید. مثلاً کسی که رنج رسیدن به قناعت را تحمل نکند باید رنج حرص به دنیا و طمع را تحمل کند یا کسی که رنج رسیدن به خیرخواهی و دوست داشتن دیگران را تحمل نکنند باید رنج حسادت را تحمل کند. امام کاظم فرمودند:

«إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَ إِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ وَ نَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ أَنْبَاءَهُمْ»<sup>۷۷</sup>

عاقل نگاه می‌کند به دنیا و اهلیش و می‌بیند آنها برای رسیدن به دنیا رنج و سختی تحمل می‌کنند و نگاه می‌کند به اهل آخرت می‌بیند که آنها هم برای رسیدن به آخرت رنج و سختی تحمل می‌کنند پس رنجی را انتخاب می‌کنند که ثواب آن پایدار است؛ یعنی او که باید رنج را تحمل کند پس رنج آخرت را انتخاب می‌کند که فایده ابدی دارد نه رنج دنیا که هم رنج می‌کشد و هم ثوابی نبرده است.

## « پرورش احساس

نقل می‌کنند یک روز جلو آب‌انبار سید عرب (که هنوز هم هست) یک افسر شهربانی (از عوامل رضاخان) آمده بود تا چادر زنی را از سرش باز کند، آن بانو هم از ترس متواری شد و روی پله‌های آب‌انبار افتاد و نزدیک بود تا انتها سقوط کند، اما نجات یافت. آیت الله مرعشی وقتی این وضع اسفبار را مشاهده نمود، به شدت متغیر گردید و رگ غیرتش به جوش آمد. همان‌جا نام مبارک امام زمان (ع) را بر زبان آورد و از ساحت آن فروغ امامت استمداد طلبید و سیلی محکمی به گوش آن افسر نواخت و فرار کرد. چون به مدرسه آمد و برای دوستانش ماجرا را باز گفت، آنها هشدار دادند که به زودی از سوی مأموران رضاخان به شدت مجازات می‌شوی، اما ایشان با توکل به خداوند نگرانی

به خویش راه نداد و خاطرنشان ساخت کار شخصی نبود که بترسم، می‌خواستم نهی از منکر کنم و از دین و حرمت بانوان دفاع کنم. آن افسر شب بعد، موقع نظارت بر بازار از سوراخ سقف (بالای سقف) بازار قم سقوط نمود و به هلاکت رسید.<sup>۷۸</sup> چرا خداوند متعال این نوع بلا را نازل می‌کند؟ برای بخشش گناهان.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ تَمْحِیَصَ ذُنُوبِ شِيعَتِنَا فِي الدُّنْيَا بِمَحْنِهِمْ لِتَسْلَمَ [لَهُمْ] طَاعَاتُهُمْ وَ يَسْتَحِقُّوا عَلَيْهَا ثَوَابَهَا...»<sup>۷۹</sup>

سپاس از آن خدا است که پاک شدن شیعه ما را از گناه محنت در دنیا مقرر کرده تا طاعت‌هایشان بجا ماند و بر آنها مستحق ثواب گردند».

عبدالله بن یحیی نزد امیر مؤمنان (ع) آمد در جلوی آن حضرت یک تخت بود حضرت فرمود: بنشین! وقتی عبدالله بن یحیی روی تخت نشست، آن تخت برگشت و او با سر بر زمین خورد و سرش به شدت زخمی شد و خون از آن روان شد. پس آن حضرت آبی خواست و خون سر عبدالله بن یحیی را شست سپس او را نزد خود فراخواند. حضرت دست بر سر او کشید سپس فرمود: ای عبدالله سپاس خدا را که محو گناهان شیعه ما را در دنیا به گرفتاری آنها در دنیا مقرر داشت تا طاعتشان سالم بماند و مستحق ثواب آن باشند. عبدالله گفت: ای امیر مؤمنان به واسطه این سخن به من فایده رساندی و به من علمی آموختی ولی اگر صلاح بدانید آن گناهی را که به خاطر آن در این مجلس گرفتار بلا شدم معرفی کن تا دوباره مرتکب آن گناه نشوم. حضرت فرمود: این بلایی که به آن گرفتار شدی به خاطر این بود که هنگام نشستن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نگفتی و خدا اثر شوم این ترک وظیفه را در قالب چنین بلایی به تو نشان

۷۸ گفتگو با دکتر سید محمود مرعشی، مجله کیهان فرهنگی، شماره ۲۰۴، مهر ۸۲،

ص ۱۹؛ گنجینه شهاب، ج اول، ص ۴۷۶؛ شهاب شریعت، ص ۲۸۷، ۲۸۶

۷۹ تفسیر الامام العسکری، ص ۲۲.



داد تا تو را از آن بی ادبی پاک کند. سپس حضرت فرمود: رسول خدا به من فرمود: هر کار مهمی که در آن بسم الله گفته نشود ناتمام است. عبدالله بن یحیی می گوید عرض کردم: پدر و مادرم به قربان شما یا امیرالمؤمنین (ع) از این پس «بسم الله» گفتن را رها نمی کنم. سپس حضرت فرمود: در این صورت از آن بهره مند می شوی و به وسیله آن خوشبخت می گردی.<sup>۸۰</sup>

## • ۶- بلای مقدس:

برخی رنج ها یا بلاها مقدس است یعنی شاید در ظاهر امر برای انسان یک بلا باشد ولی حقیقتش عین خیر است و برای شخصی که این بلا را تحمل می کند درجات عالی در پی دارد. بلاهایی که برای اولیاء خدا رقم می خورد از این نوع است. حالا افراد از بعضی بلاها استقبال می کنند. مثلاً با تمام رنج و مشقت هر ساله به پیاده روی اربعین می رود تا اقتدا کند به ارباب خودش. درست است که در نگاه اول این سفر برای شخص رنج و بلا دارد ولی عین خیر است. در روایات این نوع بلا را نشانه محبین اهل بیت (ع) می دانند.

امیر مؤمنان (ع) فرمود:

«مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عَذَّةٌ لِلْبَلَاءِ؛<sup>۸۱</sup> آنکه ما را دوست دارد باید برای بلا و گرفتاری های گوناگون آماده باشد». و به ابوذر هنگامی که گفت: من شما اهل بیت (ع) را دوست دارم فرمود:

«اللَّهُ اللَّهُ، فَأَعِدَّ لِلْفَقْرِ تَجَفُافاً، فَإِنَّ الْفَقْرَ أَشْرَعُ إِلَى مَنْ يُحِبُّنَا مِنَ السَّيْلِ مِنْ أَعْلَى الْأَكْمَةِ إِلَى أَسْفَلِهَا؛ خدا را خدا را، پس پوششی برای تنگدستی مهیا کن، زیرا تنگدستی به سوی کسی که ما را دوست دارد در حرکت شتابنده تر از شتاب سیلاب از بالای تپه به پایین آن است.<sup>۸۲</sup>

بلاهایی که امام حسین (ع) در روز عاشورا تحمل که نه استقبال

۸۰ تفسیر البرهان ج ۱۴۵؛ نمونه معارف اسلام، ج ۲ داستان هایی از زندگانی

حضرت علی (ع).

۸۱ اهل بیت (ع) عرشیان فرش نشین، ص ۵۷۲.

۸۲ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۳۶۷.

می‌کرد از این جنس است. در روایت است هر چه امام به لحظه شهادت نزدیک می‌شدند صورتشان برافروخته‌تر می‌شد.

«كَانَ الْحُسَيْنِيُّ (ع) وَ بَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَ تَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ...»<sup>۸۳</sup>

مرحوم شیخ جعفر شوشتری می‌گوید: در روز عاشورا، چهار جا، چهار عضو بدن ابی‌عبدالله به خاطر بی‌آبی از کار افتاده بود که حتی شاید اگر آب هم می‌دادند، کار از کار گذشته بود و فایده نداشت. اولین جایی که از عطش از کار افتاد چشمان امام حسین (ع) بود، امام صادق (ع) می‌فرماید: جدّ ما در روز عاشورا، از شدت عطش چشمانش آسمان را دود می‌دید. دومین عضو، لب‌های آقا بود، چرا؟ حمید بن مسلم می‌گوید: دیدم لب‌های حسین (ع) مانند دو چوب خشک‌شده به هم می‌خورد و از لب‌های او خون می‌آید. سومین عضو زبان حضرت بود، همان زمان که علی‌اکبر را بغل گرفت، زبان در دهان علی گذاشت، علی‌اکبر دید بابا از خود او تشنه‌تر است.

چهارمین عضو جگر حسین بوده، هلال بن نافع می‌گوید: آمدم نزدیک گودال، جنگ تمام شده بود، از بالای گودال نگاه کردم، دیدم لب‌های حسین تکان می‌خورد، نزدیک‌تر رفتم، گفتم شاید حسین نفرین می‌کند، دیدم می‌گوید: «لشکر جگرم از تشنگی می‌سوزد» از گودال آمدم بیرون، سریع رفتم آب آوردم، دیدم شمر دارد بیرون می‌آید، گفت: کجا می‌روی، گفتم: می‌روم پسر فاطمه را سیراب کنم، گفت: زحمت نکش، من سیرابش کردم ...

## «رفتارسازی»

از بین انواع بلاها، بلایی که به واسطه گناهان نازل می‌شود قابل مدیریت است. در روایات راهکارهایی برای جلوگیری از این بلاها ذکر شده است.



### • ۱- دفع بلا بادعا:

امیرالمؤمنین (ع) در «نهج البلاغه» می‌فرماید: «وَأَذْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ».<sup>۸۴</sup>

### • ۲- دفع بلا با انفاق و صدقه:

امام صادق (ع) فرمود: «مَنْ تَصَدَّقَ فِي يَوْمٍ أَوْ لَيْلَةٍ إِنْ كَانَ يَوْمٌ فَيَوْمٌ وَإِنْ كَانَ لَيْلَةً فَلَيْلٌ دَفَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْهُ الْهَمَّ وَالسَّبْعَ وَمِثَّةَ الشُّوْءِ»<sup>۸۵</sup> هر کس در روز و یا شب صدقه بدهد. اگر روز است روز و اگر شب است، شب. خداوند از او غم و اندوه، درنده و مرگ بد را دور می‌کند.

امام صادق (ع) همچنین فرموده: «صَدَقَةٌ يُجِبُّهَا اللَّهُ: إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا، وَتَقَارُبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا»<sup>۸۶</sup> صدقه‌ای که خداوند آن را دوست دارد عبارت است از: اصلاح میان مردم هرگاه رابطه‌شان تیره شد و نزدیک کردن آنها به یکدیگر هرگاه از هم دور شدند.»

### • ۳- صله رحم:

امام علی (ع) می‌فرماید: «صِلَةُ الرَّحِمِ تُدِرُّ النَّعَمَ وَتُدْفَعُ الْيَقَمَ»<sup>۸۷</sup> صله رحم نعمت‌ها را فراوان می‌کند و سختی‌ها را از بین می‌برد.

از امام باقر (ع) نیز نقل شده: «صِلَةُ الْأَرْحَامِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ وَتُنْمِي الْأَمْوَالَ وَتُدْفَعُ الْبَلَوَى وَتُبَيِّرُ الْحِسَابَ وَتُنَسِّي فِي الْأَجَلِ»<sup>۸۸</sup> صله رحم اعمال را پاکیزه، اموال را بسیار، بلا را دفع و حساب (قیامت) را آسان می‌کند و مرگ را به تأخیر می‌اندازد.

نهج البلاغه حکمت ۱۴۶ .	۸۴
ثواب الأعمال ص ۱۴۰ .	۸۵
کافی (ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۲۰۹، ح ۱ .	۸۶
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم ج ۴، ص ۲۰۴، ح ۵۸۳۶ .	۸۷
کافی (ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۱۵۰ - تحف العقول، ص ۲۹۹ .	۸۸

در بیان معجزات امام هفتم امام موسی درباره اخبار به غیب آن حضرت آمده است: شیخ گنّی از شعیب عقرقونی روایت کرده است که روزی خدمت امام موسی بن جعفر بودم که ناگهان ابتدا از پیش خود مرا فرمود که ای شعیب! فردا ملاقات خواهد کرد تو را مردی از اهل مغرب و از حال من و تو سؤال خواهد کرد. تو در جواب او بگو که او است به خدا سوگند امامی که حضرت صادق (ع) از برای ما گفته است. پس هر چه از تو سؤال کند از مسائل حلال و حرام تو از جانب من جواب او را بده. گفتم: فدایت شوم آن مرد مغربی چه نشانی دارد؟ فرمود مردی به قامت طویل و جسیم است و نام او یعقوب است و هر گاه او را ملاقات کنی باکی نیست که او را جواب گوئی از هر چه می پرسد. چه یگانه قوم خویش است و اگر خواست به نزد من بیاید او را با خود بیاور. شعیب گفت: به خدا سوگند که روز دیگر من در طواف بودم که مردی طویل و جسیم به من رو کرد و گفت می خواهم از تو سؤالی کنم از احوال صحبت. گفتم: از کدام صاحب؟ گفت: از فلان بن فلان، یعنی امام موسی بن جعفر (ع). گفتم: چه نام داری؟ گفت: یعقوب. گفتم: از کجا آمده ای؟ گفت: از اهل مغرب هستم، گفتم: از کجا مرا می شناسی؟ گفت: در خواب دیدم کسی مرا گفت که شعیب را ملاقات کن و آنچه خواهی از او بپرس چون بیدار شدم نام تو را پرسیدم تو را به من نشان دادند. گفتم: بنشین در این مکان تا من از طواف فارغ شوم و به نزد تو بیایم. پس طواف خود را انجام دادم و به نزد او رفتم و با او تکلم کردم. او را مردی عاقل یافتم. پس از من طلب کرد که او را به خدمت امام موسی بن جعفر (ع) ببرم، پس دست او را گرفتم و به خانه آن حضرت بردم و طلب رخصت کردم چون رخصت یافتیم داخل شدیم چون امام (ع) نگاهش به آن مرد افتاد فرمود: ای یعقوب تو دیروز اینجا وارد شدی و ما بین تو و برادرت در فلان موضع نزاعی رخ داد و کار به جایی رسید که همدیگر را دشنام دادید و این طریقه ما نیست و دین ما و دین پدران ما بر این نیست و ما امر نمی کنیم احدی را به این نحو کارها، پس از خداوند یگانه بی شریک بپرهیز، همانا به این زودی



مرگ مابین تو و برادرت جدائی خواهد افکند و برادرت در همین سفر خواهد مرد، پیش از آنکه به وطن خویش بازگردد و تو هم از کرده خود پشیمان خواهی شد و این اتفاق به آن جهت واقع شد که شما قطع رحم کردید. خدا عمر شماها را قطع کرد. آن مرد پرسید فدایت شوم اجل من کی خواهد رسید؟ فرمود: همانا اجل تو نیز حاضر شده بود. لکن چون در فلان منزل با عمهات صله رحم کردی و رحم خود را وصل کردی بیست سال بر عمر تو افزوده شد، شعیب گفت یک سال بعد از این مطلب آن مرد را در طریق حج دیدم و احوال او را پرسیدم خبر داد که در آن سفر برادرش به وطن نرسید که وفات یافت و در بین راه به خاک سپرده شد.<sup>۸۹</sup>

حمید به صله رحم بسیار اهمیت می داد. وقتی دفتر خاطرات او را ورق می‌زنیم با زندگی یک انسان عادی مواجه می‌شویم، مثلاً درجایی آورده:

«امروز به خانه عمه رفتم و مشغول صحبت شدم بعد به خانه آمدم و رفتم نان خریدم و بعد کمی استراحت کردم. مسجد رفتم و مشغول مطالعه شدم و...»  
در مسجد هم که بود همین روند ادامه داشت. ظاهر زندگی او بسیار عادی بود.<sup>۹۰</sup>

#### • ۴- استغفار:

در حدیثی از پیامبر آمده که فرمود: «گاه ابر غبار گونه‌ای بر دلم می‌نشیند و من هر روز هفتاد بار از خدا آمرزش می‌خواهم».<sup>۹۱</sup>  
امام صادق (ع) نیز می‌فرماید: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ لَا يَقُومُ مِنْ مَجْلِسٍ - وَإِنْ خَفَ حَتَّى يَسْتَغْفِرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَمْسًا وَعِشْرِينَ مَرَّةً؛ رَسُولُ اللَّهِ - هِيَ أَجَلُكَ مِنْ مَجْلِسٍ - هِيَ أَجَلُكَ مِنْ مَجْلِسٍ».  
کوتاه - برنمی‌خاست مگر اینکه ۲۵ بار استغفار می‌کرد».<sup>۹۲</sup>

۸۹ داستان‌های شنیدنی از چهارده معصوم (علیهم السلام)، محمد محمدی

اشتهاردی - منتهی الآمال محدث عالی مقام حاج شیخ عباس قمی .د.

۹۰ کتاب عارفانه از انتشارات شهید هادی.

۹۱ اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۳، ص ۳۲۶.

۹۲ باقر شریف قرشی، تحلیلی از زندگی امام سجاد (ع)، ترجمه محمد رضا عطایی، صص ۳۸۸ و ۳۹۲.

«شهید آقا محسن حجی اگر روزی چشمش به نامحرم می افتاد یا گناهی انجام می داد اون روز رو کلی استغفار می کردند و فرداش هم "روزه" می گرفتند».<sup>۹۳</sup>

«شهید محمد رضا تورجی که از جبهه که می اومد و واسه چند روز خونه بود ، ماها خیلی از حضورش خوشحال بودیم . میدیدم نماز شب میخونه و حال عجیبی داره !

یه جوری شرمنده خداست و زاری می کنه که انگار بزرگترین گناه رو در طول روز انجام داده . یه روز صبحاش پرسیدم : چرا انقدر استغفار می کنی؟ از کدام گناه می نالی؟

جواب داد: همین که این همه خدا بهمون نعمت داده و ما نمی تونیم شکرش روبه جایباریم بسیار جای شرمندگی داره...»<sup>۹۴</sup>  
پیامبر ا همچنین در حدیثی نقش استغفار را در رهایی از شیطان و مصیبت هایی که بر انسان از سوی او بار می شود بیان می فرماید:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدَ الشَّيْطَانُ مِنْكُمْ كَمَا تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ قَالُوا بَلَى قَالَ الصَّوْمُ يَسْوَدُ وَجْهَهُ وَ الصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْمَوَازَرَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُ ذَابِرَهُ وَ الْإِسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتِيْنَهُ؛

آیا شما را از چیزی خبر ندهم که اگر به آن عمل کنید، شیطان از شما دور شود، چندان که مشرق از مغرب دور است؟ عرض کردند: چرا. فرمودند: روزه روی شیطان را سیاه می کند، صدقه پشت او را می شکند، دوست داشتن برای خدا و همیاری در کار نیک، ریشه او را می کند و استغفار شاهرکش را می زند».<sup>۹۵</sup>

و نیز نقل است که: «مردی بود که جمیع عمر خود را در معصیت به سر برده بود و در مدت عمر خود هرگز خیری از او صادر نشده و اصلاً از هیچ معصیتی اندیشه نمی کرد و صلحای عصر و اتقیای روزگارش از او دوری جستندی و از او نفرت کردند. ناگاه موکل قضا دست بر دامن عمرش دراز کرده ملک الموت آهنگ قبض روحش نمود. چون یقین به مرگ کرد و یافت که

۹۳ همسر شهید .

۹۴ خواهر شهید .

۹۵ کافی، چاپ الاسلامیه، ج ۴، ص ۶۲، ح ۲؛



وقت رحلتش رسیده نظر در جراید اعمال خود کرد آن را از اعمال صالحه خالی دید و خطی که رقم رجایی داشته باشد ندید؛ و به جویبار عمل خود نگریست، شاخی که دست امید در آن توان زد نیافت. عاجزوار آهی از دل بی‌قرار برکشید و بی‌اختیار گفت: یا من له الدنيا والآخرة ارحم لمن ليس له الدنيا والآخرة یعنی: «ای آنکه دنیا و آخرت از توست، رحم کن بر حال کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت». این عبارت را گفت و جان داد. اهل شهر بر فوت او شاد شدند و از مردنش فرحناک گشتند و او را در مزبله‌ای انداختند و خس و خاشاک بر او ریختند و آن موضع را از خاک پر کردند. شب یکی از بزرگان را در خواب نمودند که: فلانی درگذشت و او را در مزبله انداختند برخیز و او را از آنجا بردار و غسل ده و کفن کن و بر او نماز کن و او را در مقبره صلحا و اتقیا دفن کن. گفت: خداوندا! او بدعمل بود و در میان خلق به بدکاری و بدنامی مشهور بود. چه چیز به درگاه کبریا آورد که مستحق کرامت و بخشش گردید؟ خطاب آمد که: چون به حال نزع رسید در جراید اعمال خود نظر کرد و به جز خطا و معاصی چیزی ندید لهذا مفلس‌وار به درگاه ما بنالید و عاجزوار به بارگاه ما نظر کرد و دست در دامن فضل ما زد لهذا به بیچارگی و عجز او رحمت کردیم و گناهان او را از نظر پوشیدیم؛ و از عذاب الیمش نجات دادیم و به نعیم مقیمش رساندیم.

سرزمین کربلا سرزمین بلا و سختی است. این را امام (ع) موقع ورودشان به این سرزمین گفتند:

«فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ فَقِيلَ كَرْبَلَاءُ فَقَالَ (ع) اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ ثُمَّ قَالَ هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ أَنْزِلُوا هَاهُنَا مَحْطُّ رَحَالِنَا وَ مَسْفَقُ دِمَائِنَا وَ هُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا»<sup>۹۶</sup>

وقتی که امام حسین (ع) به سرزمین کربلا رسیدند اسم این سرزمین را پرسیدند. به حضرت گفته شد این سرزمین نامش کربلاست. حضرت چنین دعا کردند: خدایا به تو پناه می‌برم از سختی و بلا و در آن حال فرمودند: اینجا موضعی است که به ما سختی و بلا نازل می‌شود. اینجا محل ریخته شدن خون‌های

ماست. اینجا محل قبور ماست».

نقل می‌کنند پیکر شهید پاسدار امرالله بابابزرگی بعد از ۱۴ سال مفقود بودن پیدا شد. هیچی از پیکر نمانده بود. نه تنی، نه سری، فقط چند تا استخوان مانده بود و يك پلاک. دخترش را که موقع شهادت پدر چند ماه بیشتر نداشت و الآن ۱۴ ساله شده بود آوردند بالای سر تابوت پدر. ناگهان ناله‌اش بلند شد: «بابا نمیدارن من تو رو ببینم. بابا رفقات نمیدارن ببینمت. بابا دخترت بزرگ شده. دخترت 14 ساله شده میخوام ببینمت...» مگر طاقت می‌آورد یک‌مشت استخوان نشانش بدهند و بگویند بیا ببین این هم پدرت... نگذاشتند باقیمانده جنازه پدر را ببیند.

دختری می‌شناسم؛ آخ نازدانه‌ای که چهارده‌ساله نه بلکه سه‌ساله بود. شاید اگر دختر (شهید بابابزرگی) همان روز تشییع موقعی که ناله می‌کرد، صدای باباشو می‌شنید بهش می‌گفت دخترم توی این 14 سال هر وقت دلت تنگ شده عکس منو نگاه کردی درد و دل کردی، گریه کردی و خالی شدی. دوروبری‌ها آرومت کردن ... اما بمیرم برای دختران حسین ...

### « ذکر مصیبت

صلی الله علیک یا مقطوع الزاسی من القفا... ای حسین  
السلام علیک یا مَسْلُوبَةُ الْعِمَامَةِ وَالزَّدَاءِ ... ای حسین ...  
یتیم باشی و حالت خراب دردرس است  
میان دشت بیینی سراب دردرس است  
به رویِ خارِ مغیلان دویده می‌فهمد  
نبود مرهم بر التیام دردرس است  
اگر که لب نزنِی مدتِ مدیدی به آب  
به پیشِ چشمِ تو نوشند آب دردرس است  
شمارشِ ضرباتِ عدو به پیکرِ من  
که گشته بی‌عدد و بی‌حساب دردرس است  
تمامِ نظمِ تنم را لگد بهم زده است  
ورق‌ورق شده باشد کتاب دردرس است

کبود گشته رُخم بس که خورده‌ام سیلی  
 به پشتِ آبر رود آفتاب در دسر است  
 چهل شب است که یک لحظه هم خوابیدم  
 به روی محملِ عریان چو خواب در دسر است  
 چهل شب است که یک لحظه هم خوابیدم  
 به روی محملِ عریان چو خواب در دسر است  
 هزار مرتبه شکرِ خدا که مویم سوخت  
 به مو بیفتد اگر پیچ و تاب در دسر است  
 نگاه کردنِ رَأْسِ علی رویِ نیزه  
 ز راه دور برایِ رباب در دسر است  
 کجاست تا که تماشا کند عمو عباس  
 برایِ عمه (دختران) نبود حجاب در دسر است  
 گذر ز کوچه تنگیِ یهود بیشتر از  
 کنیز گشتن و بزم شراب در دسر است  
 در شام سیلی نزدند، فقط تازیانه زدند. حرامی‌ها نگاه میکردن...  
 یک کار دیگه هم کردن بابا! ابن جوزی نوشته: اهل ذمه اومدن،  
 غیرمسلمان‌ها اومدن توی بازار دمشق صف کشیدند، فقط  
 ایستاده بودند؟ نه! اینها زخم‌خورده‌های حیدرند ... اینها با آل  
 علی مشکل دارند ... فقط نیامدند تماشا، آمدند عزت آل علی را  
 لکه دار کنند! ... آمدند حریم امیرالمؤمنین را تماشا کنند؛ اما یک کار  
 دیگه هم کردند (الله اکبر...): وقتی قافله رد می‌شد؛ به صورتِ این  
 دختر بچه‌ها آب دهان مینداختند! ...  
 یکی از بزرگان و علماء نقل می‌کند: در عالم مکاشفه یکی از بزرگان،  
 خانوم زینب را دیده بود در شمایی از نور، گفته بود: خانوم جان!  
 این همه روزه، از کربلا تا شام، کجا شما پیر شدید؟ کجا سخت  
 گذشت؟ خانوم فرموده بود: همه روزه‌ها یک طرف، یک جا خیلی  
 سخت گذشت، پیر شدم، اومدم گوشه خرابه دیدم سر داداشم یک  
 طرف روی خاکه، امانتِ داداشم طرف دیگر روی خاکه، کدوم رو بغل  
 کنم؟ سر حسین رو بغل کنم؟ دخترش داره جون میده... حسین...

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شب چهارم:

نگاه عارفانه

(اثبات نظام احسن الهی)

## شب چهارم: نگاه عارفانه (اثبات نظام احسن الهی)

### « انگیزه سازی

سعدی در کتاب گلستان داستانی را بیان کرده است:  
حضرت موسی (ع) در راه کوه طور مرد فقیری را دید که از شدت تهیدستی و برهنگی به ریگ‌ها و شن‌ها پناهنده شده و خود را با آن پوشانده بود. آن مرد تا حضرت موسی را دید ملتسمانه به موسی (ع) عرض کرد: ای موسی! دعا کن تا خداوند متعال معاش اندکی به من بدهد که از بی‌تابی، جانم به لب رسیده است.

حضرت موسی (ع) وقتی حال و روز او را دید دلش به رحم آمد و برای او دعا کرد و از آنجا برای مناجات به کوه طور رفت. چند روز بعد، موسی (ع) از همان مسیر برمی‌گشت، دید همان فقیر را دستگیر کرده‌اند و جمعیت بسیاری دور او جمع شده‌اند. حضرت جلو رفت و پرسید: چه حادثه‌ای رخ داده است؟ حاضران گفتند: این شخص تا به حال پولی نداشته اما تازگی مالی به دست آورده، به همین سبب شراب خورده و عربده کشیده و جنگجویی نموده و شخصی را کشته است. اکنون او را دستگیر کرده‌اند تا به‌عنوان قصاص، اعدام کنند!<sup>۹۷</sup>

### « اقناع اندیشه

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد  
هر کسی را آنچه لایق بود داد  
گر توانایی و گر کوتاه دست  
هر کسی باید چنین باشد که هست  
مرد دون همت اگر قادر شود  
بس خیانت‌ها از او صادر شود  
گر به مسکین اگر پر داشتی  
تخم گنجشک از جهان برداشتی  
آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی  
یک شکم در آدمی نگذاشتی<sup>۹۸</sup>

گلستان سعدی باب قناعت داستان ۱۵.  
سعدی، مواظظ، مثنویات شماره ۳۶.

حضرت موسی (ع) به حکمت الهی اقرار کرد که فقر آن مرد از روی حکمت و مصلحت بوده است. فهمید نباید چنین درخواستی از خدا می‌کرد و از خواهش خود استغفار نمود.

## • ۱. نظام عالم، نظام عالی

آنچه خدا در این عالم خلق کرده و هر چیزی در این عالم وجود دارد در بهترین شکل ممکن است و بهتر از آن فرض نمی‌شود. حکما و فلاسفه به این مطلب نظام احسن می‌گویند. به این معنی که هیچ‌گونه بدی در نظام آفرینش وجود ندارد، آنچه هست خیر است و زیباتر از آنچه هست امکان ندارد.

: حاج آقا یعنی بهتر از این نمی‌شد برای جهان متصور شد؟

- برای این حرف دلایل زیادی وجود دارد. هم روایات به این دلایل اشاره کرده‌اند هم عقل تأیید می‌کند. مثلاً اینکه ما معتقدیم که خداوند اعلم است یعنی عالم‌تر از او وجود ندارد. قدیر هم هست یعنی قدرت او شامل همه چیز که ممکن باشد می‌شود. ظالم هم نیست که قصد داشته باشد به کسی ظلم بکند. بر این اساس، هر چیزی که بخواهد خلق کند، چون هم علم دارد به جنبه‌های مختلفش هم قدرت دارد که تمام امکانات را در اختیار او بگذارد، هم ظالم و بخیل نیست پس موقع خلق بهترین نحوه خلقت را دارد. در اصل برای خلقت یک موجود تمام جوانب را رعایت می‌کند. او حکیم است و اگر غیر از این باشد برخلاف حکمت و مصلحت اوست. این همان نظام احسن است؛ یعنی نظامی که بهتر از این برایش متصور نیست.<sup>۹۹</sup>

قرآن هم می‌فرماید: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»<sup>۱۰۰</sup> او همان کسی است که هرچه را آفرید نیکوترین آفرید. ببینید تعبیر خداوند احسن است نه حسن؛ یعنی نیکوترین خلق را برای هر چیزی داشت.



هنگامی که فرعون سخنان حضرت موسی و هارون ' را شنید نخستین عکس العملش این بود: «بگوئید ببینم پروردگار شما کیست ای موسی؟» (قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى).

موسی بلافاصله معرفی بسیار جامع و در عین حال کوتاهی از پروردگار کرد: «گفت: پروردگار ما همان کس است که به هر موجودی آنچه لازمه آفرینش او بوده است داده و سپس او را در مراحل هستی رهبری و هدایت فرموده است.» (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى).<sup>۱۰۱</sup>

در این سخن کوتاه، موسی اشاره به دو اصل اساسی از آفرینش و هستی می‌کند که هر يك دليل مستقل و روشنی برای شناسایی پروردگار است:

نخست اینکه خداوند به هر موجودی آنچه نیاز داشته بخشیده است و بهتر از این اصلاً ممکن نبود.

مسئله دوم مسئله هدایت و رهبری موجودات است که قرآن آن را با کلمه «ثم» در درجه بعد از تأمین نیازمندی‌ها قرار داده است.<sup>۱۰۲</sup> با توجه به این آیه خداوند به هر چیزی همان خلقتی را که شایسته او بوده و می‌توانسته به آن شکل خلق بشود، همان را به او داده است؛ یعنی خلق دیگری برای او امکان نداشته است که به او بدهد. پس نظام موجود بهترین نظام ممکن است.

از آنجا که در خلقت خداوند هیچ نقصی وجود ندارد خداوند می‌فرماید: خوب در عالم بنگر دوباره خوب نگاه کن ببین آیا هیچ اختلاف و نقصانی پیدا می‌کني: «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُتُورٍ. ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ».<sup>۱۰۳</sup>

خسته می‌شوی از گشتن و هیچ عیب و نقصی پیدا نمی‌کني!  
: حاج آقا، طوری حرف می‌زنید انگار واقعاً کل دنیا گل و بلبل است و هیچ مشکلی در این عالم وجود ندارد. این همه مشکلاتی که در این عالم هست پس چیست؟

۱۰۱ سوره طه آیه ۵۰.

۱۰۲ تفسیر نور (۱۰ جلدی)، ج ۸، ص ۱۸۹، سوره زمر، آیه ۵۵.

۱۰۳ سوره ملک آیه ۲.

- اتفاقاً من نمی‌خواهم بگویم هیچ مشکلی وجود ندارد بلکه می‌خواهم بگویم لازمه این دنیای مادی این است که این طور باشد. در بحث فلسفه دنیا یک سری مباحث گذشت.

: وقتی ما داریم با چشم خودمان می‌بینیم این همه گرفتاری در این عالم وجود دارد و هرکدام از ما دچار مشکلات زیادی هستیم چطور شما می‌گویید این عالم احسن است و بهتر از این نمی‌تواند باشد؟

- در اینجا به چند مطلب باید دقت بشود.

نکته اول: شریک امر نسبی است.

: شریک امر نسبی است یعنی چه؟

- یعنی اینکه ممکن است چیزی برای ما شر باشد ولی برای کس دیگری خیر باشد. مثل باران که برای عده‌ای سیل شد و خسارت و برای عده‌ای مایه خیر و برکت. چرا این جور می‌شود؟ چون عالم دنیا عالم تزاخم است. مثلاً زهر عقرب که برای انسان شر و بد است و برای خود او بسیار خیر و لازم. به قول شاعر: نیش عقرب نه از ره کین است بلکه اقتضای طبیعتش اینست خلقت عقرب خوب و حسن است و بدی آن فقط به این دلیل است که نیش آن با سلامتی و راحتی انسان‌ها سازگار نیست. دنیا به خاطر خاصیتش یک سری لوازم را پیدا کرده و در اصل و ذات چیزی شر نیست.

نکته دوم که باید به آن دقت شود این است که عامل اصلی بسیاری از شرور خود انسان است.

علت این همه آلودگی‌ها، بیماری‌ها، مشکلاتی که برای کره زمین و حیوانات و گیاهان رخ داده خود انسان است. این همه جنگ و خونریزی که در عالم وجود دارد توسط چه کسانی بوده است؟ چه کسی بمب اتم ساخته؟ سلاح‌های کشتار جمعی ساخته و... خداوند متعال در قرآن چنین می‌فرماید:

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»<sup>۱۰۴</sup> (ای انسان) آنچه از نیکی‌ها به تو رسد از جانب خداست (سبب آن رحمت اوست) و آنچه از بدی‌ها به تو رسد از



سوی خود توست (سبب آن گناهان توست))<sup>۱۰۵</sup>.  
 به تعبیر یکی از علما، زمین که به دور خورشید می‌گردد،  
 همواره قسمتی که رو به خورشید است، روشن است و اگر  
 طرف دیگر تاریک است، چون پشت به خورشید کرده و گرنه  
 خورشید، همواره نور می‌دهد. بنابراین می‌توان به زمین گفت:  
 ای زمین هر کجای تو روشن است از خورشید است و هر کجای  
 تو تاریک است از خودت. در این آیه نیز به انسان خطاب شده  
 که هر نیکی به تو رسد از خداست و هر بدی به تو رسد از خودت  
 است.<sup>۱۰۶</sup>

آری این بشر است که در روی زمین فساد می‌کند و باعث  
 به وجود آمدن مشکلات و گرفتاری‌ها می‌شود. بشر با تغییر  
 سبک زندگی خود از سنتی به ماشینی باعث تخریب طبیعت  
 شده است. تولید گازهای گلخانه‌ای، سوراخ شدن لایه اوزون،  
 گرم شدن بیش از حد زمین، کمبود آب، آلودگی خاک به واسطه  
 مصرف بیش از حد سموم، آلودگی آب به خاطر فاضلاب‌های  
 صنعتی و خانگی، آلودگی هوا به خاطر تولید گازهای کارخانه‌ها  
 و وسایل نقلیه و... بخش کوچکی از بدی‌های انسان در حق  
 طبیعت است که باعث نگرانی حافظان محیط زیست شده  
 است.

## « رفتارسازی »

: بالاخره تکلیف ما چیست؟ ما گرفتاری‌ها را خیر بدانیم یا شر؟  
 - آنچه مهم است اصلاح دید و تفکر است. اگر حضرت زینب  
 فرمود **مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا** به خاطر نوع نگرش و دید ایشان بود  
 نه اینکه هیچ مصیبتی وجود نداشت. در اصل اگر این نظام را

۱۰۵ علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل آیه ۷۹ سوره نساء فرموده: قرآن  
 کریم سیئه و بلاهای انسان‌ها را به خود انسان‌ها نسبت می‌دهد، در سوره مورد بحث  
 می‌فرماید: (ما اصابك من حسنه فمن الله و ما اصابك من سيئه فمن نفسك) و در  
 سوره شوری می‌فرماید: (و ما اصابكم من مصيبة فيما كسبت ايديكم، ويعفوا عن كثير)  
 و نیز در سوره انفال می‌فرماید: (ذلك بان الله لم يك مغيرا نعمه انعمها على قوم حتى  
 يغيروا ما بانفسهم)؛ و نیز در سوره رعد می‌فرماید: (ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما  
 بانفسهم) و آیاتی دیگر از این قبیل.

۱۰۶ تفسیر نور (۱۰ جلدی)، ج ۲، ص ۱۱۳.

احسن بدانیم در تغییر دید ما نسبت به عالم مؤثر است. کربلا مصیبت بود، شهادت بود، غارت بود، اسارت بود نه اینکه نباشد اما دید حضرت اباعبدالله و حضرت زینب دیدی بود که همه این بلاها و گرفتاری‌ها را زیبا می‌دیدند. چرا؟ چون این واقعه در نظام احسن خداوند متعال تعریف شده است. حضرت اباعبدالله (ع) آن قدر نگاهشان زیباست که در دعای عرفه می‌فرمایند:

«ثُمَّ إِذْ خَلَقْتَنِي مِنْ خَيْرِ الثَّرَى لَمْ تَرْضَ لِي يَا إِلَهِي نِعْمَةً دُونَ أُخْرَى وَرَزَقْتَنِي مِنْ أَنْوَاعِ الْمَعَاشِ وَصُنُوفِ الرِّيشِ بِمَنِّكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ عَلَيَّ وَأَحْسَانِكَ الْقَدِيمِ إِلَيَّ؛ سپس بر من منت نهادی به اینکه مرا از بهترین خاک‌ها آفریدی، ای معبود من راضی نشدی که تنها از نعمتی برخوردار شوم و از نعمت دیگری منع کردم. بلکه روزیم دادی از انواع (نعمت‌های) زندگی و اقسام لوازم کامرانی و این به واسطه آن نعمت بخشی بزرگ و بزرگ‌ترت بر من و آن احسان دیرینه‌ات بود».<sup>۱۰۷</sup>

در قسمت دیگری از دعای عرفه می‌فرمایند:

«ثُمَّ مَا صَرَفْتَ وَدَرَأْتَ عَنِّي اللَّهُمَّ مِنَ الصَّرِّ وَالصَّرَاءِ أَكْثَرَ مِمَّا ظَهَرَ لِي مِنَ الْعَافِيَةِ وَالسَّرَاءِ».

سپس ای خدا آنچه را از سختی و گرفتاری از من دور کرده و بازداشتی بیشتر بوده از آنچه برایم آشکار شد از تندرستی و خوشی.

رفقا، ببینید نگاه امام چقدر زیباست و چقدر قشنگ با خدا مناجات می‌کند. حضرت می‌فرماید این همه نعمت به من دادی هیچ، تازه سختی‌ها و گرفتاری‌هایی که از من دور کردی بیشتر از این چیزهایی است که به من دادی. بزرگان دین این‌طور نگاه می‌کنند. دید آنها ما را بت‌الاجمیل است.

البته تذکری که دیشب خدمت رفقا عرض کردیم امشب هم تکرار می‌کنیم: این به معنی این نیست که در زندگی خود را به دست تقدیر بسپاریم و تلاش نکنیم که فرموده: «الْعَبْدُ يَدْرُ وَ اللَّهُ يَقْدِرُ».<sup>۱۰۸</sup> وظیفه تدبیر امور زندگی با خود ما است. حالا

<sup>۱۰۷</sup> دعای عرفه مفاتیح الجنان.

<sup>۱۰۸</sup> شرح الکافی- الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۵، ص ۲۰.

تصمیم خدا هر چه باشد بنده وظیفه‌ام تلاش و برنامه‌ریزی است؛ که دیشب خدمت رفقا بحث شد.

: حاج‌آقا یک سؤال؛ قبول که این نظام احسن است. خیلی از این امور شر و ناملایمات هم به خاطر بد عمل کردن خود ماست. سؤال من اینست که چرا به خاطر عملکرد برخی از انسان‌ها باید انسان‌های دیگر ضربه بخورند؟ یک نفر دیگر ایجاد آلودگی می‌کند شخص دیگری مریض می‌شود. مردم یمن چه گناه کرده‌اند که باید پاسوز وحشی‌گری آل سعود بشوند؟

سؤال قشنگی کردی. مشکل این سؤال کجاست؟ اینجاست که ما عالم را در دنیا خلاصه کرده‌ایم. تمام عالم، دنیا نیست و این دنیا ظرفیت ثواب و عقاب کامل انسان‌ها را ندارد. این دنیا فقط چند صفحه از کتاب چند میلیون صفحه‌ای عالم است. ما نباید با دیدن یک مقدار بدی و شر در دنیا چنین قضاوت کنیم که این عالم پر است از شرور. بسیاری از مشکلاتی را که در این دنیا به خاطر بد عمل کردن دیگران برای انسان به وجود می‌آید خداوند در آخرت جبران می‌کند. به این روایت زیبا دقت کنید.

از امام جعفر صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لَيُعْتَذِرُ إِلَى عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ الْمُخَوِّجِ [الَّذِي] كَانَ فِي الدُّنْيَا؛ همانا خداوند عزّ وجلّ (در آخرت) از بنده‌ای که در دنیا نیازمند بوده، عذرخواهی می‌کند».

چطور عذرخواهی می‌کند؟

«كَمَا يَعْتَذِرُ الْأَخُّ إِلَى أَخِيهِ؛ همان‌طوری برادر از برادر خود عذرخواهی می‌کند و پوزش می‌طلبد».

فَيَقُولُ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي! خیلی جالب است، خدا به عزت و جلالش قسم می‌خورد تا دلیل اینکه مثلاً در دنیا کسی را فقیر قرار داده بیان کند می‌گوید به عزت و جلالم قسم تو را به جهت بی‌اعتنایی فقیر نکردم، «مَا أَفْقَرْتُكَ لِهَوَانٍ كَانَ بِكَ عَلَيَّ» پرده را بردار و نگاه کن که عوض دنیا چه چیزهایی را عطایت کرده‌ام، «فَأَزِفْ هَذَا الْغِطَاءَ، فَانْظُرْ إِلَى

مَا عَوَّضْتُكَ مِنَ الدُّنْيَا».

پس چون برایش آشکار گردد نظر می‌کند بر آنچه خداوند عوض دنیا عطایش نموده است؛ «فَيَكْتُفُّ فَيَنْظُرُ مَا عَوَّضَهُ اللَّهُ مِنَ الدُّنْيَا»، وقتی حکمت و مصلحت الهی برایش آشکار شد «فَيَقُولُ: مَا يُضُرُّنِي مَا مَنَعْتَنِي عَمَّا [مَعَ مَا] عَوَّضْتَنِي». فاء در فَيَقُولُ فاء تفریع است یعنی بعد از اینکه دلیل کار خدا را فهمید آن وقت می‌گوید: پروردگارا! در آنچه عوض دنیا برایم قرار داده‌ای، ضرر نکرده‌ام.<sup>۱۰۹</sup> در حالی که قبل از آن چنین نظری نداشت.

در اصل شخصی به خاطر مصلحتی یا به خاطر ظلم یک انسان دیگر فقیر می‌شود، خداوند متعال در آخرت که مقدارش اصلاً قابل مقایسه با دنیا نیست به قدری به او امکانات می‌دهد که شخص اصلاً احساس ضرر نمی‌کند. یا در روایت دیگری امام باقر (ع) در پاسخ یکی از اصحاب خود که از بلاها شکایت کرد چنین می‌فرماید:

عبد الله بن ابي يعفور که همیشه مبتلا به بیماری بود می‌گفت: از دردهایی که به من می‌رسد به امام صادق (ع) شکایت کردم، حضرت به من فرمود: ای عبد الله! «لَوْ يَغْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْمَصَائِبِ لَتَمَتَّى أَنَّهُ قُرْصٌ بِالْمَقَارِيضِ؛ اگر مؤمن بداند که چه پاداشی در برابر مصیبت‌ها دارد آرزو می‌کند که او را در طول عمرش با قیچی تکه‌تکه کنند.»<sup>۱۱۰</sup>

خداوند میرزا جواد آقای ملکی تبریزی را بیامرزد. ایشان فقیه بزرگی بودند، استاد حضرت امام نیز بودند. ایشان در روز عید غدیر در منزل خود جشنی به پا می‌کرد و عده‌ای از مؤمنین را اطعام می‌دادند. (واقعاً این سنت اطعام غدیر خیلی باید تأکید بشود). ایشان در روز عید غدیر با چند تن از شاگردانش توی حیاط نشسته بودند که ناگهان صدای شیونی از داخل بلند شد. میرزا جواد رفتند داخل. گویا فرزند چهارساله ایشان به واسطه آب‌انبار منزل دچار خفگی شده بود. میرزا اهل خانه را به آرامش

۱۰۹ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۲۶۴.

۱۱۰ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۲۵۵.



و سکوت دعوت کرد و گفت: آرام گریه کنید تا عید مردم به عزا تبدیل نشود. بعد به داخل مجلس آمدند و جشن عید را با شادی و شکوه همیشگی برپا کردند. زمانی که مردم اطعام شدند و جشن پایان یافت مردم به خانه‌هایشان رفتند. میرزا ملکی تبریزی رو کردند به شاگردان و گفتند: امروز امیرالمؤمنین به ما عیدی داده است؛ اگر کاری ندارید بمانید و به ما کمک کنید. اگر این حادثه و مصیبت تلخ میرزا را از پا درنیامورد و خم به ابرویش نیامد به خاطر نگاهی است که دارد. نگاهی که باور دارد این مُلک خدا دارد. اگر فرشتگان مقرب الهی کنار رفتند تا این بچه خفه شود حتماً حکمتی دارد. همان‌گونه که در سوره کهف مشاهده می‌کنید وقتی حضرت خضر کودکی را می‌کشد حضرت موسی به او اعتراض می‌کند؛ «قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكَرًا»<sup>۱۱۱</sup>

آیا انسان پاکی را، بی آنکه قتلی کرده باشد، کشتی؟! به راستی کار زشتی انجام دادی! حضرت خضر فرمود:  
«وَأَمَّا الْعِلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا»<sup>۱۱۲</sup>.

اگر این بچه بزرگ می‌شد هم خودش کافر می‌شد هم پدر و مادرش. بعدتر خداوند یک دختر به این پدر و مادر عطا کرد و از نسل او هفتاد پیامبر به دنیا آمدند:  
«أَبْدَلَهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَكَانَ الْإِنِّ ابْنَةً، فَوُلِدَ مِنْهَا سَبْعُونَ نَبِيًّا»<sup>۱۱۳</sup>. حالا هم اگرچه میرزا ملکی تبریزی علت مرگ نوه‌اش را نمی‌داند؛ ولی باور دارد که این مرگ حکمتی داشته است. این را می‌داند که خداوند تمام کارهایش از روی دلیل و حکمت است و بدون دلیل و حکمت هیچ برگی از درخت نمی‌افتد. به خاطر همین است که میرزا ملکی تبریزی از مرگ نوه‌اش پریشان نمی‌شود و به هم نمی‌ریزد.

بلا کشیم ملامت خوریم و خوش باشیم  
که در طریقت ما کافری ست رنجیدن

۱۱۱ سوره کهف آیه ۷۴.

۱۱۲ سوره کهف آیه ۸۰.

۱۱۳ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۸۶.

اگر انسان دید زیبا داشته باشد در برابر مشکلات و مصائب مثل کوه می‌ایستد و زندگی پر از آرامش خواهد داشت. مثل حضرت زینب (س)؛ اما اگر دیدش زیبا نباشد ناامیدی، یأس و تیرگی دنیای او را در برگرفته، همه رفتارهای اطرافیان را حمل بر سوء می‌کند. کینه‌ها به دل می‌گیرد و درباره رفتار آنها قضاوت ناروا خواهد کرد. این‌گونه داورى‌ها می‌تواند بر روابط فرد با اعضای خانواده یا دوستان یا اهالی شهر تأثیر منفی داشته باشد و مشکلاتی در روابط آنها ایجاد کند که پیامدهای آن بسیار گسترده است و شاید به آسیب‌های روانی، آزار دیگران و حتی ضرب و جرح و قتل منجر شود. مثلاً برادران حضرت یوسف (ع) ابتدا به پدر خود و یوسف نگرش منفی نداشتند، ولی بعد احساس کردند که یوسف محبوبیت بیشتری نزد پدر دارد و انگیزه نزدیک‌تر شدن به پدر، باعث شد که نگرش آنها به پدر و یوسف تغییر یابد و گفتند: ما پدرمان را در گمراهی آشکاری می‌بینیم. تصمیم گرفتند که یوسف را بکشند یا او را در سرزمین دوری بیفکنند تا توجه پدر به آنها معطوف شود. به نظام احسن خداوند ایمان نداشتند دچار حسادت شدند و تا قتل نبی خدا پیش رفتند.

بنابراین باید نگاهمان را عوض کنیم. در این ایام تلاش کنیم تا نگاه ما نگاه زینبی شود.

## • ۲. طریقه اصلاح نگاه به دنیا

: حاج‌آقا، چکار کنیم تا به دید حضرت زینب (س) برسیم و بتوانیم نگاهی زیبا به حوادث و اتفاقات این عالم داشته باشیم؟ - سؤال خوبی است. تمام حواستان را جمع کنید تا جواب را خوب متوجه بشوید. یک راهکار بسیار ساده برای اصلاح دید وجود دارد. راهکاری که در روایات و آیات مورد تأکید زیادی واقع شده و حتی به عنوان عبادت از آن یاد شده است: تفکر در خلقت. اگر نیم نگاهی به جهان ماده و موجودات این عالم بیندازیم متوجه می‌شویم که حرکت و تکاپوی همه موجودات، از آغاز ورود به دایره هستی تا انتهای عمر محدود خود در جهان



مادی، در مسیری مشخص و به سوی مقصدی معین است. آفرینش هر موجودی با برنامه‌ریزی کامل و در ارتباط و هماهنگی با مجموعه موجودات هستی است. تمام اجزای این مجموعه هماهنگ نسبت به همدیگر مؤثر و متأثر هستند. نظم و هماهنگی موجود در آفرینش همه موجودات و مجموعه هستی، دلیل بر وجود هدف و غرض برای آفرینش است و نشان از مدبری عالم، با اراده‌ای حکیمانه دارد. چنانکه قرآن کریم نیز در آیات متعددی به این حقیقت اشاره می‌فرماید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ؛ مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی [قانع‌کننده] است».

خردمندان چه کسانی هستند؟

«الَّذِينَ يُدْكِرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، وقتی در خلقت اندیشه کردند می‌گویند: رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛ پروردگارا، این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزه‌ای تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار».<sup>۱۱۴</sup>

با فکر کردن و تحقیق درباره خلقت و جهان آفرینش انسان می‌تواند احسن بودن این نظام و حکیمانه بودن آن را بفهمد و به یک دید زیبا برسد.

البته اگر خواستید با فکر کردن در آفرینش دید زیبا پیدا کنید و به مقام مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً برسید اول از همه باید صبر را پیشه خودتان کنید و در مشکلات و مصائب صبور باشید. صبر بر مصائب لازمه دید زیباست؛ نه تنها لازمه دید زیبا بلکه لازمه ایمان است. امام علی (ع) صبر را رأس ایمان می‌دانند: «رَأْسُ

الإِيمَانِ الصَّبْرُ»<sup>۱۱۵</sup>. بدن انسان شاید بدون دست و پا بتواند ادامه حیات دهد ولی قطعاً بدون سر ادامه حیات برای انسان غیرممکن است. ایمان هم بدون سر قطعاً حیات ندارد.

تفسیر صبر چیست؟ پیامبر گرامی اسلام | تفسیر صبر را از زبان جبرئیل، چنین می‌فرماید:

«يَا جَبْرَائِيلُ فَمَا تَفْسِيرُ الصَّبْرِ. قَالَ: يَصْبِرُ فِي الصَّرَاءِ كَمَا يَصْبِرُ فِي السَّرَاءِ وَفِي الْفَاقَةِ كَمَا تَصْبِرُ فِي الْغِنَاءِ وَفِي الْبَلَاءِ كَمَا يَصْبِرُ فِي الْعَافِيَةِ فَلَا يَشْكُو حَالَهُ عِنْدَ الْمَخْلُوقِ بِمَا يُصِيبُهُ مِنَ الْبَلَاءِ»<sup>۱۱۶</sup>  
ای جبرئیل! معنای صبر چیست؟ جبرئیل گفت: اینکه در سختی صبر کنی همچنان که در روزگار آسایش صبر می‌کنی، در تهدیدستی صبر کنی همچنان که در هنگام توانگری صبر می‌کنی، در بیماری و گرفتاری صبر کنی همچنان که در زمان سلامت و عافیت صبر می‌کنی، آدم صبور از بلایی که به او می‌رسد نزد مخلوق زبان به شکوه نمی‌گشاید».

در جای جای حرکت امام حسین (ع)، ایشان دعوت به صبر می‌کند. هنگام خروج از مکه در خطبه‌ای که خواند و اشاره به حوادث آینده داشت و شهادت خویش را پیشگویی کرد، فرمود:

«نَصْبِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ يُؤَفِّقُنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ»<sup>۱۱۷</sup>

ما به رضای خدا رضاییم، بر بلای او صبر می‌کنیم، او نیز پاداش صابران را به ما می‌دهد». توصیه ایشان در شب عاشورا به خواهرش حضرت زینب و دیگر بانوان این‌گونه است: این قوم، جز به کشتن من راضی نمی‌شوند، اما من شما را به تقوای الهی و صبر بر بلا و تحمل مصیبت وصیت می‌کنم. جدمان همین را وعده داده و تخلصی در آن نیست.<sup>۱۱۸</sup>

روز عاشورا، حضرت علی‌اکبر را به تحمل و مقاومت در برابر تشنگی فراخواند «إِصْبِرْ يَا حَبِيبِي ...»<sup>۱۱۹</sup> و نیز فرزند امام حسن را

۱۱۵ غرر الحکم، ص ۲۸۰.

۱۱۶ بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۷۳، باب ۳۷، حدیث ۱۹؛ معانی الاخبار، ص ۲۶۱، حدیث ۱

۱۱۷ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۱۱۸ موسوعة کلمات الامام حسین، ص ۴۰۰.

۱۱۹ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۵.



نیز که پس از نبردی، تشنه خدمت امام آمد و آب طلبید، به صبر دعوت کرد: «يَا بُنَيَّ اَصْبِرْ قَلِيلاً».<sup>۱۲۰</sup>

پس از شهادت قاسم، عموزادگان و اهل بیت خود را به صبر دعوت کرد: «صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا اَهْلَ بَيْتِي».<sup>۱۲۱</sup> در آخرین وداع، دخترش سکینه را نیز به صبر بر تقدیر الهی و زبان نگشودن به شکوه و اعتراض دعوت کرد: «فَاصْبِرِي عَلَى قَضَاءِ اللَّهِ وَ لَا تَشْتَكِي».<sup>۱۲۲</sup>

از زمزمه‌های عرفانی خود آن حضرت در واپسین دم حیات نیز که بر زمین افتاده بود، همین صبر بر قضای الهی به گوش می‌رسید:

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ، لَا إِلَهَ سِوَاكَ... صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ».<sup>۱۲۳</sup>

شاید بپرسید: چطور صبر کنیم ما که مثل میرزا جواد عالم نیستیم یا مثل حضرت زینب (س) روح بزرگی نداریم.  
- اگر کمی اهل تفکر باشیم صبر کردن راحت می‌شود.  
فکر کردن به چی؟

استاد بزرگواری داشتیم به نام حاج آقا عبودیت. مرد بزرگی بود. عارف بالله بود؛ پیرمردی باصفا و نورانی. هر وقت می‌آمد سر کلاس می‌گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ همه با هم بگید...» و ما هم با هم تکرار می‌کردیم. شما هم الآن با من تکرار کنید ایشان این آیه را می‌خواندند:  
«هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ».<sup>۱۲۴</sup>

بعد می‌فرمودند: هر وقت گرفتار شدی یا مشکلی برات پیش اومد گوشه‌ای بنشین و فکر کن، این همان نظام احسن است نظام احسن یعنی اینکه تمام این عالم با اتفاقات خوب یا بدش

- |     |   |
|-----|---|
| ۱۲۰ | موسوعة کلمات الامام الحسين، ص ۴۵ .  |
| ۱۲۱ | همان، ص ۴۶۵ .   |
| ۱۲۲ | همان، ص ۴۹۰ .   |
| ۱۲۳ | مقتل الحسين، مقرر، ص ۳۵۷ .  |
| ۱۲۴ | او با شماست هر کجا که باشید و خداوند به بندگان و کارهای آنها بصیر و بیناست. سوره حدید آیه ۴ . |

دارای حکمت و مصلحت است و بهتر از این نمی‌شود، با خودت بگو خدا که عالم به مشکلات من است، قدرت برطرف کردنش را هم دارد، بخیل و خسیس هم نیست، با من هم که خصومت و پدرکشتگی که ندارد. حکیم هم هست من را هم می‌بیند. پس اگر مشکل من را برطرف نمی‌کند یا مصیبت و گرفتاری برای من به وجود آمده حتماً به مصلحت من است. آن وقت آرام می‌شوی.

جانم فدای آقای عالم حضرت اباعبدالله الحسین (ع) که همه اینها را در یک جمله فرمود:

«هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ يَعْينِ اللَّهُ».<sup>۱۳۵</sup> عجب درس با عظمتی است. آقای من و شما وقتی که علی‌اصغر روی دستش بود و با تیر حمله گلویش پاره شده بود چه گفت؟ فرمود: «هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ يَعْينِ اللَّهُ» یعنی چه؟ خیلی مشکل است امام حسین (ع)، امامی که خسته شده است، از صبح تا نزدیک ظهر این‌همه داغ دیده است، این‌همه جنگ کرده است، این‌همه تشنگی کشیده است، حالا هم بچه شیرخواره‌اش را روی دستش کشتند. خونش را به آسمان می‌ریزد و این جمله را می‌گوید. می‌فرماید: آسان است و چیزی نیست. «هَوْنٌ» یعنی آسان است، بر من آسان کرده است، آنچه بر من نازل می‌شود تمام سختی‌هایی که بر من نازل می‌شود، آسان کرده است. چه چیزی اینها را آسان می‌کند؟ اینکه این سختی پیش چشم خداست یعنی همین که خدا دارد می‌بیند، مشکل کار من آسان می‌شود.

یک پهلوان وقتی می‌خواهد باری را بلند کند که سنگین است، برای او سخت است اما وقتی دید افرادی او را می‌بینند، تماشای مردم مشکل را برایش آسان می‌کند. دلش خوش است که فلانی دارد او را می‌بیند. شما به استخرمی روی! اگر فقط خودت باشی، زیرآبی می‌روی! شیرجه می‌زنی، شنا می‌روی اما اگر کسی شما را نگاه کند و بگوید برو زیر آب ببینم چقدر می‌توانی زیر آب بمانی و بشمرد. شما به زیر آب می‌روی و صبر می‌کنی تا نفست



به شماره می‌افتد و قصد بالا آمدن می‌کنی اما حساب می‌کنی او می‌بیند و او هم مشغول شمردن است، چون دلت به او خوش است بیش از حد متعارف زیر آب دوام می‌آوری، حتی آب گاهی شما را بالا می‌آورد ولی شما به کمک دیواره و نرده خودت را زیر آب نگه می‌داری. نفست تمام شده است و خسته شده‌ای، به تو سخت می‌گذرد، ولی دلت به او خوش است و به خاطر او مشکل را تحمل می‌کنی.

امام حسین می‌گوید: آسان است چون خدا می‌بیند. «هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَا مَا كُنْتُمْ، وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»<sup>۱۳۶</sup> هر کجا باشید او با شماست. نکته بسیار زیبایی در این جمله است، گاهی غیر خدا انسان را می‌بیند و انسان به خاطر غیر خدا سختی‌ها را تحمل می‌کند اما گاهی وقت‌ها هم انسان به خاطر خدا سختی‌ها را تحمل می‌کند چون می‌داند خدا او را می‌بیند. پس در ناملایمات قبل از اینکه زود قضاوت و نتیجه‌گیری کنیم اول فکر کنیم که این در نظام احسن خداوند حتماً حکمتی داشته است.

### « ذکر مصیبت »

امشب، شبِ حضرت زینب و شبِ عقيله بنی‌هاشم است ... شبِ دو طفلان زینب است. یاد همه مادران شهدا به خیر. خیلی قدرِ مادرهایتان را بدونید، اگر می‌خواهید خدا لذتِ اشکی بر ابی‌عبدالله را به شما بچشاند بعد از هر روضه دستِ مادرتون را ببوسید.

فردای قیامت معلوم میشه چه خبره، چه مقامی داره این خانم، چه توحیدی داره زینب! تمام انبیاء در برابر توحید زینب زانو می‌زنند. یعقوب پیغمبر دوازده پسر داشت یکی از آنها از جلو چشمش دور شد، پیغمبر هم بود و می‌دانست بچه‌اش نمرده، آنقدر از دوری بچه گریه کرد که چشمانش سپید شد. آخر هم پیراهن یوسفش را آوردن و بعد هم خود یوسف اومد. چشمش

روشن شد به یوسف؛ اما زینب دست برد زیر پاره‌پاره‌های بدن حسین و گفت: «اللهم تقبل هذا القلیل». الله اکبر خدایا این قلیل این کم را از ما قبول کن. همه انبیاء مات توحید زینب‌اند. مرحوم شیخ «عبدالله مامقانی»، عالم و رجالی بزرگ شیعه، درباره حضرت زینب (س) و مقام والای ایشان در جلد سوم کتاب «تنقیح المقال فی علم الرجال» می‌نویسد:

«زَيْنَبُ وَ مَا زَيْنَبُ؟ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا زَيْنَبُ؟ هِيَ عَقِيلَةُ بَنِي هَاشِمٍ وَ قَدْ حَازَتْ مِنَ الصِّفَاتِ الْحَمِيدَةِ مَا لَمْ يُحْزَها بَعْدَ أُمِّها أَحَدٌ حَتَّى حَقَّ أَنْ يُقَالَ هِيَ الصَّدِيقَةُ الصَّغْرَى ... هِيَ فِي الصَّبْرِ وَ الثَّبَاتِ وَ قُوَّةِ الْإِيمَانِ وَ التَّقْوَى وَ حِدَّةٍ وَ هِيَ فِي الْفَصَاحَةِ وَ الْبَلَاغَةِ كَأَنَّهَا تَفَرَّغَ عَنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع)؛ زینب! به‌راستی زینب کیست؟ تو چه دانی که زینب کیست؟ او عقیله بنی‌هاشم است که در صفات ستوده، برترین است و کسی جز مادرش بر او افتخار و برتری ندارد تا جایی که اگر به او «صدیقه صغری» بگوییم، به حق سخن گفته‌ایم ... او در صبر و قوّت ایمان و تقوا منحصر به فرد بود و در فصاحت و بلاغت، انگار از زبان امیرالمؤمنین (ع) سخن می‌گفت».

از ازل خورشید انور زینب است

حافظ الله اکبر زینب است

پیگر اسلام را سر زینب است

حیدر کُزار دیگر زینب است

بعد زهرا روحِ کوثر زینب است

یک زن اما لشگری را صف‌شکن

یک‌تنه بابُ المرادِ پنج‌تن

تکیه بر این شانه‌ها دارد حسن

ذوالفقاری دارد از جنسِ سخن

منبری‌ها! جانِ منبر زینب است

ای غریبِ کربلا جانم فدات

نه پسر! دو نوکر آوردم برات

این دو تا خاک‌اند خاکِ زیر پات

سهم من را هم بده از کربلات



بین خیمه زار و مضطر زینب است  
هر دو تا سیراب از یک باده‌اند  
این دو آقا زاده حیدر زاده‌اند  
تا ابد بر عشق تو دل داده‌اند  
اذن میدان را بده آماده‌اند  
نه نگو! امید آخر زینب است  
تو نرو گودال! اینها می‌روند  
هر دو با سربند زهرا می‌روند  
زیر شمشیر و سنان‌ها می‌روند  
جان من غصه نخور تا می‌روند  
غصه دار دیده‌تر زینب است  
بہتر اینکه وقت غارت نیستند  
می‌روم وقتی اسارت نیستند  
می‌خورم سیلی غربت نیستند  
وقت تقسیم غنیمت نیستند  
موقعی که بین لشگر زینب است  
لذت می‌برد حضرت زینب (س) وقتی این دو بچه به میدان  
اومدن و شروع کردند به رزم کردن و جنگیدن، اشک شوق  
می‌ریخت، مرتب می‌گفت: بارک‌الله، ماشاء‌الله، من را شرم‌نده  
مادرم نکردید، من را پیش ام‌البنین خجالت زده نکردید. بارک‌الله؛  
اما هیچ جا ننوشته، کسی نمی‌تونه ادعا کنه وقتی بچه‌هاش به  
شهادت رسیدند زینب از خیمه‌ها بیرون اومد، شکایتی، گله‌ای،  
نالہ‌ای، فریادی، ابداً. حتی از خیمه بیرون نیامد، زانوهایش را  
توی خیمه بغل گرفت، فقط می‌گفت: خدا حسینم را کمک کن،  
بچه‌های من فدای يك تار موی حسین. وقتی به مدینه برگشت  
عبدالله سؤال کرد: زینب، شنیدم وقتی دو تا بچه‌هام به شهادت  
رسیدند از خیمه بیرون نیامدی، چرا؟ گفت: عبدالله، هدیه من  
خیلی ناقابل بود، چیزی نبود در محضر حسین. بعضی هم  
گفته‌اند: گفت: عبدالله، ترسیدم چشمم به چشم برادرم بیفته،  
خجالت بکشه؛ اما درستش اینه: من خجالت زده حسینم، ای  
کاش صد تا پسر داشتم یکجا همه را قربان حسین می‌کردم.

دو جا بی بی زینب خودش را روی بدن دو شهید انداخت، یکی کنار بدن علی اکبر، بی بی زینب خودش را انداخت روی بدن مطهر عزیز برادر، سیدالشهدا بازوی زینب را گرفت، برگرداند به خیمه ها. اینجا حسین زینب را از بدن شهید جدا کرد. بار دوم خودش را انداخت روی بدن پاره پاره حسین، راوی میگوید: «وَاللّٰهُ لَا اُنْسِيْ زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ، تَنْدِبُ الْحُسَيْنِ وَتُنَادِي بِصَوْتٍ حَزِيْنٍ: يَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّی عَلَیْكَ مَلِیْکُ السَّمَاوَاتِ وَالتَّرَاوَاتِ، هَذَا حُسَيْنٌ مَّرْمَلٌ بِالْإِمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، مَسْلُوْبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ».<sup>۱۳۷</sup>

سوگند به خدا زینب دختر علی (ع) را فراموش نمی کنم که با آهی جانکاه برای حسین (ع) می گریست و با صدای اندوه بار و قلبی پر درد صدا می زد: فریاد ای محمد! دخترانت را اسیر کرده اند، فرزندان کشته شده اند و باد صبا بر بدنشان می وزد، این حسین تو است که سرش را از پشت گردنش جدا نموده اند، عمامه و لباسش را به یغما برده اند.

مانند مادرم چقدر می خورم زمین

تو خورده ای زمین من اگر می خورم زمین

گفتی نیا به جان تو طاقت نداشتم

مانند دختران تو طاقت نداشتم

خواهر بمیرد آه دگر دست و پا نزن

تنگ است جات، مادرمان را صدا نزن

آی حسین...



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شب پنجم:

نگاه عاشقانه

(محبت خداوند متعال)

## شب پنجم: نگاه عاشقانه (محبت خداوند متعال)

### « انگیزه سازی

شخصی به محضر پیامبر اکرم ا رسید. بچه همراهش را باز کرد. یک پرنده و چند جوجه داخل آن بود. مرد گفت: یا رسول الله، من از راه دور به دیدن شما آمدم. در بیابان به یک بوته رسیدم که کنارش چند جوجه بود. آنها را گرفتم و داخل بچه کردم. روی سرم گذاشتم تا برای شما هدیه بیاورم. دیدم هر جا می‌روم، مادرشان به دنبال من می‌آید و نمی‌تواند از جوجه‌هایش دل بکند. بچه را پهن کردم تا بیاید این جوجه‌ها را ببرد یا اینکه خودش را هم بگیرم. وقتی بچه را باز کردم دیدم مادر جوجه‌ها به میان آنها آمد. شخص گفت: یا رسول الله مادر این جوجه‌ها با اینکه می‌دانست اسیر می‌شود، آمد نشست و فرار نکرد، من هم او را گرفتم و خدمت شما آوردم. پیغمبر اکرم از این صحنه خیلی منقلب شدند و فرمودند: این پرنده چقدر جوجه‌هایش را دوست دارد! بعد حضرت فرمودند: مهر و محبت خداوند متعال به بندگان و مخلوقاتش هزار مرتبه از این پرنده به جوجه‌هایش بیشتر است.<sup>۱۲۸</sup>

### « اقناع اندیشه

#### • ۱. محبت ویژه خدا به بندگان

قرآن کریم به‌طور صریح خداوند را «محبت» معرفی فرموده است: «فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه».<sup>۱۲۹</sup> در آیات گوناگون دیگری نیز پاکان، پرهیزکاران، صابران، توبه‌کنندگان و... به‌عنوان محبوبان خداوند معرفی شده‌اند. در ادعیه هم خطاب شده است: «یا محب التوابین».<sup>۱۳۰</sup> در این آیات محبت خداوند نسبت به بندگانش ثابت می‌شود، لکن حق آن است

۱۲۸ اقتباس از لئالی الاخبار .

۱۲۹ سوره مائده آیه ۵۴.

۱۳۰ دعای ۳۸ صحیفه سجاده .

که حقیقت محبت الهی برای ما قابل درک نیست و عقل و فهم ما آن را جز از راه آثار نمی‌تواند درک کند؛ چنانچه به حقیقت سایر صفات الهی نیز نمی‌توان پی برد و تنها از راه آثار، آنها را می‌فهمیم. از این رو، بهترین تعریف برای محبت از طرف خدا لطف، توجه، احسان و اکرام اوست و عدم محبت از ناحیه او قطع این الطاف و رحمت‌هاست.<sup>۱۳۱</sup> پس افعال و اشخاصی که با خواسته‌های خداوند، تناسبی داشته باشند محبوب خداوند هستند مانند نماز، روزه، خمس... و نیکوکاران، پرهیزکاران، توکل‌کنندگان و...

در عربی کسی که رابطه آشنایی‌اش عادی است دوست (صدیق) می‌نامند، اگر نزدیک‌تر باشد خلیل نام دارد و اگر خیلی صمیمی‌تر باشد حبیب خوانده می‌شود. «یا حبیب من تحب الی»... «یا حبیب من لا حبیب له».

در حدیث قدسی زیبایی آمده:

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ: يَا دَاوُدُ! بَلِّغْ أَهْلَ الْأَرْضِ: إِنِّي حَبِيبٌ مِّنْ أَحَبِّينِي، وَ جَلِيسٌ مِّنْ جَالِسِنِي، وَ مُؤْنِسٌ لِّمَنْ أُنْسَ بِذِكْرِي، وَ صَاحِبٌ لِّمَنْ صَاحَبَنِي، وَ مُخْتَارٌ لِّمَنْ اخْتَارَنِي، وَ مُطِيعٌ لِّمَنْ أَطَاعَنِي. مَا أَحَبَّنِي أَحَدٌ مِّنْ خَلْقِي، عَرَفْتُ ذَلِكَ مِّنْ قَلْبِهِ، إِلَّا أَحَبَّبْتُهُ حُبًّا لَا يَتَفَدَّمُهُ أَحَدٌ مِّنْ خَلْقِي».<sup>۱۳۲</sup>

خداوند متعال به داود وحی کرد: ای داود! به اهل زمین (پیغام مرا) برسان: من دوست (صمیمی) کسی هستم که دوست (صمیمی) من باشد و هم‌نشین کسی هستم که هم‌نشین من باشد و مونس با کسی که مونس ذکر من است و همراهم با بنده‌ای که همراه من است و او را اختیار می‌کنم که مرا اختیار کرده و مطیع بنده‌ای هستم که مطیع من است. هر زمان که بنده من مرا دوست بدارد من از قلبش محبت او را (نسبت به خود) می‌فهمم، (و محبت او اثری ندارد) مگر اینکه دوست می‌دارم او را به‌گونه‌ای که تا به حال هیچ بنده‌ای را این‌طور دوست نداشتم.

۱۳۱ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۱۵۳.

۱۳۲ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۷، ص ۲۶.



در جای دیگری چنین آمده است:

«قال الله تعالى: إِذَا أَحَبَّ الْعَبْدُ لِقَائِي أَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ وَإِذَا ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتَهُ فِي نَفْسِي وَإِذَا ذَكَرَنِي فِي مَلَأَ ذَكَرْتَهُ فِي مَلَأَ خَيْرَ مِنْهُمْ وَإِذَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَبَّرَا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذَرَاعًا وَإِذَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذَرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا».<sup>۱۳۳</sup>

خداوند متعال فرمود: زمانی که بنده‌ام رسیدن به من را دوست داشته باشد، من هم لقاء و رسیدن به او را دوست دارم و زمانی که مرا در دلش و قلبش یاد کند من هم او را یاد می‌کنم و زمانی که مرا در جمع یاد کند من هم در جمعی بهتر از جمع او یادش می‌کنم و زمانی که به اندازه یک وجب به من نزدیک شود به اندازه یک ذراع (از آرنج تا سرانگشتان) به او نزدیک خواهم شد و زمانی که به اندازه یک ذراع به من نزدیک شود به اندازه باع (وقتی دستانتان را به طور افقی باز کنید، از سر انگشتان یک دست تا سر انگشتان دیگری را باع گویند) به او نزدیک می‌گردم. حاج آقا، با توجه به این حرف خداوند فقط خوبان را دوست دارد و بندگان گنه‌کار را دوست ندارد؟!

نه عزیزم. علامه طباطبایی یک دلیل بسیار عالی دارد برای اثبات اینکه محبت خداوند متعال به بندگانش یک محبت اصیل و ذاتی است. ایشان در تفسیر وزین «المیزان» چنین می‌فرماید: هر چیزی ذات خود را دوست می‌دارد، هر محبی همه متعلقات محبوب خود را نیز دوست می‌دارد، در نتیجه هر چیزی آثار وجودی‌اش را هم دوست می‌دارد؛ از اینجا معلوم می‌شود که خدای سبحان، بدین جهت که خود را دوست می‌دارد، خلق خود را دوست می‌دارد و اگر خلق خود را دوست می‌دارد بدین جهت است که انعام او را می‌پذیرد و باز اگر خلق خود را دوست می‌دارد بدان جهت است که هدایت او را می‌پذیرند.<sup>۱۳۴</sup>

در دعای افتتاح امام سجاد (ع) از این محبت عام خداوند متعال نسبت به بندگان با چنین تعبیر زیبایی

أمالی المرتضی، ج ۱، ص ۳۲۴.  
تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۶۲۱.

یاد می‌کند: «فَلَمْ أَرِ مَوْلًى كَرِيماً أَضَبَرَ عَلَى عَبْدٍ لَيْئِمٍ مِنْكَ عَلَى يَا رَبِّ إِنَّكَ تَدْعُونِي فَأُولَى عَنْكَ وَتَتَحَبَّبُ إِلَيَّ فَأَتَّبِعُصْ إِلَيْكَ وَتَتَوَدَّدُ إِلَيَّ فَلَا أَقْبَلُ مِنْكَ كَأَنَّ لِي التَّطَوُّلَ عَلَيْكَ وَ لَمْ يَمْنَعَكَ ذَلِكَ مِنَ الرَّحْمَةِ بِي وَ الْإِحْسَانِ إِلَيَّ وَ التَّفْضِيلِ عَلَيَّ».

من ندیدم مولای بزرگواری را که بر بنده پست خود شکیباتر از تو باشد. ای پروردگرم تو مرا می‌خوانی ولی من از تو رو می‌گردانم و تو به من دوستی می‌کنی ولی من با تو دشمنی می‌کنم و تو به من محبت می‌کنی و من نمی‌پذیرم گویا من منتی بر تو دارم؛ و باز این احوال بازدارنده تو از مهر به من و احسان بر من نیست.

از رسول خدا روایت شده: خدا را صد رحمت است؛ از آن صد رحمت یکی را در دنیا جلوه داد و در میان بندگان پراکنده کرد و نود و نه دیگر را در خزانه احسان خود نگاه داشت تا در آخرت آن يك را به این نود و نه اضافه کند و بر بندگان نثار فرماید.<sup>۱۳۵</sup>

مرحوم دولابی می‌فرماید: خدا بی‌نیاز مطلق است. او باید ناز کند و ما باید نیاز نشان بدهیم. او باید ناز کند و ما باید نازش را بخریم اما خدا برعکس عمل می‌کند، ما ناز می‌کنیم و خدا ناز ما را می‌خرد، ما نیازمند نوازشیم، خدا نوازش می‌کند.<sup>۱۳۶</sup>

نه فقط خداوند متعال بندگان خوب و پاکیزه‌اش را بلکه گنه‌کاران از بندگان خودش را هم عاشقانه دوست دارد. در حدیث قدسی خداوند از محبت خودش به بندگان چنین می‌گوید:

«لَوْ عَلِمَ الْمُذْبِرُونَ كَيْفَ اشْتِيَاقِي بِهِمْ لَمَاتُوا شَوْقاً»؛ اگر بنده‌هایی که به من پشت می‌کنند بدانند که چقدر به آنان اشتیاق دارم از شوق خواهند مرد.<sup>۱۳۷</sup>

خداوند به موسی بعد از غرق شدن فرعون فرمود: موسی

۱۳۵ محجة البیضاء، ج ۸، ص ۳۸۴، باب فی سعة رحمة الله .

۱۳۶ سایت پرسمان به آدرس: <https://www.porseman.com/article>

۱۳۷ تذکره المتقین، شیخ محمد بهاری.



تو به فرعون جواب ندادی چون او را خلق نکردی اگر او به من استغاثه می کرد دستش را می گرفتم و به فریادش می رسیدم.<sup>۱۳۸</sup>  
 مرحوم دولابی فرمود: در باب محبت، زبان هم تأثیر دارد. به خودت تلقین کن که خدا من را دوست دارد و قرص و محکم و استوار بگو. اگر دوست نداشت خلقت نمی کرد و به خودت تلقین کن آن وقت می بینی در به روی تو باز می شود.<sup>۱۳۹</sup>

## • ۲. نگاه زیبا در اثر توجه به محبت خدا به بندگانش

اگر میزان محبتی که خدا نسبت به ما دارد را باور کنیم، قطعاً نگاه ما به زندگی زیبا خواهد شد. خدا ما را دوست دارد؛ کم هم نه، خیلی زیاد. موجودی که بیشترین محبت را به ما دارد خداوند متعال است. واقعاً درک کامل محبت خداوند متعال برای انسان محال است. بحث این چند شب مقدمه ای بود برای بحث امشب. خداوند دنیا و جهان هستی را خلق کرده است برای اینکه من را دوست داشته. اگر به من بلا هم می رساند چون نسبت به من محبت دارد. هر نوع بلایی که به من می رسد اصلش محبت خداست یا برای آنکه از آلودگی ها پاکیزه بشوم یا دل بسته به دنیا نشوم و یا اینکه درجات عالی بهشت را به من بدهد. دنیا ظرفیت نشان دادن محبت خداوند متعال به انسان را ندارد. باید در آخرت میزان محبت خداوند مهربان نسبت به انسان را دید.

فدای امام حسین (ع) بشوم. در دعای عرفه چنان حضرت محبت خدا را درک کرده و چنان خودش را غرق در محبت خدا می داند که چنین با خداوند متعال نجوا می کند:

«وَمَنْتَ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ بِعَوْنِكَ وَلُطْفِكَ»؛ و در تمام این امور به یاری و لطفت بر من منت نهادی،

«ثُمَّ إِذْ خَلَقْتَنِي مِنْ خَيْرِ الثَّرَى لَمْ تَرْصُ لِي يَا إِلَهِي نِعْمَةً دُونَ أُخْرَى وَرَزَقْتَنِي مِنْ أَنْوَاعِ الْمَعَاشِ وَصُنُوفِ الرِّيشِ بِمَمِّكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ عَلَيَّ وَأَحْسَانِكَ الْقَدِيمِ إِلَيَّ حَتَّى إِذَا أَتَمَمْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ

الْبَغْمِ وَصَرَفْتُ عَنْي كُلَّ النَّقَمِ»؛ سپس وقتی که مرا از بهترین خاک آفریدی، برایم نپسندیدی ای معبود من نعمتی را بدون نعمتی دیگر و از انواع وسایل زندگی و اقسام بهره‌ها نصیب من فرمودی و این به خاطر نعمت بخشی بزرگ و بزرگ‌تر و احسان دیرینه‌ات بر من بود تا جایی که همه نعمت‌ها را بر من کامل نمودی و تمام بلاها را از من بازگرداندی،

«لَمْ يَمْنَعْكَ جَهْلِي وَجُرْأَتِي عَلَيْكَ أَنْ دَلَلْتَنِي إِلَى مَا يُقَرِّبُنِي إِلَيْكَ وَوَقَفْتَنِي لِمَا يُرِيقُنِي لَدَيْكَ فَإِنْ دَعَوْتُكَ أَجَبْتَنِي وَإِنْ سَأَلْتُكَ أَغْطَيْتَنِي وَإِنْ أَطَعْتُكَ شَكَرْتَنِي وَإِنْ شَكَرْتُكَ زِدْتَنِي كُلَّ ذَلِكَ إِكْمَالٌ لِإِنْعَمِكَ عَلَيَّ وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ»؛<sup>۱۴۰</sup>

نادانی و گستاخی‌ام بر تو، بازت نداشت از اینکه مرا به آنچه به تو نزدیک می‌کند راهنمایی کنی و به آنچه مرا به پیشگاهت مقرب می‌نماید توفیق دهی، پس اگر بخوانمت، اجابتم نمایی و اگر از تو درخواست نمایم، عطایم کنی و اگر اطاعتت کنم قدردانی فرمایی و اگر به شکرست بر خیزم بر نعمتم بیفزایی، همه اینها کامل کردن نعمت‌هایت بر من و احسانت به سوی من است.

## «پرورش احساس

### • ۳. شادابی ثمره توجه به محبت خدا

بسیاری از مشکلات ما به خاطر بی‌اعتنایی به مهربانی خداست: تمام افسردگی‌ها، تمام نگرانی‌ها و دل‌بستگی‌ها. ما انسان‌ها زندگی را بر اساس بی‌اعتنایی به مهربانی خدا تعریف کرده‌ایم: حسودی، دعوا، احساس کمبود محبت، احساس تنهایی، سرگرمی‌های بی‌خود. اگر ایمان بیاوریم به مهربانی خداوند متعال همه رفتارها را از مهربانی خدا می‌بینیم. آن وقت هر چه می‌بینیم از مهربانی خدا می‌دانیم و اشکمان جاری می‌شود، آسمان می‌بینیم اشکمان جاری می‌شود ستاره می‌بینیم اشکمان جاری می‌شود پرنده می‌بینیم اشکمان جاری می‌شود. ما واقعاً غرق در محبت خداوندیم. ما بعضی از مواقع



برای خودمان ارزش قائل نیستیم.

این مطلب را باید باور کنیم که همه دنیا برای من خلق شده «وَسَحَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ».<sup>۱۴۱</sup> در تسخیر هستی برای انسان، نشانه‌های زیادی برای اهل فکر وجود دارد «لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». باید بنشینیم فکر کنیم که خداوند متعال تمام عالم را برای من خلق کرده است. شاید بعد از فکر کردن واله و دیوانه خداوند بشویم و محبت خدا در دل ما نفوذ کند.

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری<sup>۱۴۲</sup>

امام حسین (ع) که خود جلوه‌ای از محبت خدا و پرتویی از شعاع محبت خداست با بندگان خدا این‌طور رفتار می‌کند: علی بن سمعان محاربی نقل می‌کند: من در روزی که سپاه حر به امام رسید در لشکر حر بودم و دیرتر از دیگران رسیدم. امام چون تشنگی من و اسبم را دیدند فرمودند: راویه را بخوابان. من منظور حضرت را متوجه نشدم. فرمود: ای برادر زاده شتر آبکش را بخوابان. خوابانیدم. فرمود: از آب آن بنوش!

چون آب با فشار بیرون می‌ریخت من هرچه کردم نتوانستم از آب بنوشم. به همین خاطر حضرت خود جلو آمدند و سر مشک را گرفتند. آب در کاسه ریختند و من و اسبم را سیراب کردند.<sup>۱۴۳</sup> میزان محبت امام به کسانی که چند روز آینده می‌خواهند چنان فاجعه‌ای را به بار بیاورند چقدر است!

همین‌جا عرض کنم؛ عمر سعد کسی را به خدمت گرفته بود که صحنه‌های عاشورا را بنویسد، کاتب عمر سعد می‌نویسد: هر چه به عاشورا، به عصر عاشورا نزدیک می‌شدیم، چهره اصحاب امام حسین و خود امام حسین خیلی بَرّاق می‌شد<sup>۱۴۴</sup> (ترجمه کرده‌اند گلناری می‌شد) خیلی بانشاط می‌شد. می‌گوید من بعد از چند نفر وارد قتلگاه شدم، یعنی چند نفر وارد قتلگاه شده بودند بعد من رفتم، حسین بن علی هم شهید شده بود، اما این قدر نشاط در چهره حسین بن علی پیدا بود که

۱۴۱ سوره مبارکه جاثیه آیات ۱۲ و ۱۳.

۱۴۲ گلستان سعدی، دیباجه.

۱۴۳ ارشاد، ص ۲۲۴.

۱۴۴ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷.

جلب توجه کرد. خیلی عجیب است؛<sup>۱۴۵</sup> می‌گوید با وجود آن غوغا و تکه‌تکه شدن و خون‌ها، نشاط و شادابی چهره حسین بن علی شهید شده جلب توجه کرد!

حسین بن علی (ع) چنان غرق در محبت خداست و چنان این محبت را درک کرده است که هرچه به لحظه وصال نزدیک‌تر می‌شود برافروخته‌تر می‌شود.<sup>۱۴۶</sup> این ویژگی نه فقط در مورد امام بلکه در مورد اصحاب سیدالشهدا هم جریان دارد.

راوی می‌گوید: که «لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَشِّ الْحَدِيدِ»؛ ما اصلاً ندیدیم اینها درد آهن‌هایی که به بدنشان فرو می‌رود را حس کنند چراکه «الْمَحَبَّةُ نَارٌ تَحْرِقُ مَا سِوَى الْمَحْبُوبِ»؛ محبت آتشی است که غیر محبوب را می‌سوزاند.

همه‌مان مشکل داریم؛ دغدغه داریم که مثلاً «نماز شب را با این خستگی چطوری بخوانیم؟». همان‌طور که شما می‌دانید؛ از عصر عاشورا وقتی آن بی‌رحم‌ها به خیمه‌ها حمله کردند و بچه‌ها پریشان و دربه‌در شدند، حضرت زینب تا نزدیکی نیمه‌شب دارد بچه‌ها را از صحرا جمع می‌کند. من نمی‌دانم کی می‌خوابد؟! نصف شب امام سجاد بلند می‌شوند می‌بینند حضرت زینب دارند نماز شب می‌خوانند، البته از خستگی به‌صورت نشسته. زینب (س) در عین دیدن این همه مصیبت و مشکلات، باز هم محبت خدا را با تمام وجود حس می‌کند و در دل شب با خدا به راز و نیاز می‌پردازد. این زینب است که به خاطر درک محبت خداوند متعال تمام این صحنه‌ها را به زیبایی به نظاره نشسته است.

از امام باقر (ع) نقل شده است: روزی حضرت علی (ع) با جماعتی به سرزمین کربلا رسید. آنگاه فرمود: «قُتِلَ فِيهَا مَائَتَا نَبِيٍّ وَ مَائَتَا سَبْطٍ كُلُّهُمْ شُهَدَاءٌ. وَ مَنَاحُ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَاقٍ شُهَدَاءٌ. لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ؛ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ؛ در اینجا دویست پیامبر و دویست نواده پیامبر به قتل رسیده‌اند که همه آنها شهید هستند. اینجا محل فرود آمدن سواران و قتلگاه عاشقان است، شهیدانی که نه پیشینیان بر آنان سبقت

۱۴۵ کنوز السعاده و رموز الشهاده، تالیف حاج میرزا محمد رفیع، ص ۱۵۰.

۱۴۶ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷؛ روح مجرد، ص ۸۴ و ۸۵.



جسته‌اند و نه آیندگان به مقام آنان خواهند رسید».<sup>۱۴۷</sup>  
 چقدر وجود مقدس و نازنین امیرالمؤمنین (ع) شهدای کربلا  
 را به زیبایی وصف کرده‌اند. اینجا قتلگاه عاشق است. عاشقان  
 خدا که به خاطر درک محبت او چنان عاشقانه پا به میدان بلا  
 گذاشته‌اند و همه هستی خود را در این راه فدا کرده‌اند.  
 تا خیمه تقرب تو پرکشیده‌ایم

تو نور محض و ما ز تبار سپیده‌ایم  
 آقا اگر «مَصَارِعُ عُشَّاقٍ» کربلاست

در عاشقی به منزل آخر رسیده‌ایم  
 با عطر سیب پیرهننت مست می‌شویم  
 شیدایی قبیله عشق و عقیده‌ایم  
 در بذل جان به راه تو مشتاق‌تر ز هم

عشق تو را به قیمت جان‌ها خریده‌ایم  
 کی دست می‌کشیم از این طوف عاشقی؟

با آنکه صد جراحت شمشیر دیده‌ایم  
 جان می‌دهیم و یک سر مویت نمی‌دهیم

در کربلا حماسه عشق آفریده‌ایم  
 هفتاد و دو صحیفه با خون نوشته‌ایم

هفتاد و دو کتیبه در خون تپیده‌ایم  
 در جسم ما هنوز تب جان‌فشانی است

«هَلْ مِنْ مُعِينٍ» بی‌کسی‌ات را شنیده‌ایم  
 خورشید نیزه‌ها شدی و در هوای تو

بر روی نیزه مثل ستاره دمیده‌ایم<sup>۱۴۸</sup>  
 طبیعتاً خداوند متعال نیز بنده‌ای را که چنین عاشقانه  
 دوستش داشته باشد خیلی تحویل می‌گیرد.

چون بنده مؤمن را در قبر گذارند و سر قبر را ببوشانند  
 و دوستان و رفیقان برگردند و او را در کنج لحد تنها گذارند، حضرت  
 حق از روی لطف و رحمت به او خطاب کند: بنده من در این  
 تاریکی تنها ماندی و آنان که به خاطر خوشنودی‌شان معصیت  
 مرا کردی و رضای آنان را به رضای من برگزیدی از تو جدا شدند

۱۴۷ ابصارالعین فی انصارالحسین، ص ۲۲؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.  
 ۱۴۸ پایگاه تخصصی امام حسین (ع)، یوسف رحیمی.

و تو را تنها گذاشتند و رفتند ، امروز تو را به رحمت واسعه خود  
بنوازم چنان که خلائق تعجب کنند . پس به فرشتگان خطاب  
شود : ای فرشتگان من ! بندهام غریب و بی کس و بی یاور و دور  
از وطن است اکنون در این لحد مهمان من است ، بروید او را  
یاری کنید و دری از بهشت به رویش بگشایید و انواع ریاحین  
و طعام نزدش حاضر کنید و پس از آن او را به من واگذارید که  
مونس او تا قیامت خواهم بود.<sup>۱۴۹</sup>  
با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی  
تا بی خبر بمیرد در درد خودپرستی  
عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید  
ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی<sup>۱۵۰</sup>

## « رفتارسازی

### • راهکار درک و جلب محبت خدا

خب حاج آقا، چطور می شود محبت خداوند به خودمان را درک  
کنیم تا نگاهمان به زندگی عاشقانه بشود؟  
ان شاء الله امشب چند راهکار تقدیمتان می کنیم تا نگاهتان  
به حوادث روزگار روز به روز عاشقانه تر شود:  
**خلوت داشتن با خدا**

«پیامبر خدا | فرمود: إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا تَخَلَّى بِسَيِّدِهِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ  
الْمُظْلِمِ وَ نَاجَاهُ، أَثْبَتَ اللَّهُ النُّورَ فِي قَلْبِهِ ... ثُمَّ يَقُولُ جَلَّ جَلَالُهُ  
لِمَلَائِكَتِهِ: يَا مَلَائِكَتِي، أَنْظِرُوا إِلَيَّ عَبْدِي، فَقَدْ تَخَلَّى بِي فِي جَوْفِ  
اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَ الْبِظَالُونَ لَاهُونَ وَ الْغَافِلُونَ نِيَامُ، اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ  
عَفَرْتُ لَهُ»<sup>۱۵۱</sup>

هرگاه بنده در دل شب تار با سرور خود خلوت کند و با او  
به راز و نیاز پردازد، خداوند دلش را نورانی گرداند ... سپس به

۱۴۹ روایات باب رحمت خدای متعال به طور مفصل در بحار الانوار: ۷ / ۲۸۶ ، باب ۱۴  
ما یظهر من رحمته تعالی فی القیامة؛ و محجة البیضاء: ۸ / ۳۸۳ ، باب فی سعة رحمة الله  
و کتاب تفسیر فاتحة الكتاب و تفاسیر قرآن نقل شده است.  
۱۵۰ دیوان حافظ، غزل ۴۳۵ .  
۱۵۱ الأمالی للصديق، ۴۳۲/۳۵۴ .



فرشتگانش گوید: «ای فرشتگان من! به بنده‌ام بنگرید که در دل شب تار که هرزه‌درایان به لهُو سرگرم‌اند و غافلان خفته‌اند، با من خلوت کرده است. گواه باشید که من او را آمرزیدم». مناجات با خداوند یکی از بهترین راهکارها برای درک محبت خداست. نصف شب بهترین فرصت برای خلوت و تفکر با خداوند متعال است.

به قول حافظ

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود

یا در جای دیگر گفته:

مرا در این ظلمات آنکه رهنمایی کرد

نیاز نیم شبی بود و گریه سحری

آیا تا حالا بلند شده‌ایم در دل شب یا قبل از خوابیدن دو رکعت نماز بخوانیم و بخوابیم تا کم‌کم این محبت خداوند را درک می‌کنیم؟

شاید بعضی تصور کنند فقط شب‌ها می‌شود با خدا خلوت داشت و با او حرف زد اما شهدا همیشه به ما نشان دادند که می‌شود جور دیگری زندگی کرد، جور دیگری فکر کرد:

یکی از رزمندگان دفاع مقدس نقل می‌کند: ساعت ۱۱ بود. گفتم: «با فرمانده تون کار دارم». گفت: «الآن ساعت یازده است، ملاقاتی قبول نمی‌کند». رفتم پشت در اتاقش در زدم؛ گفت: «کیه؟» گفتم: «مصطفی منم». گفت: «بیاتو». سرش را از سجده بلند کرد، چشم‌های سرخ، خیس اشك، رنگش پریده بود. نگران شدم. گفتم: «چی شده مصطفی؟ خبری شده؟ کسی طوریش شده؟» دو زانو نشست. سرش را انداخت پایین. زل زد به مهرش. دانه‌های تسبیح را یکی یکی از لای انگشت‌هایش رد می‌کرد. گفت: «یازده تا دوازده هر روز را فقط برای خدا گذاشته‌ام. برمی‌گردم کارهایم را نگاه می‌کنم. از خودم می‌پرسم کارهایی که کردم برای خدا بود یا برای دل خودم».<sup>۱۵۲</sup>

همسر شهید حجی نقل می‌کند:

«محسن بعضی از روزهای جمعه تلفن همراهش خاموش بود، وقتی دلیلش رو می‌پرسیدم، می‌گفت: ارتباطم را با دنیا کمتر می‌کنم تا کمی زمانم را برای امام زمانم #اختصاص بدم، این که چطوری می‌تونم برای ایشان مفید باشم».<sup>۱۵۳</sup>

ارتباط با ادعیه هم در این زمینه به انسان کمک شایانی می‌کند. مثل خواندن دعای کمیل یا عرفه یا مناجات شعبانیه و ...

مادر شهید مصطفی ردانی‌پور نقل می‌کند: هر شب با موتور علی می‌رفتند دعای ابوحمزه، هر سی شب! وقتی دعا را می‌خواندند،

توی حال خودش نبود، ناله می‌زد، داد می‌کشید، استغفار می‌کرد، از حال می‌رفت.<sup>۱۵۴</sup>

قوی‌تر کردن هر چه بیشتر ارتباط خود با خدا

یکی دیگر از راهکارهای جلب محبت خدا، ارتباط مستمر با مسجد است. در این زمینه روایات زیادی به ما رسیده از جمله: رسول خدا 'فرمود: «مَنْ كَانَتْ الْمَسَاجِدُ بَيْتَهُ صَمِنَ اللَّهُ لَهُ الرُّوحَ وَ الرِّاحَةَ وَ الْجَوَازَ عَلَى الصِّرَاطِ».

کسی که مسجد خانه او باشد (مرتب به مسجد تردد کند) خداوند، آسایش و کامیابی او و عبور از صراط را برایش ضمانت کرده است.<sup>۱۵۵</sup>

امام صادق (ع) فرمود: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّ بُيُوتِي فِي الْأَرْضِ الْمَسَاجِدُ، فَطُوبَى لِعَبْدٍ تَطَهَّرَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ زَارَنِي فِي بَيْتِي أَلَّا يَنْ عَلَى الْمَرْوَرِ كَرَامَةَ الرَّائِي».

خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: مساجد خانه‌های من در زمین‌اند، خوشا به حال بنده‌ای که در خانه‌اش خود را طاهر کند (وضو بگیرد) و بعد مرا در خانه‌ام زیارت کند، اینجا دیگر بر میزبان است که مهمان خود را گرامی بدارد.<sup>۱۵۶</sup>

۱۵۳ شهید محسن حجی / راوی: همسر شهید .

۱۵۴ کتاب یادگاران، جلد ۸، خاطرات شهید ردانی پور، ص ۷۵ .

۱۵۵ مستدرک، ج ۳، ص ۳۶۳ .

۱۵۶ ثواب الاعمال، ص ۶۹ .



خوشا به حال آنها که نه تنها توفیق دارند سه وعده نماز را در مسجد اقامه می‌کنند بلکه همیشه قبل از اذان در مسجد هستند و وقت مشخصی را برای ارتباط با خدای خود قرار می‌دهند. خدا می‌داند این اوقات چقدر برکات دارد مخصوصاً قبل از نماز صبح. البته باید دقت داشت که این جلوس در مسجد به کارهای لهو نینجامد. در روایت شریفی رسول خدا | فرمود:

«كُلُّ جُلُوسٍ فِي الْمَسْجِدِ لَعْوٌ إِلَّا ثَلَاثَةً: قِرَاءَةُ مُصَلٍّ أَوْ ذِكْرُ اللَّهِ أَوْ سَأَلٌ عَنْ عِلْمٍ».

هر جلوسی در مسجد جز برای این سه چیز لغو و تباه است: نماز خواندن یا ذکر خدا گفتن یا فرا گرفتن علوم و معارف الهی.<sup>۱۵۷</sup>

در روایت است که امیرالمؤمنین با حالتی عجیب نیمه شب در مسجد کوفه در حال تلاوت این آیات بودند: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولَى الْأَبْصَارِ» همانا در آفرینش حیرت‌آور و شگفت‌انگیز آسمان‌ها و زمین و در گردش منظم شب و روز نشانه‌هایی است برای صاحب‌دلان و خردمندان».

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» آنان که خدا را در همه حال و همه وقت به یاد دارند و او را فراموش نمی‌کنند، چه نشسته و چه ایستاده و چه به پهلو خوابیده و درباره خلقت آسمان‌ها و زمین در اندیشه فرو می‌روند: پروردگارا این دستگاه با عظمت را به عبث نیافریده‌ای، تو منزهی از اینکه کاری به عبث بکنی، پس ما را از آتش کیفر خود نگهداری کن».

«رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» پروردگارا، هر کس را که تو عذاب کنی و به آتش ببری بی‌آبرویش کرده‌ای، ستمگران یارانی ندارند».

«رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ؛ پروردگارا، ما ندای منادی ایمان را شنیدیم که به پروردگار خود ایمان بیاورید، ما ایمان آوردیم، پس ما را ببخشای و از گناهان ما درگذر و ما را در شمار نیکان نزد خود ببر».

«رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ؛ پروردگارا! آنچه به وسیله پیغمبران وعده داده‌ای نصیب ما کن، ما را در روز رستخیز بی‌آبرو مکن، البته تو هرگز وعده خلافی نمی‌کنی».<sup>۱۵۸</sup> همین‌که این آیات را به آخر رساند، از سر گرفت. مکرر این آیات را - در حالی که از خود بیخود شده بود و گویی هوش از سرش پریده بود - تلاوت کرد.<sup>۱۵۹</sup>

## « ذکر مصیبت

اصحاب عاشورا چنان در عشق به خداوند متعال می‌سوزند که نگاهشان به همه چیز حتی تلخ‌ترین چیزها نیز زیباست. در شب عاشورا وقتی که حضرت قاسم از امام سؤال کرد آیا او نیز جزء شهدای کربلا هست یا نه؟ امام از او سؤال کردند:

قاسم جان مرگ در نزد تو چگونه است؟  
و او پاسخ داد شیرین‌تر از غسل.<sup>۱۶۰</sup> مرگ را به بهترین نگاه دیدن؛ این هنر نوجوانان کربلایی عاشوراست.  
آره، محبت ما مال دیروز و پارسال و پیرارسال نیست، محبت ما از روزی که گِل‌مان را سرشتند، روز ازل، در دل ماست. دلیل دارم برای حرفم، دلیل هم روضه امشب، وقتی حُر راه امام را بست، حضرت یکی دو بار ازش پرسید: حُر! با منی یا علیه منی؟ حُر سرش را انداخت پایین و گفت: «علیک یا بن رسول‌الله»، من

۱۵۸ آیات ۱۹۰ الی ۱۹۴ آل عمران .

۱۵۹ بحار الانوار، جلد ۹، چاپ تبریز، ص ۵۸۹ و الکنی و الالقاب، ذیل «البکالی».

۱۶۰ «فَقَالَ لَهُ الْقَاسِمُ ابْنُ أَخِي الْحَسَنِ يَا عَمِّ وَ أَنَا أَقْتُلُ فَأَشْفَقَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ قَالَ: يَا عَمِّ أَخْلَى مِنْ الْعَسَلِ قَالَ إِي وَ اللَّهِ فَذَلِكَ أَخْلَى لَا أَحَدٌ يُقْتَلُ مِنَ الرِّجَالِ مَعِيَ أَنْ تَبْلُوَ بَلَاءً عَظِيمًا».



علیه شما هستم.

نوشته‌اند حضرت سه مرتبه فرمود: «لا حول ولا قوة الا بالله...» یکی از اصحاب پرسید: آقا، حُر وقتی راه را بست، سه مرتبه فرمودید: «لا حول ولا قوة الا بالله»، برای چی؟ آقا فرمود: اسم حُر را توی شهادی خودم دیده بودم.

آقا جان، اسم ما را هم توی غلامانت دیده بودی؟ نکنه اسم ما توی نوکرانت نباشه؟ توی زائرانت، توی عاشقانت نباشه؟ نکنه گناهانم اسمم را قلم بگیره؟

کسی نگه: من گنه‌کارم. شیطان اولین کاری که می‌کنه اینه که جوری توی دلت را خالی می‌کنه، هی به خودت بگویی: ما که آب از سرمون گذشته. حُر با اون گناهی که مرتکب شد، گناه بالاتر از این، راه حسین را ببندی، گناه بالاتر از این که دل زینب را بشکنی؟ اما يك لحظه برگشت، يك لحظه تصمیم گرفتی، يك لحظه به خودش اومد.

این خانواده هم عجیب خانواده‌ای هستند، اومد خدمت آقا: «هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟» آیا من اجازه دارم توبه کنم؟ حضرت اصلاً گذشته‌اش را یادش نیاورد، نگفت: تو؟! حالا اومدی توبه کنی؟... حضرت فرمود: «ارْفَعْ رَأْسَكَ» سرت را بالا بیاور... دیشب صدایت می‌زدم ای حُر! کجایی؟

تو حُر مایی، حُر مایی، حُر مایی  
ای خدا! میشه آقا به من و تو هم بگه: «شما مال من هستيد..»؟  
تو بین دشمن بودی و من با تو بودم

هر لحظه از تو دل ربودم، دل ربودم  
حُر! آندم که گفتم مادرت گریه برایت  
نفرین کرد به ظاهر، «تَكَلُّكُ أُمِّكَ» مادرت به عزات بشینه  
و گریه کنه، دیدند حُر سرش را انداخت پایین، عرق شرم  
پیشانی‌اش را گرفت. ببین نفرین حُر، چه کرده ظاهر بادل حُر:  
حُر! آندم که گفتم مادرت گریه برایت

نفرین نکردم، بلکه می‌کردم دعایت  
آنجا که گفت: چشم مادر بر تو گریه  
می‌خواستم زهرای اطهر بر تو گریه





روضه نمی‌خواهد تنی که سر ندارد  
 قربان آن آقا که انگشتر ندارد  
 یک تکه‌ای سالم همه پیکر ندارد  
 جایی برای بوسه مادر ندارد  
 گیسوی خود را ریخته روی گلویش  
 مادر بود این‌گونه شکل گفتگویش  
 گوید بُنی یا بنی یا بنی  
 برخیز آمد مادرت زهرا بنی  
 دیدم خودم در عصر عاشورا بنی  
 افتاده بودی زیر دست و پا بنی  
 من بی‌وضو موی تو را شانه نکردم  
 حالا به دنبال سرت باید بگردم  
 از تشنگی لب‌های عطشانت به هم خورد  
 ترکیب ابروها و چشمانت به هم خورد  
 از شدت ضربه دو دندان به هم خورد  
 آیه به آیه نظم قرآنت به هم خورد  
 راه تو را در گودی گودال بستند  
 بر پیکر تو نیزه‌ها را می‌شکستند  
 سر همه را بلند کردی روی دامن گرفتی، يك نفر نبود سرت را  
 از روی خاک برداره... نه يك نفر بود، يك سه ساله، يك جوری سر  
 را از روی خاک خرابه برداشت، سر خاکی را گذاشت تو بغلش، هی  
 نگاه کرد دید لب‌ها پاره‌پاره است، با گوشه معجزش خون‌ها  
 را پاک کرد، خاک‌ها را پاک کرد، نگاش به رگ‌های بریده افتاد...  
 حسین...

«اللهم عجل لولیک الفرج»...



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شب ششم:

ثمرات نگاه زیبا

(عزت فردی و اجتماعی)

## شب ششم: ثمرات نگاه زیبا (عزت فردی و اجتماعی)

### « انگیزه سازی

یکی از ستارگان پرفروغ آسمان علم و فضیلت حضرت آیت الله شیخ محمدتقی بافقی بودند؛ همان بزرگواری که شجاعت خودشان را در برخورد با زنان بی حجاب رضاخان در حرم حضرت معصومه (س) نشان دادند و همگان خلوص نیت و صفای باطن او را در تشریف مشهورشان خدمت امام زمان (ع) برای تأمین مخارج حوزه دیدند. نقل می کنند اواخر عمر پاهایشان فلج شد و زمین گیر شدند و مدت ها در بستر افتادند. یک روز به دوستان و ارادتمندان شان خبر رسید دستان ایشان هم فلج شده. عده ای از دوستان گفتند برویم و از ایشان دلجویی کنیم و یک مقدار به ایشان روحیه بدهیم. وقتی بالای بستر شیخ محمد بافقی حاضر شدند به رسم معمول از ایشان احوال پرسی کردند ولی دیدند آقا یک جمله عجیب فرمودند: «الحمد لله در تمام طول عمرم روزی راحت تر از امروز نداشته ام و یاد ندارم». با تعجب سؤال کردند آقا ما امروز شنیده ایم که دستان شما هم از کار افتاده و فلج شده است. آقا با لبخند گفتند به خاطر همین دستان فلج شده میگویم روزی راحت تر از امروز یاد ندارم. اطرافیان علت این حرف را پرسیدند. مرحوم آقای بافقی فرمودند: «تا دیروز خودم باید غذا را برمی داشتم و می خوردم از امروز که دستانم فلج شده بچه های من غذا به دهانم می گذارند. خب از این راحت تر دیگر چه می شود؟»

ببینید نگاه زیبا داشتن به مشکلات باعث شده ایشان روحیه خود را نبازند. نگاه زیبا اجازه نداد ایشان ناشکر باشند. اجازه نداد درد ایشان بقیه را هم ناراحت کند. همین باعث عزت و محبوبیت ایشان می شود. نگاه زیبا عزت آفرین است و البته این عزت هم خودش از زیبایی های کربلاست. این عزت از ارکان واقعه کربلاست. کربلا بدون عزت زیبا نیست.





ربطی به دین و مذهب و ملیت و اقلیم ندارد. همه انسان‌ها عزت و عزیز بودن را دوست دارند. هیچ انسانی از ذلیل بودن احساس خوبی ندارد مگر اینکه انسانیت خودش را از دست داده باشد.

عزت نفس به میزان ارزش و اهمیتی که فرد برای وجود خودش قائل است اشاره دارد و نشان می‌دهد فرد خودش را چگونه می‌بیند و در مورد کارهایی که می‌تواند انجام دهد چگونه احساس می‌کند.

عزت نفس رجزخوانی و فخرفروشی نیست، بلکه در مورد این است که بدانید در چه کارهایی توانایی دارید و در چه کارهایی نه. این بدان معنا نیست که شما فکر کنید انسان بی‌نقصی هستید؛ چراکه هیچ کس کامل نیست. حتی اگر فکر می‌کنید دیگران در همه کارها عالی هستند می‌توانید مطمئن باشید که بعضی کارها برای آن‌ها نیز دشوار است.

مهم‌ترین چیزی که باید در مورد عزت نفس بدانید این است که معنای آن داشتن دیدگاهی مثبت و واقع‌بینانه در مورد خودتان است، دیدگاهی که واقعیت داشته باشد؛ بنابراین اگر شما می‌دانید که واقعاً در رانندگی مستعد هستید اما نمی‌توانید به خوبی نقاشی کنید، باز هم می‌توان گفت شما عزت نفس خوبی دارید!

متأسفانه ما، مفهوم عزت را آن‌طور که باید و شاید جدی نمی‌گیریم. در حالی که در زندگی شخصی و اجتماعی و سیاسی، در زندگی و زندگی ما بسیار مؤثر است.

انسان عزتمند بسیاری از گناهان را انجام نمی‌دهد. در دین ما به عزت و عزتمندی توجه بسیار زیادی شده است.

امام صادق (ع) فرمودند:

«لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ قِيلَ لَهُ وَكَيْفَ يُذِلُّ نَفْسَهُ قَالَ يَتَعَرَّضُ لِمَا لَا يُطِيقُ فَيَذِلُّهَا»<sup>۱۶۵</sup>



این همان عقده حقارت است که از آن به ذلت تعبیر شده است مثلاً فرد در خانواده فقیری پرورش یافته، خیال می‌کند فقر عیب است، یا بی‌احترامی بعضی از پدر و مادرها به فرزندانشان باعث می‌شود آن فرزند دچار کمبود شخصیت و عقده‌ای شود و از برای جبران آن، به تکبر رو بیاورد.

برعکسش هم صادق است؛ مرد تاجری یک دلار در جعبه مقابل گدایی انداخت که مداد می‌فروخت و با عجله به سمت ایستگاه رفت و سوار قطار شد؛ اما ناگهان از قطار پیاده شد و چند مداد از داخل جعبه مرد گدا برداشت و گفت:

«امیدوارم از این کار من بدت نیامده باشد. تو هم مثل من یک تاجری، داری چیزی می‌فروشی که قیمتش بسیار عادلانه است.» سپس با عجله به طرف ایستگاه رفت و سوار قطار بعدی شد.

چند ماه بعد، در یک مناسبت اجتماعی، مردی بسیار باشخصیت و شیک‌پوش نزد تاجر رفته و خود را معرفی کرد و گفت:

«شاید مرا به خاطر نداشته باشید، ولی من هیچ‌وقت شما را از یاد نمی‌برم. شما عزت نفس از دست رفته مرا به من برگردانید. من گدایی بیش نبودم. شما از راه رسیدید و گفتید که من هم به نوبه خود تاجر<sup>۱۶۹</sup>م.» انسان بزرگ کسی است که دیگران در نزد وی احساس بزرگی کنند.

عزت نفس انسان را به سمت بسیاری از خوبی‌ها می‌کشاند چراکه کارهای خوب مثل سخاوت و حسن خلق و صبر و سکوت عزت انسان را در بین مردم زیاد می‌کند.

عزت نفس انسان به قدری مورد توجه دین هست که حتی بزرگان دین ما راضی به ذلت و بی‌احترامی به یک کافر نمی‌شوند. داستان جنگ مشهور آقا امیرالمؤمنین (ع) و عمرو بن عبدود را همه شنیده‌اید.

## « پرورش احساس

در جنگ خندق نبرد سختی بین علی (ع) و عمرو بن عبدود از شجاعان عرب درگرفت. حضرت امیرالمؤمنین (ع) شمشیری بر پای او زد و پای او را قطع کرد. عمرو، به زمین افتاد، حضرت بر سینه‌اش نشست، عمرو گفت: «یا علی قد جلست منی مجلساً عظیماً؛ ای علی در جای بزرگی نشستی.» آنگاه گفت: چون مرا کشتی جامه از تن من باز مکن، حضرت فرمود: این کار بر من خیلی آسان است.

ابن ابی الحدید و دیگران گفته‌اند: چون امیرالمؤمنین (ع) از عمرو ضربت خورد، چون شیر خشمناک بر عمرو شتافت و با شمشیر سر پلیدش را از تن جدا کرد و بانگ تکبیر برآورد، مسلمانان از صدای تکبیر علی (ع) دانستند که عمرو کشته گشت. پس رسول خدا | فرمود: «ضربت علی (ع) در روز خندق بهتر است از عبادت جن و انس تا روز قیامت».

خواهر عمرو، وقتی بر بالین او رسید دید زره عمرو را که مثل آن در عرب پیدا نمی‌شد با سایر اسلحه و جامه از تن عمرو بیرون نیاورده‌اند، گفت: «مَا قَتَلَهُ إِلَّا كَفُّوْا كَرِيْمٌ؛ برادر مرا نکشته است، مگر مردی کریم».<sup>۱۷۰</sup>

هیچ کس در مقدس بودن و ارزشمند بودن واژه عزت شک ندارد. ذلت مورد قبول هیچ کسی نیست. پس چه اتفاقی می‌افتد که یک عده و یا یک جامعه تن به ذلت می‌دهد بدون اینکه احساس ناراحتی بکنند؟! چه اتفاقی می‌افتد که این کسانی که گدای حرفه‌ای هستند از کار خودشان هیچ احساس ناراحتی نمی‌کنند؟! چه اتفاقی می‌افتد که مردم کشورهای عربی تن به ذلت می‌دهند و با اینکه رئیس‌جمهور آمریکا صراحتاً آنها را گاو شیرده خطاب می‌کند باز هم تن به ذلت ارتباط و نوکری آمریکا می‌دهند؟! یک کلمه است که می‌تواند فریاد عزت طلبی وجدان انسان را خاموش کند و آن کلمه واژه راحت طلبی است ... به اسم راحت باش به اسم سخت نگیر به اسم خودت را اذیت نکن به راحتی عزت خودش را زیر پا می‌گذارد.

امام جعفر صادق (ع) فرمودند: «مَنْ تَرَكَ الْجِهَادَ أَلْبَسَهُ اللَّهُ دُلًّا وَفَقْرًا فِي مَعِيشَتِهِ وَ مَحَقًّا فِي دِينِهِ»؛

هر کس از شرکت در جهاد شانه خالی کند خداوند لباس فقر و مذلت در معیشت و از دست دادن دین و ایمان را بر تن او خواهد پوشاند.<sup>۱۷۱</sup>

جهاد یک معنای اصطلاحی دارد که همان جنگ نظامی است؛ اما معنای لغوی آن کار و تلاش و کوشش فراوان است. عقل انسان هم حکم می‌کند راحت‌طلبی و تنبلی سبب از دست دادن موقعیت اجتماعی است. مردم نگاه خوبی به انسان‌های راحت‌طلب و تن‌پرور ندارند؛ کسانی که در زندگی بی‌هدف هستند، انسان‌های حداقلی و سر در گم که حال و حوصله رسیدن به هیچ جایگاهی را ندارند.

دشمن عزت نفس انسان، تنبلی و راحت‌طلبی است. کسانی که مسیر زندگی‌شان به گدایی می‌افتند بیشتر از مال و اموال، همت و تلاش و کوشش ندارند. فقیر همت و عزم و اراده هستند تا فقیر مالی. چون راحت‌طلب است حاضر می‌شود عزت خود را زیر پا بگذارد تا راحت به پول برسد.

در زمان اشغال هند توسط انگلیس، روزی افسر انگلیسی بدون هیچ دلیلی با سیلی محکم به روی یک شهروند هندی کوبید، در جواب شهروند ساده هندی چنان با مشت به روی افسر بریتانیایی زد که در اثر شدت ضربه وارده به زمین افتاد... افسر انگلیسی از این عکس العمل هندی شگفت زده شده بود و خشم از سر و روی اش می‌بارید ولی چون تنها بود، چیزی نگفت و به طرف پادگان برگشت تا با نیروهای جدید برگردد و جواب مفصلی به این هندویی که جرئت کرده به روی افسر امپراتوری سیلی بزند بدهد. وقتی به قرارگاه برگشت، ژنرال انگلیسی بدون اینکه جواب او را دهد دستش را گرفت و ۵۰۰۰۰ روپیه هندی به او داد و گفت: برو نزد آن هندی و در مقابل کاری که انجام دادی این پول را بده و معذرت بخواه!

با این حرف ژنرال، نزدیک بود افسر انگلیسی دیوانه شود با

صدای بلند گفت:

صاحب! این هندی بدبخت به یک افسر ملکه سیلی زده است و این یعنی بی‌احترامی به امپراتوری انگلیس، ولی شما بجای مجازات، به من می‌گویید به او ۵۰۰۰۰ روپیه پول دهم و معذرت بخواهم؟

ژنرال به افسر انگلیسی به خشم گفت: این یک دستور است و بر تو است تا بدون چون و چرا آن را اجرا کنی، افسر به ناچار پول را برداشت و نزد مرد هندی رفت، پول را داد و از بابت آنچه میانشان گذشته بود معذرت خواست ...

هندی معذرت او را پذیرفت و با خوشحالی تمام پول را از او گرفت و فراموش کرد که او حق داشت به اشغالگر وطنش سیلی بزند.

۵۰۰۰۰ هزار روپیه در آن زمان پول هنگفتی بود و هندی از آن برای خویش خانه خرید و باقی آن را چندین درشکه گرفت و با استخدام راننده آنها را کرایه داد... روزگار می‌گذشت و روزه‌روز وضع زندگی او بهتر می‌شد تا اینکه به یکی از تجار شهر خود تبدیل شد.

او فراموش کرده بود که با گرفتن پول از کرامتش گذشته ولی انگلیسی‌ها آن سیلی او را فراموش نکرده بودند ...

روزی ژنرال انگلیسی، افسری را که از هندی سیلی خورده بود فراخواند و گفت: آیا آن هندی را که به تو سیلی زده بود به یاد داری؟

افسر پاسخ داد: بلی چگونه می‌توانم او را فراموش کنم. ژنرال گفت: حال وقت آن است که بروی و انتقام آن سیلی را از او بگیری، ولی او را در حالی با سیلی بزن که مردم دور و برش جمع باشند.

افسر گفت: دیروز که هیچ کسی را نداشت مرا از زدن او بازداشتی حال که صاحب جاه و جلال و خدمه شده است می‌گویی برو او را بزن؟ می‌ترسم افرادش مرا بکشند.

ژنرال گفت: خاطرت جمع تو را نمی‌کشند، فقط برو و آنچه را گفته‌ام انجام بده و بازگرد.



افسر انگلیسی به طرف منزل همان هندی راه افتاد. وقتی فقیر بود بدون هیچ هراسی به او سیلی زده بود ولی امروز او به یکی از تجار معروف شهر تبدیل شده است، وقتی داخل خانه هندی شد او را در میان جمع کثیری از مردم یافت در حالی که خادمان و محافظانش او را احاطه کرده بودند، بدون مقدمه به طرف او رفت و با سیلی چنان محکم به رویش کوبید که بر زمین افتاد، افسر انگلیسی ایستاده بود تا عکس العمل او را ببیند ولی هندی نه تنها هیچ عکس العملی نشان نداد بلکه از جایش هم بلند نشد و حتی به طرف افسر انگلیسی چشم بلند نکرد.

افسر انگلیسی درحالی که از تعجب دهنش بازمانده بود خوشحال از گرفتن انتقام نزد ژنرال خود برگشت.

ژنرال به افسرش گفت: خیلی خوشحال به نظر می آیی و فکر می کنم متعجب شدی؟!

افسر پاسخ داد: بلی بار اول که او را با سیلی زدم او از من محکم تر به صورتم کوبید درحالی که فقیر و نادار بود ولی امروز که او صاحب جاه و جلال و خدمه است حتی پاسخ سیلی ام را با حرف هم نداد، این مرا به تعجب واداشته است ...

ژنرال در پاسخ افسرش گفت: دفعه اول او کرامت داشت و آن را بالاترین سرمایه خویش می پنداشت برای همین از آن دفاع کرد ...

ولی در دفعه دوم او کرامت خود را در مقابل ۵۰۰۰۰ روپیه فروخته بود، برای همین نتوانست از آن دفاع کند چون می ترسید مصالح و منافع خود را از دست بدهد.

بعد از استقرار آمریکایی ها در شبه جزیره کره، دولت کره جنوبی مراکزی را اطراف پایگاه های نظامی آمریکا ایجاد کرد و زن های جوان مناطق روستایی را شناسایی و جمع آوری می کرد تا به سربازان آمریکایی خدمات جنسی بدهند. حتی دولت کره جنوبی تا جایی پیش رفت که مدیریت بیمارستان ها را بر عهده گرفت تا مطمئن شود زن های جوان کره ای سالم بوده و باعث انتقال بیماری به سربازان آمریکایی نمی شوند. در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی تجاوز، خشونت و قتل زنان کره ای به دست سربازان



آمریکایی به شدت شایع شد. تبدیل شدن برخی کشورهای شرق آسیا به مرکز بین‌المللی فحشا دلیلش حضور نظامیان آمریکایی در این منطقه است.<sup>۱۷۲</sup>

کشور ژاپن که یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای دنیاست در جنگ جهانی حادثه تلخ بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی را تجربه کرد. جالب است که بدانید این اتفاق زمانی افتاد که ژاپنی‌ها تسلیم شده بودند؛ یعنی پس از اینکه ژاپنی‌ها دست از مقاومت برداشتند، آمریکایی‌ها با بمب اتمی یک ذلت تاریخی برای ژاپنی‌ها رقم زدند و این ذلت همچنان ادامه دارد.

درست است تولید ناخالص ملی ژاپن ده برابر ایران است اما مطمئنم ژاپنی‌های بسیاری امروز حسرت ایرانیان را می‌خورند. ژاپن بعد از هفتاد و پنج سال هنوز در اشغال رسمی بیست و سه پایگاه نظامی آمریکا و پنجاه هزار سرباز و پرسنل آمریکایی است.

در هفتاد و پنج سال گذشته بارها مردم ژاپن خواهان خروج سربازان آمریکایی از خاک این کشور شده و راه به جایی نبرده‌اند. سربازانی که حتی وقتی به زنان ژاپنی تجاوز کرده‌اند (و این امری عادی در این سال‌ها بوده) در داخل ژاپن محاکمه نشده و به آمریکا بازگردانده شده‌اند.

کشورهای عربی اطراف ما ممکن است رفاه نسبی داشته باشند اما هزینه رفاه حبابی آنها عزت از دست رفته آنهاست. در رسانه‌ها سران عرب را گاو شیرده خطاب می‌کنند. صراحتاً می‌گویند اگر ما امنیت شما را تأمین نکنیم شما دو هفته هم دوام نمی‌آورید.

کسی مخالف رفاه و آبادانی نیست؛ اما رفاه به چه قیمتی؟ پیشرفتی که به قیمت ذلت تمام شود دوام چندانی نخواهد داشت.

پیغمبر! نشسته بود، جنازه يك كافر را عبور می‌دادند، پیغمبر به تشییع جنازه او رفتند. گفتند پیغمبر به این کافر احترام گذاشت و به احترام جنازه کافر بلند شد. امام حسین (ع) فرمود:

نخیر حضرت به احترام جنازه کافر بلند نشدند، پیغمبر اگر بنشیند جنازه کافر را عبور دهند جنازه کافر از بالای سر پیغمبر عبور خواهد کرد، او می‌خواست حتی سایه جنازه کافر به سرش نیفتد، این به خاطر غرور اسلامی‌اش بود، به خاطر عزت اسلام بلند شد.<sup>۱۷۳</sup>

کسانی که گناه می‌کنند، چون راه دین‌داری را سخت می‌دانند و خود را اهل راحت‌طلبی می‌بینند، تن به ذلت گناه می‌دهند. امام کاظم (ع) از پدرشان نقل فرمودند: «إِيَّاكَ وَالْكَسَلَ وَالصَّجَرَ فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ مِنْ حَظِّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»<sup>۱۷۴</sup>

راحت‌طلبی و تنبلی تو را از بهره دنیا و آخرت محروم می‌کند. امروز اگر بعضی در نماز کاهلی می‌کنند، مشکلشان به خاطر سستی ایمان و باور نداشتن خدا نیست. نمی‌گویند خدا را قبول ندارم می‌گویند حالش را نداریم. این یعنی راحت‌طلب هستم. اینکه آمار طلاق در کشور ما زیاد شده شاید به خاطر این است که زن و مردها زود به زود از دست همدیگر ناراحت می‌شوند و تحمل سختی‌ها و بد اخلاقی‌های طرف مقابل را ندارند. قدیمی‌ها دختر شوهر می‌دادند و می‌گفتند با لباس سفید عروسی برو با کفن برگرد؛ یعنی برو و با مشکلات زندگی بساز؛ اما الآن خود پدر مادرها می‌روند و دختر را از سر خانه و زندگی برمی‌گردانند. بزرگ‌ترین ضربه‌ها را به دین و جریان دین‌داری کفار زده‌اند؛ بزرگ‌ترین ضربه‌ها را انسان‌های دین‌دار راحت‌طلب زده‌اند. این راحت‌طلبی مردم مدینه بود که باعث شد حق خلافت غصب شود.

حضرت زهرا (س) در بیان گلایه‌های خودشان از مردم مدینه در فرازی از خطبه فدکیه فرمودند:

«أَلَا وَ قَدْ أَرَى وَ اللَّهُ أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ وَ رَكَنْتُمْ إِلَى الدَّعَةِ»<sup>۱۷۵</sup>

به خدا قسم، من دارم می‌بینم که شما مردم مدینه میل به راحت‌طلبی و آسایش پیدا کرده‌اید.

۱۷۳ سخنانی استاد قرائتی تاریخ ۱۳۷۴/۷/۲۰

۱۷۴ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۸۵.

۱۷۵ کشف الغم، ج ۱، ص ۴۹۱.



این راحت طلبی مردم مدینه بود که به عده‌ای اجازه داد به صورت دختر پیغمبر خدا سیلی بزنند. این راحت طلبی مردم مدینه بود که دستان علی خیر شکن را بست و در خانه وحی را آتش زد. قصه پر غصه راحت طلبی به همین جا هم ختم نشد. این درد راحت طلبی گریبان مردم کوفه را هم گرفت و ناله‌های امیرالمؤمنین را به آسمان بلند کرد و نفرین علی (ع) را شامل حال مردم کوفه کرد.

این راحت طلبی سبب شد امیرالمؤمنین (ع) بالای منبر به صورت خود بزند و کوفیان را نفرین کند و ناله سر دهد:

ای مرد نمایان نامرد! چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم! خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون و سینه‌ام از خشم شما مالا مال است. کاسه‌های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید.<sup>۱۷۶</sup>

خدایا، من این مردم را با پند و تذکرات مداوم خسته کردم و آنها نیز مرا خسته نمودند، آنها از من به ستوه آمده و من نیز از آنها به ستوه آمده‌ام. دل شکسته‌ام<sup>۱۷۷</sup>...

وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می‌دهم می‌گویید هوا گرم است، مهلت ده تا سوز گرما بگذرد و آنگاه که در زمستان فرمان جنگ می‌دهم می‌گویید هوا خیلی سرد است بگذار سرما برود. وقتی شما از گرما و سرما فرار می‌کنید به خدا سوگند که از شمشیر بیشتر گریزانید!<sup>۱۷۸</sup>

راحت طلبی دردی است که مردم کوفه را که خود را محب اهل بیت (ع) می‌دانستند برای کشتن اباعبدالله الحسین (ع) به کریلا کشاند. عبیدالله بن زیاد با سوءاستفاده از رگ راحت طلبی کوفیان، مردم کوفه را از حرکت لشکر شام و ترس از روزگار سخت بعد از حمله لشکر شام، به کریلا کشاند. مردم کوفه که از دست دادن روزگار راحتی، برایشان سخت بود و آنها را ناراحت می‌کرد تسلیم تهدید عبیدالله شدند.

راحت طلبی انسان را از یک قدمی یاری امام به پرتگاه سقوط

۱۷۶ نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۱۷۷ همان، خطبه ۲۵.

۱۷۸ همان، خطبه ۲۷.

می‌برد. هم خود انسان عاقبت به شر می‌شود هم ولی خدا تنها می‌ماند.

نمونه عبرت‌آموز، عبیدالله حر جعفی است. پس از مرگ معاویه در سال ۶ هجری و تصمیم امام حسین (ع) برای آمدن به کوفه، عبیدالله از کوفه بیرون آمد تا با امام مواجه نشود؛ اما در نزدیکی کربلا با وی مواجه شد. نقل است که امام حسین (ع) وقتی به منزلگاهی به نام قصر بنی مقاتل یا به روایتی «قطقطنیه» در چند فرسخی کربلا رسید، خیمه‌ای دید و پرسید که آن از کیست؟ گفتند از آن عبیدالله بن حر جعفی. امام (ع) کسی را نزد او فرستاد تا او را به یاری اردوی امام (ع) دعوت کند، ولی او بهانه آورد و گفت: «من از کوفه بیرون نیامدم مگر از ترس اینکه حسین (ع) به آنجا آید و من نتوانم یاری‌اش کنم». فرستاده امام بازگشت و پاسخ عبیدالله را به امام (ع) رساند.

پس از آن امام حسین (ع) خود به خیمه عبیدالله رفت و نشست و خدا را سپاس گفت و گفت: «ای مرد، در گذشته خطا بسیار کردی و خداوند تو را به اعمال مؤاخذه می‌کند، آیا نمی‌خواهی در این ساعت به سوی او بازگردی و مرا یاری کنی تا جد من روز قیامت، نزد خدا شفیع تو باشد؟» گفت: «یابن رسول الله، اگر به یاری تو آیم، همان اول کار، پیش روی تو کشته می‌شوم و نفس من به مرگ راضی نیست، ولی این اسب مرا بگیر، به خدا قسم تاکنون هیچ سواری با آن در طلب چیزی نرفته مگر اینکه به آن رسیده و هیچ‌کس در طلب من نیامده مگر اینکه از او سبقت گرفته و نجات یافته‌ام». حسین (ع) از او روی برگرداند و فرمود: «نه حاجت به تو دارم و نه به اسب تو» سپس آیه ۵۱ از سوره کهف را خواند: «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصَدًا»<sup>۱۷۹</sup>؛ ما گمراهان را به یاری خود نمی‌طلبیم.

«اما از اینجا بگیریز و برو! نه با ما باش و نه بر ما! زیرا اگر کسی صدای استغاثه ما را بشنود و اجابت نکند، خداوند او را به رو در آتش جهنم می‌اندازد و هلاک می‌شود.» آنگاه امام (ع) به خیمه خود بازگشت.



عبیدالله پس از واقعه کربلا، به شدت از کوتاهی و قصور خویش پشیمان شد و دائماً خود را ملامت می‌کرد. او در اشعاری این اندوه و حسرت را بیان می‌کند:

فیالک حسرة ما دمت حیا      تردد بین صدی و التراقی<sup>۱۸۰</sup>  
آه از حسرتی که تا زنده‌ام در میان سینه و گلویم در جریان است.  
سرانجام از بیم اسارت، در سال ۶۸ ق، خود را به فرات انداخت و غرق شد.

از برکات این انقلاب عزت بود. امروز سربازان این مملکت گران‌ترین پهباد آمریکایی را که به آسمان کشور تجاوز می‌کند منهدم می‌کند و رئیس‌جمهور آمریکا تشکر می‌کند که هواپیمای سرنشین دار ما را نزدیک و پهباد ما را زدید. امروز کشور ما به برکت خون شهدا و حرکت در مسیر انقلابی عزت قرار گرفته است.

به خاطر زحمت و کار جهادی امثال شهید احمدی روشن که هفته ای چهار پنج بار بین نطنز و کاشان و تهران می‌رفت و می‌آمد. نه یک ماه و دوماه، نه یک سال و دوسال؛ هشت سال کارش همین بود. ساعت چهار صبح می‌نشست توی ماشین و راه می‌افتاد. گاهی وقت‌ها تازه ساعت یازده شب جلسه اش شروع می‌شد. بعد از آن راه می‌افتاد و می‌آمد سمت تهران، هفت صبح توی تهران جلسه داشت. خستگی نمی‌شناخت. به قول بچه‌ها لودری کار می‌کرد. یک بار حساب کردم، مصطفی شاید این مدت بیشتر از پانصد هزار کیلومتر رفته و آمده؛ ده برابر دور کمره‌ی زمین.

شهدا این طور پر تلاش بودند بعد از مجروحیت شهید خرازی دکتر چهل و پنج روز بهش استراحت داده بود. آوردیمش خونه. عصر نشده گفت: بابا حوصلم سر رفته...! گفتم چی کار کنم بابا. گفت: منو ببر سپاه. بچه‌ها رو ببینم. بردمش، تا ده شب ازش خبری نشد. ، ساعت ده تلفن کرد گفت: من اهواز بی‌زحمت دارو هام رو بده یکی بیاره...!<sup>۱۸۱</sup>

۱۸۰ حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۶۳، به نقل از مقتل خوارزمی .

۱۸۱ <http://www.abrobad.net/fa-ir/Article/Details>

زمانی در این کشور وزیر و وکیل و پادشاه توسط خارجی‌ها انتخاب می‌شد؛ ذلت تا این حد. البته مردم ما برای این عزت بهای زیادی پرداخت کرده‌اند؛ سختی‌های دوران انقلاب، مشکلات دوران جنگ. الآن هم در آخرین جنگ علیه مردم ایران یعنی همان جنگ اقتصادی دشمن آخرین تلاش‌های خودش را دارد انجام می‌دهد. اگر ما کاسه‌گذاری دیپلماسی به دست گرفتیم همان اتفاقی می‌افتد که در ۶ سال گذشته افتاد. ابتدای مذاکرات باید تحلیل می‌کردیم که مذاکره با دشمن کمکی به سفره مردم نمی‌کند؛ اما عده‌ای با تهمت زدن و انگ چسباندن مثل تندرو و جنگ‌طلب و دلواپس سعی در مدیریت افکار عمومی داشتند؛ اما امروز صحبت از تحلیل نیست، صحبت از تجربه است. بله مذاکره راحت‌تر است از مقاومت اما مذاکره با دشمنی که به هیچ‌یک از آداب مذاکره پایبند نیست آب در هاون کوبیدن است. امروز بزرگ‌ترین طرفداران مذاکره هم معتقدند بهترین راه حل مشکلات مقاومت است و مذاکره فایده‌ای ندارد.

## «رفتارسازی»

برای گذشتن از این مرحله هم باید استقامت کرد؛ البته استقامت فعال و نه منفعل. برای این کار سه قدم اساسی باید توسط مردم برداشته بشود.

### • ۱- قدم اول انتخاب مسئولان کاری و جهادگر به جای مسئولان نجومی بگیر و خودخواه.

در روایت است «الناس علی دین ملوکهم»<sup>۱۸۲</sup> در روایت دیگر آمده است: مردم به سیاستمداران‌شان بیشتر شبیه هستند تا به پدر و مادرانشان. وقتی مسئولان جامعه راحت طلب شدند فرهنگ راحت‌طلبی را در جامعه نهادینه می‌کنند. مسئول اشرافی حال و حوصله کار کردن ندارد.

مردم در انتخابات باید دقت کنند فریب شعارهای بعضی کاندیداها را نخورند. مردم از روی شعار کاندیداها می‌توانند



بفهمند کدام کاندیدا راحت طلب است. به کاندیدایی که به جای شعار و برنامه اشتغال و کار وعده افزایش یارانه می‌دهد باید شک کرد. به کاندیدایی که به جای شعار مقاومت و تلاش، وعده مذاکره و انفعال می‌دهد باید شک کرد. به مسئولی که بچه‌هایش خارج کشور در حال خوش‌گذرانی هستند و خودش تابعیت دوگانه دارد امیدی برای کار و تلاش نیست. هم رزم شهید حسن باقری می‌گوید داشتیم برای نماز ظهر وضو می‌گرفتم، دستی به شانه ام زد. سلام و علیک کردیم. نگاهی به آسمان کرد و گفت: «علی! حیفه تا موقعی که جنگه شهید نشیم. معلوم نیست بعد از جنگ وضع چی بشه. باید یه کاری بکنیم.»

گفت «دوتا کار؛ اول خلوص، دوم سعی و تلاش»<sup>۱۸۳</sup>

وقتی شهید مدرس بودجه سال ۱۳۰۶ را می‌نگرد که در آن مبلغی برای اضافه‌حقوق نمایندگان مجلس، که خود نیز از آن قبیله بود، اختصاص داده‌اند، بحث ولایت و وکالت را مطرح می‌سازد و با آن بحث، مخالفت خود را اعلام می‌نماید. او می‌گوید: «گمان می‌کنم ما که آمده‌ایم اینجا، می‌گوییم وکیلیم؛ ولی نیستیم. ولی آن کسی است که آنچه خودش مستقلاً صلاح می‌داند اجرا کند. وکیل این است که نظر موکلین را بداند. بنده از تمام موکلین خودم که سی‌کرور باشند، یکی را نمی‌دانم که راضی باشد حقوقتان را ۳۰۰ تومان بکنیم. چرا؟ برای آنکه ندارند... ندارند... فقیرند... بی‌چیزند»<sup>۱۸۴</sup>.

## • ۲- قدم دوم رونق تولید داخلی با خرید کالای ایرانی و نخریدن کالای قاچاق

وقتی مردم کالای ایرانی می‌خرند کارگر ایرانی رخصت و فرصت برای کار و تلاش پیدا می‌کند.

یکی از مسائلی که همواره اقتصاد کشورهای در حال توسعه را تهدید می‌کند قاچاق کالای خارجی است. شکست شرکت‌های تولیدکننده محصولات داخلی باعث بیکاری کارگران می‌شود. وارد شدن فشارهای سنگین اقتصادی بر قشرهای آسیب‌پذیر و تحقق نیافتن برنامه‌های اقتصادی و سیاسی و طرح‌های توسعه اقتصادی از دیگر زیان‌های ورود قاچاق کالا خواهد بود.

امام صادق (ع) در حدیثی می‌فرماید: «امیرالمؤمنین امام علی (ع) همواره می‌فرمودند: مادامی‌که این امت لباس بیگانه نپوشند و از غذاهای آنان استفاده نکنند همواره در خیر خواهند بود و هنگامی که چنین کنند، خداوند آنان را ذلیل خواهد کرد».<sup>۱۸۵</sup>

شاید یکی از دلایل ذلتی که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند همین است که وقتی لباس و غذای خارجی مصرف شد مجال کار برای کارگر داخلی نیست. او بیکار می‌شود و بیکاری یعنی ذلت و عقب‌افتادگی.

مصرف کالاهای خارجی و قاچاق به اقتصاد داخلی کشور ضربه وارد می‌کند. شهید آیت‌الله مدرس بسیار مقید به مصرف تولیدات داخلی و حمایت از تولیدکنندگان داخلی بودند؛ به ایشان ایراد می‌گیرند که چرا عبای کرباسی (نوعی پارچه درشت‌بافت و سنگین) می‌پوشید و عبای بهتری استفاده نمی‌کنید، ایشان می‌گویند هر زمانی که ایرانی عبای بهتری درست کرد، من از همان عبای استفاده می‌کنم. شهید مدرس بر توجه به تولید داخلی و استفاده از کالای داخل تأکید داشت. این شهید بزرگوار لباس، کفش، عبا و عمامه‌اش از تولید داخل بود؛ دیدگاهی اقتصادی ایشان این بود که باید پایبند به قدرت اقتصادی خودمان باشیم و به هیچ‌عنوان به بیگانگان وابسته نباشیم. این موضوع در شرایط جامعه ما بسیار کاربرد دارد. باید تلاش کنیم پیرو ایشان باشیم و سعی کنیم کالای ایرانی استفاده کنیم و تولیدکنندگان هم کالاهای خوب و باکیفیتی را به



مردم عرضه کنند که جای سؤال و شبهه نباشد.<sup>۱۸۶</sup>

### « ذکر مصیبت

دوای درد عالم یا حسین است  
 شفای روح آدم یا حسین است  
 به لوح آفرینش با خط نور  
 نوشته اسم اعظم یا حسین است  
 اگر باشد تمام عمر یک دم  
 همان یک دم مرا، دم یا حسین است  
 اگر بر مرده جان بخشد عجب نیست  
 دم عیسی بن مریم یا حسین است  
 پس از ذکر خداوند تعالی  
 ز هر ذکری مقدّم یا حسین است  
 نجات اهل محشر، روز محشر  
 خموشی جهنم یا حسین است  
 به یاد آن لب عطشان هماره  
 صدای آب زمزم یا حسین است  
 نوار قلب کل سینه زن‌ها  
 نفس‌های محزّم یا حسین است  
 درون سینه آهم یا ابالفضل  
 به صورت، نقش اشکم یا حسین است  
 نسیم نینوا، پیک شهادت  
 صدای کربلا هم یا حسین است  
 کتاب «نخل میثم» را بخوانید

تمام نخل میثم یا حسین است<sup>۱۸۷</sup>  
 زمان ریاست جمهوری حضرت آقا، وقتی ایشان قصد خروج  
 از دفتر داشتند، نزدیک دفتر سرو صدا می اومد. ایستادند،  
 چند متر آن ور تر محافظ‌ها جلو پسر بچه‌ای را گرفتند؛ نوجوون  
 ۱۳ ساله‌ای که فریاد میزنه: آقای رئیس جمهور! آقای خامنه‌ای!  
 آقا پرسیدند: قصه چیه؟! گفتند: از اردبیل اومده؛ با التماس  
 خودشو رسونده اینجا. تا الآن می‌گفت: میخواد شما رو از دور  
 ببینه؛ اما الآن می‌گه: میخوام یک چیزی هم به ایشون بگم.

۱۸۶ مزینانی، سید محمد صادق، سرگذشت، افکار و آثار آیت‌الله شهید سید حسن مدرس.  
 ۱۸۷ استاد حاج غلامرضا سازگار.

آقا فرمودند: بذارید بیاد جلو، دوان دوان آمد پیش آقا، با صورت سرخ، غرق اشک.

آقا فرمودند: بفرمایید ... خوش آمدید ... ساکت بود چیزی نمی‌گفت، آقا پرسیدند: سمت چیه؟ گفت: آقا من مرحتم؛ از اردبیل آمدم.

- بفرمایید.

: من آمدم به خواهش کنم از شما.

- جانم. خواهشتو بگو.

: آگه میشه به منبریا، به مداحا بگید روضه قاسم نخونن. - چرا؟! -

بغضش ترکید؛ شروع کرد گریه کردن، بریده‌بریده حرفاشو شروع کرد: حضرت قاسم ۱۳ سال داشت رفت شهید شد منم ۱۳ سالمه؛ اما الان میگن ۱۳ ساله‌ها رو جبهه نمیفرستن، آگه جنگ برای ۱۳ ساله‌ها بده بگید دیگه روضه قاسم نخونن ... آقا این شوق را که دیدند دستور دادند: هماهنگ کنید بره جبهه. آخر سر هم گفتند: پسر ما هم دعا کن. رفت جبهه، به آرزویش رسید.

مرحمت بالا زاده با روضه قاسم اجازه شو گرفت. ما که این کاره نیستیم، خودمون میدونیم تو به رومون نیاز؛ اما امشب ما هم شاید با روضه یتیم کربلا تونستیم برات شهادت بگیریم. آی نوجوونا! امشب شب کریم اهل بیت، صاحب مجلس امام حسنه، کم نخواه؛ کربلا بخواه، شهادت بخواه، امام حسن خیلی آقاست. ما تازه امشب غیر از شهادت زیارت اربعینمان هم هنوز گیره.

کربلای حسین رفتن را از سر سفره حسن دادند...

این نوجوون ۱۳ ساله، رحمت بالا زاده به شهادت رسید، یک نوجوون هم کربلا بود، چه غوغایی به پا کرد، شب عاشورا امام حسین فرمودند: «تَفَرَّقُوا...» برید ... همتون برید ... یکی یکی بنی هاشم، اصحاب بلند شدند حرفاشونو زدن و دل زینب رو قرص کردند ... یک نفر نشسته بود بین اصحاب امام حسین، هی سرش رو بالا می‌آورد، عمو منم ببین!... عمو!...



شما شده.

«بَيْنَ أَنَسٍ لِأَسْقُوا صَوْبَ الْمَزْنِ» بین مردمی اسیر شده که  
خدا کنه هیچ وقت از آب بارون نخورن.  
آب رو بستید؟! عموم تشنه است.  
بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید

خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا ...  
رفت میدان. جنگ نمایانی کرد. تعدادی را به درک واصل کرد.  
اون ملعون وقتی این جوری دید «شَدَّ عَلَيْهِ ...» بهش حمله ور  
شد. من نمیخوام بگم اینجا چه اتفاقی افتاد... «فَصَاحَ يَا عَمَّاهُ»  
صدا زد عمو «وَأَنْجَلَتِ الْعَبْرَةُ» راوی میگه: گرد و غبار شده بود،  
یه وقت دیدم گرد و غبار خوابید «فَإِذَا بِالْحُسَيْنِ (ع) قَائِمٌ عَلَى  
رَأْسِ الْعَلَامِ...» دیدم آقا بالای سر این نوجوون ایستاده ... «وَهُوَ  
يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ...» قاسم هی داره پاشو به زمین میکشه...  
تو که این گونه روی خاک ز هم واشده ای

وای بر من که دچار غم عظمای شده ای  
دیشب از طعم خوش مرگ و غسل می گفתי  
ظهر امروز در این معرکه معنا شده ای

بی زره رفتی و از هر طرفی سنگ زدند  
که چنین سرخ ترین لاله صحرا شده ای  
هرکسی از تن صدپاره تو سهمی برد  
در کریمی خودت وارث بابا شده ای  
سم مرکب همه جای بدنت را له کرد  
بی سبب نیست اگر در هم شن ها شده ای  
استخوان قفس سینه تو خرد شده  
تازه حالا نوه حضرت زهرا شده ای  
بردنت تا دم خیمه چقدر سخت شده!

باورم نیست چرا هم قد سقا شده ای<sup>۱۸۸</sup>



# بایسته‌الهدایا

شب هفتم:

ثمرات نگاه زیبا

(امید به زندگی و حرکت به سوی پیشرفت و موفقیت)

## شب هفتم: ثمرات نگاه زیبا (امید به زندگی و حرکت به سوی پیشرفت و موفقیت)

### « انگیزه سازی

نقل می‌کنند: حضرت عیسی (ع) در جایی نشسته بودند<sup>۱۸۹</sup>، حضرت پیرمردی را دیدند که با بیل و کلنگ به کندن زمین مشغول بود و با این سن با زحمت کار می‌کرد. حضرت مسیح (ع) به پیشگاه خدا عرضه داشتند: خدایا امید و آرزو را از او بگیر، ناگهان پیرمرد بیل را به کناری انداخت و روی زمین دراز کشید و خوابید. کمی بعد حضرت مسیح (ع) مجدداً عرض کرد: بارالها امید و آرزو را به او برگردان. ناگهان دیدند پیرمرد برخاست و دوباره مشغول فعالیت و کار شد. حضرت مسیح (ع) رفتند نزد این پیرمرد که داشت عرق می‌ریخت و کار می‌کرد. سؤال کردند: من دو حال مختلف از تو دیدم، یک بار بیل را به کناری افکندی و روی زمین خوابیدی، اما در مرحله دوم برخاستی و مشغول کار شدی. قضیه چیست؟ پیرمرد جواب داد: در مرتبه اول همین‌طور که کار می‌کردم با خودم فکر کردم من دیگر پیر و ناتوان شده‌ام، دیگر از من گذشته این همه کار، چرا این همه به خودم زحمت بدهم و تلاش کنم؟ به خاطر همین بیل را کناری انداختم و خوابیدم. ولی چیزی نگذشت فکری به ذهنم خطور کرد که از کجا معلوم که سال‌های زیادی زنده نباشم؟ انسان تا زنده است باید برای خودش و خانواده‌اش تلاش کند، بلند شدم بیل را برداشتم و مشغول کار شدم.

حقیقتاً دید عوض بشود رفتار عوض می‌شود. یکی از ثمرات زاویه دید درست، امید به زندگی و نشاط برای عبور از مشکلات زندگی است. امید یعنی چه؟ لغت‌نامه معین می‌نویسد: امید یعنی آرزو و چشمداشت. به زبان عامیانه امید انتظار برای

۱۸۹ تنبیه الخواطر: بینما عیسی بن مریم (ع) جالبس و شیخ یعمل بمشحاة و یتبیر به الأرض، فقال عیسی (ع): اللّهُمَّ انزعْ عنه الأمل. فَوَضَعَ الشَّيْخُ المِشْحَاةَ وَاضْطَجَعَ، فَلَبِثَ سَاعَةً فَقَالَ عیسی (ع): اللّهُمَّ ارْزُدْ إِلَیْهِ الأملَ، فَقَامَ فَجَعَلَ یَعْمَلُ. بحار، ج ۱۴، ص ۳۲۹.



چیزهای خوب و خوشایند است.

## « اقناع اندیشه

امید به زندگی حیات می‌بخشد و ناامیدی زندگی را تبدیل به مردگی و کسلی و توقف می‌کند. مولانا امیرالمؤمنین (ع) چقدر دقیق می‌فرمایند: «قَتَلَ الْقُنُوطُ صَاحِبَهُ»<sup>۱۹۰</sup> نومیدی، صاحب خود را می‌کشد. امید چنین نقشی دارد. همین که امید در دل انسان به وجود می‌آید حتی مرگ کنار هم می‌رود. حتی حیوانات هم اگر امید را از ایشان بگیري نابود می‌شوند و اگر به ایشان امید بدهی تلاششان برای ادامه زندگی باورنکردنی می‌شود.

دانشمندان در یک آزمایش حیرت‌انگیز به نقش امید در افزایش توانایی موجودات در مقابله با مشکلات و پایداری آنان در برابر فشارهای شدید روانی و عصبی و مشکلات پی بردند. آزمایشی هست به نام FST یا شنای اجباری که معروف به آزمایش سنجش افسردگی است. در راستای این نوع آزمایش، دانشمندان آزمایشی ترتیب دادند که در آن تعدادی موش را به دو دسته مساوی تقسیم کردند. ابتدا دسته اول را درون ظرف آبی رها کردند به طوری که مجبور باشند برای جلوگیری از غرق شدن خود دائماً دست و پا بزنند تا زمانی که به علت خستگی دست از تلاش برداشته و غرق شوند. اولین موش ۱۷ دقیقه پس از به آب افتادن توانایی دست و پا زدن خود را از دست داده و غرق شد. بقیه موش‌ها هم یکی پس از دیگری چند دقیقه بعد به همین ترتیب به قعر آب فرو رفتند. بعد این آزمایش را با دسته دوم تکرار کردند با این تفاوت که قبل از زمان غرق شدن اولین موش در آزمایش قبلی یعنی ۱۷ دقیقه، آب ظرف را تخلیه کرده و موش‌ها از غرق شدن نجات پیدا کردند، آنها را به محل خود برگرداندند. مدتی بعد این آزمایش را با همین دسته تکرار کردند. این مدت استراحت طوری تنظیم شده بود که موش‌ها ضمن رفع خستگی آزمایش قبل، خاطره تجربه گذشته را فراموش نکرده باشند. پس از به آب انداختن دوباره آنها زمان



را اندازه گرفتند نتیجه غیرمنتظره بود. اولین موش پس از ۲۶ ساعت (و نه دقیقه) دست از تلاش برداشت! به عبارت دیگر توانایی مقابله آنان به علت تجربه امیدبخش قبلی به نحو چشمگیری (از نظر زمانی حدود ۱۰۰ برابر) افزایش پیدا کرد.<sup>۱۹۱</sup> امیدواری تلاش را افزایش می‌دهد و اگر از بین برود حقیقتاً به قول امیرالمؤمنین (ع) انسان را می‌کشد و نابود می‌کند. «فی القُوطِ التَّفریطُ»<sup>۱۹۲</sup> نومی‌دی، باعث کوتاهی در عمل می‌شود، باعث توقف می‌شود. امید نباشد مادر فرزندش را شیر نمی‌دهد. اشرف مخلوقات حضرت محمد مصطفی | می‌فرمایند: «امید و آرزو برای امت من رحمت است. اگر امید و آرزو نمی‌بود هیچ مادری فرزندش را شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی نهالی نمی‌کاشت».<sup>۱۹۳</sup>

## « پرورش احساس

امید نباشد کسی حرکت نمی‌کند، رشد نمی‌کند، پیشرفتی نخواهد بود و از آن بدتر، افسردگی جامعه را از درون می‌پاشد. نگاهی به دور و بر خود بیندازیم خواهیم دید افسردگی در دنیا چه می‌کند. از سال ۲۰۱۵ سازمان جهانی بهداشت یکی از مهم‌ترین رسالت‌های خود را مبارزه با افسردگی قرار داده، چرا؟ چون از پرهزینه‌ترین بیماری‌های دنیاست. از نظر اجتماعی عامل رکود و شکست و عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی و علمی و ... است و از نظر فردی شخص را تبدیل به يك انسان منزوی و گوشه‌گیر و پراز غم و احساس شکست می‌کند و سرانجامش هم خودکشی و مرگ بی‌عزت است. مسئله افسردگی به قدری مهم است که سازمان جهانی بهداشت، در سال ۲۰۱۷ هدف خودش را به طور خاص افسردگی قرار داد. تخمین‌ها نشان می‌دهد در حال حاضر حدود ۳۵۰ میلیون نفر در جهان مبتلا به افسردگی اساسی هستند.<sup>۱۹۴</sup> هر جا امید کمتر، افسردگی

۱۹۱ معروف به آزمایش امید .

۱۹۲ بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۱۱ .

۱۹۳ بحار، ج ۷۴، ص ۱۷۲ .

۱۹۴ بیا در مورد افسردگی حرف بنزیم (کتاب ویژه کارشناسان سلامت روان) ص ۳۸ .

بیشتر. در ایران چطور؟ سید حسن هاشمی وزیر بهداشت در زمان وزارتش گفت: آمارهای وزارت بهداشت نشان می‌دهد که شیوع افسردگی در ایران حدود ۷/۱۲ درصد است؛ یعنی حدود ۱۰ میلیون افسرده.<sup>۱۹۵</sup> افسردگی یعنی مرگ تدریجی و آب شدن لحظه به لحظه. خدا برای هیچ کسی و هیچ خانواده‌ای نخواهد. (دست هاتون را در خونه خدا بالا بیارید توی مجلس سیدالشهدا (ع) دعا کنیم) الهی این بیماری در هیچ خانواده‌ای نباشد، اگر هم هست خدا را قسم می‌دهیم به تربت سیدالشهدا همه را شفا و سلامتی عنایت بفرماید.

اما درد اینجا عمیق‌تر می‌شود که مردن از افسردگی با مردن بر اثر هر بیماری دیگری متفاوت است. تفاوتش، در عزت در مرگ است، کسی که با بیماری از دنیا می‌رود همه زیر تابوتش را می‌گیرند، به خانواده‌اش تسلیت می‌گویند و ابراز همدردی می‌کنند، غم خانواده‌اش سبک می‌شود؛ اما مرگ با افسردگی غالباً خودکشی است که هم خفت در دنیا و هم نابودی آخرت را در پی دارد. البته هیچ دردی نیست که خدا درمانش را نگذاشته باشد فقط باید آن را کشف کرد. درمان افسردگی چیست؟ چگونه انسان‌ها را به زندگی برگردانیم؟ گنج درمانگر يك کلمه است: امید. امید که باشد نه رکود و توقف و عقب‌ماندگی اجتماعی و ملی و اقتصادی و علمی و ... خواهد بود و نه بن‌بستی که ما را به افسردگی بکشاند. شاه‌کلید تمام قفل‌های زندگی امید است. شخصی است به نام «حاتم اصم». حاتم اصم از زاهدان و عارفان وارسته عصر خود بود و با همه موقعیتی که در میان مردم داشت از نظر معیشت در کمال سختی و دشواری زندگی می‌کرد، ولی امید و توکل فوق‌العاده‌ای به حضرت حق داشت. شبی با دوستانش، سخن از حج و زیارت کعبه به میان آوردند، شوق زیارت و عشق به کعبه و رفتن به محلی که پیامبران خدا در آنجا پیشانی عبادت به خاک ساییده بودند، قلبش را دریایی از اشتیاق کرد.

وقتی به خانه برگشت، زن و فرزندان را مورد خطاب قرار





داد: اگر شما با من موافقت کنید من به زیارت خانه محبوب مشرف شوم و در آنجا شما را دعا کنم. همسرش گفت: تو با این فقر و تهی‌دستی و گرفتاری و عائله چگونه بر خود و ما روا می‌داری که به زیارت کعبه روی؟ این زیارت بر کسی واجب است که ثروتمند و توانا باشد. فرزندانش گفتار مادرشان را تصدیق کردند، مگر دختر کوچکش که با شیرین‌زبانی خاص خودش گفت: چه مانعی دارد اگر به پدرم اجازه بدهید عازم این سفر شود؟ بگذارید هر جا می‌خواهد برود، روزی بخش ما خداست و پدر وسیله و واسطه این روزی است، خدای توانا می‌تواند روزی ما را از راه دیگر و به وسیله‌ای غیر پدر به ما برساند. مگر شما به فضل خدا امید ندارید؟ همه از گفته دختر هوشیار، متوجه حقیقت شدند و اجازه دادند پدرشان به زیارت خانه حق برود. حاتم، بسیار خوشحال شد و اسباب سفر آماده کرد و با کاروان حاجیان عازم زیارت شد. همسایگان وقتی از رفتن حاتم و علت رفتنش که گفتار دختر بود خبردار شدند به دیدن دختر آمدند و زبان به ملامتش گشودند که چرا با این فقر و تهی‌دستی اجازه دادی به سفر رود، این سفر چند ماه به طول می‌انجامد، بگو در این مدت طولانی مخارج خود را چگونه تأمین خواهید کرد؟ خانواده حاتم هم زبان به طعنه گشودند و دختر کوچک خانواده را در معرض تیر ملامت قرار دادند و گفتند: اگر تو لب از سخن بسته بودی و زبانت را حفظ می‌کردی ما اجازه سفر به او نمی‌دادیم.

دختر، بسیار محزون و غمگین شد و از شدت غم و اندوه اشک‌های خالصش به صورت بی‌گنااهش ریخت و در آن حال ملوکوتی و عرشی دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! اینان به احسان و کرم تو عادت کرده‌اند و همیشه از خوان نعمت تو بهره‌مند بودند، آنان را تنها مگذار و مرا هم نزد آنان شرمسار و ناامید مکن.

در حالی که جمع خانواده متحیر و مبہوت بودند و فکر می‌کردند که از کجا هزینه‌ای برای گذران امور زندگی به دست آورند، ناگهان حاکم شهر که از شکار برمی‌گشت و تشنگی

شدید او را در سختی انداخته بود، عده‌ای را به در خانه آن فقیران نیازمند فرستاد تا برای او آب بیاورند.

آنان در زدند، همسر حاتم پشت در آمد و گفت: کیستید و چه کار دارید؟ گفتند: حاکم اینجا ایستاده و از شما ظرفی آب می‌خواهد. زن با حالت بهت به آسمان نگریست و گفت: پروردگارا! ما دیشب گرسنه به سر بردیم و امروز حاکم منطقه به ما محتاج شده و از ما آب می‌خواهد! سپس ظرفی را پر از آب کرد و نزد امیر آورد و از اینکه ظرف، ظرفی سفالین است عذرخواهی نمود.

امیر از همراهان پرسید: اینجا منزل کیست؟ گفتند: حاتم اصم که یکی از زاهدان و عارفان وارسته است، شنیده‌ایم او به سفر رفته و خانواده‌اش در کمال سختی به سر می‌برند. حاکم گفت: ما به اینان زحمت دادیم، از مرّوت دور است که امثال ما به این مستمندان زحمت دهند و بارشان را بر دوش ایشان بگذارند. این بگفت و کمر بند زرّین خود را باز کرد و به داخل منزل انداخت و به همراهانش گفت: هرکس مرا دوست دارد کمر بندش را به این منزل اندازد. همه همراهان کمر بندهای زرّین خود را باز کرده به درون منزل انداختند. هنگامی که می‌خواستند برگردند حاکم گفت: درود خدا بر شما باد، هم اکنون وزیر من قیمت کمر بندها را می‌آورد و آنها را می‌برد. چیزی فاصله نشد که وزیر پول کمر بندها را آورد و تحویل همسر حاتم داد و کمر بندها را گرفت و برد! وقتی دخترک این جریان را دید، شروع به گریه کرد. به او گفتند: باید شادمان باشی نه گریان، چون خدای مهربان پرتوی از لطفش را به ما نشان داد و چنین گشایشی در زندگی ما ایجاد کرد. دخترک گفت: گریه‌ام برای این است که ما دیشب گرسنه سر به بالین نهادیم و امروز مخلوقی به ما نظر انداخت و ما را بی‌نیاز ساخت، پس وقتی خدای مهربان به ما نظر اندازد آن نظر چه خواهد کرد؟ بعد برای پدرش این‌گونه دعا کرد: پروردگارا! همین‌طور که به ما مرحمت کردی و مشکلمان را حل کردی، به سوی پدرمان هم نظری انداز و کمکش کن. پدرم گناه دارد پای پیاده است و دست خالی و آرزومند.



حاتم هم در حالی با کاروان به سوی حج می‌رفت که کسی در کاروان فقیرتر از او نبود، نه مرکبی داشت که بر آن سوار شود، نه توشه قابل توجهی که سفر را با آن به راحتی طی کند، کسانی که در کاروان او را می‌شناختند کمک ناچیزی به او می‌کردند، ولی خدا کسی را به غیر خودش محتاج نکند.

شبی امیرالحاج به درد شدیدی گرفتار شد. طبیب قافله را آوردند ولی از معالجه‌اش عاجز شد، امیر گفت: آیا در میان قافله انسان اهل دلی هست تا برای من دعا کند، شاید به دعای او از این بلا نجات پیدا کنم؟ گفتند: بله، حاتم اصم. امیر گفت: هرچه زودتر او را حاضر کنید. غلامان دویدند و او را نزد امیر آوردند. حاتم سلام کرد و کنار بستر امیر برای شفای امیر دست به دعا برداشت. از برکت دعایش امیر بهبود یافت، به این خاطر مورد توجه امیر قرار گرفت، پس دستور داد مرکبی به او بدهند و مخارجش را تا برگشت از سفر حج به عهده گرفت.

حاتم از امیر سپاسگزاری کرد و آن شب با حالی خاص با خدای مهربان به راز و نیاز پرداخت، چون به بستر خواب رفت و خوابش برد در عالم خواب شنید گوینده‌ای می‌گوید: ای حاتم! کسی که به ما امید داشته باشد و رفتارهایش را برای ما اصلاح کند و بر ما اعتماد داشته باشد، ما هم لطف خود را شامل حال او می‌کنیم، نگران همسر و فرزندان نباش، ما وسیله معاش آنان را فراهم آوردیم. چون از خواب برخاست حمد و ثنای الهی را بجا آورد و از این همه عنایت حق شگفت‌زده شد.

وقتی حاتم از سفر برگشت، فرزندان‌ش به استقبالش آمدند و از دیدن او خوشحالی می‌کردند، ولی او از همه بیشتر به دختر خردسالش محبت ورزید و او را در آغوش گرفت و بوسید و گفت: چه بسا کوچک‌های ظاهری که در باطن بزرگان اجتماع‌اند، خدا به بزرگ‌تر شما از نظر سن توجه نمی‌کند، بلکه به آنکه معرفتش در حق او بیشتر است نظر دارد، پس بر شما باد به معرفت خدا و امید و اعتماد بر او، زیرا کسی که بر او امید و توکل کند خداوند متعال تنهایش نمی‌گذارد.<sup>۱۹۶</sup> در اوج مشکلات، امید

حاتم و دخترش آنها را نجات داد.  
چه کنیم که همیشه حتی در اوج سختی‌ها امید در زندگی ما  
موج بزند؟

## « رفتارسازی

اولین کار اینکه امیدت را پیدا کن و بعد آن را تقویت کن و بعد از تقویت امیدت گام نهایی را بردار؛ یعنی کاری کن که حتی اگر تمام دارایی‌هایی که روی آنها حساب می‌کردی هم از بین رفت یا اگر صخره‌هایی از مشکلات جلوی پایت افتاد باز هم امیدت از بین نرود؛ به این می‌گوییم بیمه کردن امید.  
اول، امیدمان را پیدا کنیم.

چطور می‌شود امید پیدا کرد؟ خداوند حکیم در سوره مبارکه ضحی می‌فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»<sup>۱۹۷</sup> دارایی‌هایت را ببین. دیدن نیمه خالی لیوان، افرادی را در کام یأس و افسردگی فرو برده است. تو نیمه پر لیوان را هم ببین. چون این بحث خیلی مهم است توضیحات بیشتر بماند برای شب عاشورا، ان شاء الله.

خب، گام دوم که قرار است امید ما را تقویت کند چیست؟ یک راهکار خیلی عالی. بدون این راهکار حتی اگر تمام دارایی‌هایت را به صف کنی به جایی نمی‌رسی و همان دارایی‌ها را هم خراب می‌کنی. این راهکار در روانشناسی مثبت‌گرا هم بسیار مورد توجه است.

از زبان امیرالمؤمنین (ع) بشنویم؛ حضرت می‌فرماید: «فَمَا خُلِقَ امْرُؤٌ عَبَثًا فَيَلْهُو، وَلَا تُرِكَ سُدًى فَيَلْغَوْا!»<sup>۱۹۸</sup> ای مردم! هیچ‌کس عبث آفریده نشده است، تا به سرگرمی و غفلت گذراند و مهمل رها نشده است تا بیهودگی کند».

یعنی ای انسان بدون هدف و بیهوده آفریده نشده‌ای تا بی‌هدف زندگی کنی و هر روز از این شاخه به آن شاخه بپری. اگر هدف نداشته باشی احساس پوچی و بیهودگی و ناامیدی

۱۹۷ سوره ضحی آیه ۱۱.

۱۹۸ نهج البلاغه، حکمت ۳۷۰؛ منتخب میزان الحکمه، ص ۵۴.



می‌کنی؛ پس برای کارهای هدفی انتخاب کن. اگر دقت کرده باشی بعضی برای از خواب بیدار شدن یا برای سرکار رفتن یا درس خواندن انگیزه‌ای ندارند؛ امید و احساسی برای ادامه زندگی ندارند، چرا؟ چون هدف ندارند.

پژوهشی در دانشگاه هاروارد بر روی تعدادی از فارغ‌التحصیلان نکته مطلب مهم و شگفت‌انگیزی را نشان می‌دهد. در این پژوهش از حدود ۱۰۰ نفر پرسیدند آیا اهدافشان تعریف شده، مشخص، شفاف و تدوین شده است یا خیر؟ یعنی هدفی دارید یا نه؟ فقط سه نفر آنها پاسخ مثبت دادند. دانشمندان این دانشگاه این مطلب را ثبت کردند و ۲۰ سال بعد پیگیر شدند. از میان آن صد نفر که فارغ‌التحصیل شدند و مدرک گرفتند چه کسانی در زندگی موفق‌تر بودند؟ فقط سه نفر در حیطه کاری خود موفق‌ترین بودند و از امکانات مالی و معنوی، بیشترین برخورداری را داشتند و آنها، همان سه نفری بودند که ۲۰ سال پیش برای زندگی خود اهدافی را انتخاب کرده بودند.<sup>۱۹۹</sup>

حقیقتاً انتخاب هدف علاوه بر اینکه اصلی مهم در موفقیت است، انسان را همواره برای رسیدن به هدف امیدوار و فعال و بانشاط نگه می‌دارد چون به انسان بهانه‌ای قوی برای حرکت می‌دهد.

بیا بید در این جلسه سیدالشهدا (ع) کمی روی هدف‌هایمان فکر کنیم؛ البته هدف‌های قابل‌دسترس. مثلاً چند سؤال از خودمان بپرسیم؛ در تحصیل و علم چه برنامه و هدفی داریم؟ قرار است به کجا برسیم؟ در مسئله اقتصادی، در مسائل خانواده، برنامه و هدف ما چیست؟

وقتی اهدافمان را انتخاب کردیم در مسیر رسیدن به آنها انگیزه و امید حرکت و تلاش پیدا می‌کنیم. به صورت خیلی خاص کمی روی هدف و برنامه معنوی‌مان تمرکز کنیم. امشب که تشریف بردید منزل همین‌طور که می‌خواهید بخوابید این سؤال را از خود بپرسید: من قرار است در معنویت به کجا برسم؟ یک هدف کوتاه‌مدت، یک هدف میان‌مدت و یک هدف

بلندمدت انتخاب کنیم و بعد سراغ اهلش برویم و برای رسیدن به هرکدام از اهدافمان يك برنامه مناسب بگیریم.

اما شاهکار امید گام سوم است؛ اینکه طوری امیدمان را طرح‌ریزی کنیم که اگر تمام وسایل هم که واسطه امید ما بودند، از بین رفتند ما باز ناامید نشویم. چگونه؟ روانشناسی جدید و مثبت‌گرا می‌گوید با امید می‌شود بسیاری از دردها را درمان کرد اما به خاطر اینکه دلیل امیدی که ایجاد می‌کند مادی است، وقتی به مرز تمام شدن مادیات می‌رسد، امید کم‌کم رنگ می‌بازد. گاهی با بالا رفتن سن که حس می‌کنیم دیگر فرصت جولان دادن‌های مادی‌مان کم می‌شود به‌مرور گرد ناامیدی هم بر زندگی‌مان می‌نشیند. خوب حالا راهکار بیمه کردن امیدمان چیست؟

راهکار فوق‌العاده‌ای وجود دارد که در مهندسی دین غوغا کرده است. راهکاری که در نهضت سیدالشهدا (ع) امید را بیمه می‌کند این است: اهدافمان را با دید الهی انتخاب کنیم. اگر کسی هدفش را با انگیزه الهی انتخاب کند، هرگز به ناامیدی مبتلا نمی‌شود. در آیه ۷۴ سوره مبارکه نساء خداوند متعال می‌فرماید: کسی که در راه خدا برای خدا بجنگد چه کشته شود و چه پیروز، به زودی به او اجر بزرگی خواهیم داد: «وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» یعنی کاری که با انگیزه الهی باشد (برای خدا کار کنی) به هدف مادی بررسی یا نه به هدف الهی رسیده‌ای؛ پس در هر صورت به هدف رسیده‌ای. با به هدف رسیدن ناامیدی دیگر معنی ندارد.

حضرت آیت‌الله سید محمدحسن طهرانی در جلد دوم کتاب مطلع انوار ماجرای جالبی از آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی نقل می‌کنند:

سید جمال‌الدین عالم عجیبی بودند. بچه‌هایش هم از مقام ایشان خبر نداشتند. خیلی آدم توداری بودند. ما خدمت ایشان می‌رسیدیم و از مسائل سلوکی و عرفانی سخنی می‌گفتیم و همین‌که یکی از آقا‌زادگان‌شان می‌خواست وارد اتاق شود فوراً ایشان صحبت را عوض می‌کردند و یک فرع از فروعات را پیش



می‌کشیدند و شروع به بحث در اطراف آن می‌نمودند. ایشان نمونه کامل از کسی بودند که هدف را الهی انتخاب کردند و با تمام مشکلات مالی و جسمی و حوادثی که هر کدام ممکن است بعضی از ما را ناامید کند، خیلی بانشاط و امیدوار به زندگی و برنامه معنوی و علمی خود ادامه می‌دادند. روزی به جهت عیادت بعد از ظهر خدمت ایشان رسیدم، زیرا مرحوم آقا سید جمال مدّتی بود که به بیماری پروستات مبتلا و بستری بودند و از طرفی برای یکی از فرزندان ایشان حادثه مؤلمه‌ای (دردناکی) پیش آمده بود که موجب نگرانی ایشان و اهل منزل شده بود و از طرفی فقر و مضیقه به شدّت اهل خانه را تحت تأثیر قرار داده بود. هنگامی که خدمت ایشان رسیدم دیدم در بستر خوابیده و «صحیفه سجّادیّه» را می‌خوانند و همین‌طور گریه می‌کنند؛ من رفتم و کنار ایشان نشستم و از این وقایعی که برای ایشان پیش آمده بود می‌خواستم ابراز تأسف و تألم کنم که دیدم ایشان صحیفه را بستند و رو کردند به من، فرمودند: «آقا سید محمّد حسین! کسی که عرفان ندارد (عرفان یعنی شناخت حقیقت عالم؛ یعنی شناخت خدا؛ یعنی هر کاری می‌کنی با هدف الهی بکنی) آقا سید محمد حسین! کسی که عرفان ندارد، نه دنیا دارد و نه آخرت! مرا که می‌بینی با این گرفتاری‌ها، خوشم و هیچ احساس ناراحتی و شکوه ابدأ و ابدأ ندارم».<sup>۴۰</sup>

در اوج مشکلات هم ذره‌ای ناامیدی و افسردگی در وجود ایشان نیست.

پس اگر خواستیم امیدمان بیمه بشود و هیچ‌وقت از بین نرود هدف‌ها را الهی انتخاب کنیم. بعضی هدف‌ها هرچند جنس مادی دارد ولی کاملاً با انگیزه الهی است؛ این هدف‌ها هرچند قسمت مادی آن محقق نشود باز ناامیدی در پی ندارد چون هدف معنوی آن محقق شده است. الآن آماده‌اید امید را برای همیشه در زندگی‌مان بیمه کنیم؟ اصلاً قرار نیست کار سختی بکنیم ... امشب قلبمان را بدهیم دست حضرت سیدالشهدا (ع) و نیت کنیم تمام کارهایمان را با نیت و انگیزه

الهی انجام بدهیم. مثلاً خدایا من برای تو سینه زنی می‌کنم حتی اگر عده‌ای با من بد برخورد کنند اصلاً مهم نیست، سرخورده و ناامید نمی‌شوم چون برای تو بوده؛ یا در همسرداری حتی اگر طرف مقابل قدر نداند سرخورده و ناامید نمی‌شوم چون هدف کارم الهی بوده است.

«به هر نقطه‌ای که رسیدید، در واقع به هدف رسیده‌اید. این است که در دیدگاه توحیدی، خسارت و ضرر برای مؤمن اصلاً متصور نیست. فرمود: «مَا لَنَا إِلَّا أَحَدُ الْحُسَيْنَيْنِ»؛<sup>۲۱</sup> یکی از دو بهترین در انتظار ماست؛ یا در این راه کشته می‌شویم، که این بهترین است؛ یا دشمن را از سر راه برمی‌داریم و به مقصود می‌رسیم، که این هم بهترین است. پس در اینجا ضرری وجود ندارد».<sup>۲۲</sup> آقای قرائتی می‌گفتند امام؛ می‌فرمود: ما نمی‌خواهیم پیروز بشویم و نمی‌خواهیم هم شکست بخوریم صدام به ما حمله کرده، دفاع واجب است ما می‌خواهیم به وظیفه‌مان عمل کنیم. پیروز شدیم الحمدلله پیروز نشدیم ...<sup>۲۳</sup> وَمَنْ يَفَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.

تو هدف‌هایت را الهی انتخاب کنی شکست و ناامیدی معنی ندارد در هر حالی به هدفت رسیده‌ای.

حالا يك نمونه کامل از این سه گام در امیدواری را باهم مرور کنیم و بنشینیم سر سفره روضه سیدالشهدا (ع). نمونه کامل امیدواری خود وجود نازنین سیدالشهدا (ع) است. در معانی الاخبار شیخ صدوق، روایت بسیار عجیبی است: روز عاشورا وقتی دشمن حمله می‌آورد، بعضی‌ها نگران می‌شدند، رنگشان می‌پرید. نگاه به چهره امام حسین (ع) کردند همین که نگاه می‌کردند، می‌گفتند: «انْظُرُوا لِأَيِّبَالِي بِالْمَوْتِ»<sup>۲۴</sup> به حسین (ع) نگاه کنید ببینید از مرگ نمی‌ترسد. چقدر آرام است. اصلاً

۲۱ سوره توبه آیه ۵۲: «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ».

۲۲ بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم ۱۳۸۹/۸/۴.

۲۳ برنامه درسهایی از قرآن سال ۷۵ راه خوشبختی ۷ هدف باید بلند و الهی باشد ... ص: ۷ (نرم افزار تبلیغ حجت الاسلام قرائتی).

۲۴ بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۵۴؛ معانی الاخبار، ص ۲۸۸



حضرت ناامید و مضطرب دیده نمی‌شد. رنکش عوض نشده! اول حضرت دارایی‌هایش را می‌بیند و محاسبه می‌کند. در اوج مشکلات اول خدایی را می‌بیند که همیشه پشت و پناهِش است. دومین دارایی حضرت یارانی هستند که می‌شود با آنها به هدف روشن‌گری علیه امپراتوری یزید رسید. سومین دارایی سیدالشهدا (ع) سپاه تبلیغی حضرت بود؛ یعنی سپاه اسرای کربلا؛ سپاه تبلیغی امام سجاد (ع) و حضرت زینب (س).

اما گام دوم، هدف‌گذاری قیام کربلا بود. حضرت در نامه‌ای به برادرشان محمد حنفیه می‌فرمایند: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُسِيرَ بِسَيِّرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)».<sup>۲۵</sup>

هدف‌گذاری من برای حرکت این‌گونه است: اول، رفتارها و افکار امت جدم را اصلاح کنم. دوم، امر به معروف و نهی از منکر کنم. سوم، سیره جدم رسول خدا و پدرم علی بن ابی‌طالب (ع) را زنده کنم. در يك کلام حضرت هدفشان را نجات دین و زمینه‌سازی برای نابودی ظلم و پیروزی نهایی حق قرار دادند. گام سوم انگیزه الهی در هدف‌گذاری حضرت است؛ با اینکه می‌دانند به شهادت می‌رسند اما چون می‌بینند باید برای خدا قیام کنند و برای این اهداف قدم بردارند به میدان می‌آیند. در لحظه حرکت می‌فرمایند: «أَتَى لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا».<sup>۲۶</sup> هدف من دنیا و ظلم و جور در دنیا نیست؛ من برای زنده کردن سنت جدم یعنی دین و یاد خدا قیام می‌کنم.

حضرت دارایی‌شان را می‌دیدند؛ بنابراین به موفقیت امید پیدا می‌کردند و بعد چون هدف محکمی انتخاب کرده بودند يك لحظه هم کوتاهی نکردند، همچنان بانشاط به راهشان ادامه می‌دادند: «انْظُرُوا لِأَيِّبَالِي بِالْمَوْتِ».<sup>۲۷</sup> هر چه به شهادت نزدیک‌تر می‌شدند چهره‌شان برافروخته‌تر می‌شد و چون

۲۵ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ناشر: دار الاضواء، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق. ص ۲۱.

۲۶ همان.

۲۷ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۴؛ معانی الاخبار، ص ۲۸۸.

هدفشان الهی بود حتی از اینکه به ظاهر کشته و اسیر می‌شوند باکی ندارند و دلشان قرص بود که خدا پیروزی نهایی را نصیبشان می‌کند. قضاوت پیروز نهایی نبرد حسین(ع) و یزید لعنه الله علیه با شما. الآن ۲۰ میلیون جمعیت در راه یزید پیاده می‌روند یا حسین؟! برای یزید عالمی به تلاطم می‌آید یا برای حسین(ع)؟!

### « ذکر مصیبت

بیاید امشب کمی از دارایی سیدالشهدا (ع) بیشتر صحبت کنیم. وقتی حضرت فرمودند هر کس می‌خواد بره، ولوله ای شد... خبر اسارت فرزند محمد بن بشیر حضرمی را می‌اورند، حضرت فرمودند: «تو دیگه بیا برو. پسرت را نجات بده». عرض کرد: «ارباب به خدا قسم! من ابداً دست از تو برنمی‌دارم! درندگان بیابان‌ها مرا قطعه‌قطعه کنند اگر دست از تو بردارم. پسرم فدای پسرات حسین، کجا برم؟ من برم دنبال پسرم بعد علی اکبر تو زمین بخوره؟ کجا برم؟» حضرت (ع) چند قطعه لباس قیمتی به او دادند: «حداقل اینها را بده به کسی که بره دنبال فرزندت و آزادش کنه».

کی بودن اینها! حضرت هلشون میده ولی از در خونه حسین نمی‌روند.

منو از اینجا برونی از در خونت نمی‌رم

مثل گدا، می‌آم می‌رم آخرش اینجا می‌میرم

رفقا به دست و پای امام حسین بیفتید که توی این دوره نمونه از در خون‌هش جدا نشیم.

آخرین دارایی حضرت در سربازهایش در کربلا، خیمه‌ها را به آشوب کشانده. تا دید ابی‌عبدالله به خیمه‌ها نزدیک شدند، رباب خوش حال شد. خدایا قربانی منم پذیرفتی. حسین جان بیا به تن همه دارایی‌ات زره قنداقه پوشاندم. سپر و خود نداره. نگران لبای ترک خورده‌ش نباش برای خودش پهلوانیه پسرم. شرمندتم حسین، گلم رمق به بدن نداره حد اقل با گریه برات رجز مردانه بخونه. شنیدید در کربلا حضرت سیدالشهدا و قمر

منیر بنی هاشم با هم برای آب رفتند وقتی حسین حضور  
عباسش را کنارش می‌دید چه احساس غروری داشت. حالا بیا  
احساس غرور حسین را ببین! شاه‌پسرش علی به میدان اومده.  
وای که چه کردند رباب و پسرش در کربلا. در آخرین لحظه چه  
امیدی به حسین دادند. لشکر را به هم ریخت. عمر سعد فریاد  
زد: حرم‌له چکار می‌کنی نمی‌بینی عباس شش ماهه داره لشکر  
را به هم میریزه؟ کاری بکن! یک سه شعبه پهلوان افکن آماده  
کرد. یک دفعه حسین دید پهلوان شش ماهه‌ش داره دست و  
پا میزنه ... هر جا نشستی صدا بزن حسین ...

بس کن رباب نیمه‌ای از شب گذشته است دیگر بخواب  
نیمه‌ای از شب گذشته است

کم خیره شو به نیزه، علی را نشان نده گهواره نیست دست  
خودت را تکان نده

با دسته‌ای بسته مزن چنگ بر رُخْت با ناخن شکسته مزن  
چنگ بر رُخْت

بس کن رباب حرم‌له بیدار می‌شود سهمت دوباره خنده انتظار  
می‌شود

ترسم که نیزه‌دار کمی جابه‌جا شود از روی نیزه رأس عزیزت رها  
شود

یک شب ندیده‌ایم که بی‌غم نیامده دیدی هنوز زخم گلو هم  
نیامده

گرچه امید چشم ترت ناامید شد بس کن رباب یک‌شبه  
مویت سپید شد

پیراهنی که تازه خریدی نشان مده گهواره نیست دست  
خودت را تکان مده

با خنده خواب رفته تماشا نمی‌کند مادر نگفته است و زبان  
وانمی‌کند

بس کن رباب زخم گلو را نشان مده قنداقه نیست، دست  
خودت را تکان مده

دیگر زیادت این غم سنگین نمی‌رود آب خوش از گلوی تو  
پائین نمی‌رود



بس کن ز گریه حال تو بهتر نمی‌شود این گریه‌ها برای تو  
اصغر نمی‌شود

سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص نوشته:

«لَمَّا زَاهَمُ الْحُسَيْنُ (ع) مُصْرِيْنَ عَلَى قَتْلِهِ...» وقتی آقای ما دید  
اینها دست بردار نیستن میخوان بکشنش... «مُصْرِيْنَ عَلَى  
قَتْلِهِ...» اصرار دارند به کشتنش «أَحَدَ الْمُصْحَفِ وَنَشْرَهُ» آقا  
قرآن را برداشت. باز کرد «وَجَعَلَهُ عَلَى رَأْسِهِ» مثل شب‌های قدر  
قرآن را روی سر گذاشت. مقابل لشکر تنها شده بود. دیگه  
کسی نمونده بود.

صدازد: «بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ...» کتاب خدا بین من و شما  
داوری کنه «وَجَدَى مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...» به  
خاطر جدم، به خاطر قرآن به یک سؤال من جواب بدید. «یا  
قَوْمِ! يَمْ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي...؟!» چرا خون منو حلال می‌دونید؟  
در بعضی روایات آمده اینها گفتند:

«مأندری تقول...» ما نمی‌فهمیم چی میگی! اما یه وقت صدای  
گریه علی بلند شد. رباب دیگه بی‌قرار شده، طاقت گریه‌های  
علی رو نداره «فَالْتَفَتَ الْحُسَيْنُ (ع)» آقا متوجه خیمه‌ها شد «فَإِذَا  
بِطِفْلِ لَهُ يَبْكِي غَطْشاً» دید بچه شیرخواره‌ش داره‌های‌های گریه  
میکنه.

من نمیدونم رباب چه حالی داشت ولی هر مادری بود یه  
کم دلش آروم میشد، می‌گفت الان بابا بچه رو میگیره سیراب  
میکنه.

شاید اینجا رباب خوشحال شد. «فَأَخَذَهُ عَلَى يَدِهِ» بچه را روی  
دست بلند کرد صدا زد: «یا قَوْمِ، إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا  
الْظِّفْلَ» اگر به من رحم نمی‌کنید به این طفل رحم کنید. هنوز  
صحبتش تمام نشده بود؛ تیر نگذاشت که جمله به آخر برسد  
«فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ» حمله مهلت نداد، تیر را پرتاب کرد.  
«فَذَبَحَهُ...» گوش تا گوش علی را...

حالا صدا بزن: حسین ...



# حسب الله

شب هشتم:

پیام نگاه زیبا داشت

(متوقع شدن از خدا و مردم و کینه آنها را به دل گرفتن)



: «بابا، اربابت گفت به پدرت بگو شما خوب نوکری بکنید اربابتون اربابی کردن بلده».<sup>۲۰۸</sup>

## « اقناع اندیشه

بعضی مواقع یادمان می‌رود کی نوکر است و کی ارباب، توقعات بیجایی داریم که اگر برآورده نشود کینه به دل می‌گیریم. این پرتوقع بودن همه جا صدق می‌کند؛

چیزی که روبه روی ماست چه شیء باشد، چه بچه، چه خلق خدا، چه ولی خدا، چه نبی خدا، چه خود خدا، اگر انتظارات بی‌جای ما را برآورده نکند از او کینه به دل می‌گیریم.

خداوند متعال در جای جای قرآن کریم، داستان بنی‌اسرائیل را ذکر کرده است تا برای ما مسلمانان عبرت بشود. از جمله ویژگی‌هایی که برای قوم بنی‌اسرائیل ذکر شده است بهانه‌گیری زیاد آنها بود. مثلاً خداوند متعال در جایی از قرآن داستان بنی‌اسرائیل را چنین نقل می‌کند: آمدند نزد موسی و گفتند: «یا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ»<sup>۲۰۹</sup> ای موسی ما هرگز نمی‌توانیم به یک نوع غذا قناعت کنیم (مَنْ و سلوی هر چند خوب و لذیذ است، اما ما غذای متنوع می‌خواهیم). فَأَذْغَ لَنَا رَبِّكَ يُخْرِجَ لَنَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصْلِهَا<sup>۲۱۰</sup> بنابراین از خدایت بخواه تا از آنچه از زمین می‌روید برای ما قرار دهد از سبزیجات، خیار، سیر، عدس و پیاز».

یکی از دوستان بنده در دادگاه انقلاب می‌گفت اکثر طلاق‌هایی که اتفاق می‌افتد به خاطر توقع بی‌جاست.

عروس یا داماد از همسرش توقع بی‌جا دارد یعنی مرد طوری به زنش نگاه می‌کند انگار کلفتش است حتی توبیخ هم می‌کند که چرا این کار را نکردی؟! زن هم فکر می‌کند مرد نوکرش است؛ پیر این کار را بکن! فرض کنیم داخل حیات منزلمان درخت انگوری داریم که انگورهای خیلی خوبی هم دارد و زبانزد عام و خاص است بعد موقع چیدن انگور بگوییم چرا این درخت

۲۰۸ کرامات العباسیه، سایت راسخون فرهنگی.

۲۰۹ ۱ سوره بقره آیه ۶۱.

۲۱۰ ۲ همان.



پرتقال نداد؟ چرا سیب نداد؟ این بهانه جویی است.  
در زندگی هم باید نیمه پر لیوان را ببینیم؛ اینکه همسرمان چه خوبی‌هایی دارد که ما ندیده گرفته‌ایم. چند بار به خاطر این خوبی‌ها از همسرمان تشکر کرده‌ایم؟  
چرا مثل قوم موسی این قدر بهانه‌گیر شدیم؟ چرا بهانه‌گیری این قوم هیچ موقع تمامی ندارد؟  
این قوم که خداوند آنها را قوم برگزیده می‌نامد و در جایی از قرآن می‌فرماید:

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَتَى فَعَلُّكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ<sup>۲۱۱</sup>؛ ای بنی اسرائیل، نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم و شما را بر جهانیان برتری دادم به یاد بیاورید». و در جای دیگر قرآن صراحتاً می‌گوید نعمت‌هایی که به هیچ‌کس نداده بودیم به شما دادیم:

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَقُومِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ ءَاتَاكُمْ مَّا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ<sup>۲۱۲</sup>»

و موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید، که از میان شما پیامبران پدید آورد و شما را صاحبان اختیار خویش گردانید و به شما چیزهایی عنایت کرد که به هیچ یک از مردم جهان عنایت نکرده است». بهانه‌گیری، این قوم را تبدیل می‌کند به قومی که مهر ذلت دائمی برای همیشه به پیشانی‌شان می‌خورد:

«وَ ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ<sup>۲۱۳</sup>؛ مقرر شد بر آنها خواری و بیچارگی و با خشم خدا قرین شدند». یکی از اصلی‌ترین دلایل این همه بهانه‌گیری قوم بنی اسرائیل که عواقب بدی را برای آنها به دنبال داشت، توقع زیاد آنها از موسی و خداوند متعال بود. توقع بیش از اندازه در بعضی از مواقع کار آنها را به جایی رساند که از موسی تقاضای محال داشتند.

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»<sup>۲۱۴</sup> گفتند: ای موسی ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم».

قوم بنی اسرائیل از موسی توقع بیش از اندازه داشتند چون حد و اندازه خودشان را نمی شناختند. وقتی انسان نگاهش به خودش واقعی نباشد و نگاهش به عالم و به خداوند نگاه زیبا و درستی نباشد از خداوند متعال انتظارات و توقعات بیش از اندازه دارد و در صورت محقق نشدن این توقعات نسبت به خدا و اولیائش بدبین می شود.

شاه نجف امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:  
«أَفْضَلُ الْأَدَبِ أَنْ يَقِفَ الْإِنْسَانُ عِنْدَ (عَلَى) حَدِّهِ وَلَا يَتَعَدَّى قَدْرَهُ»<sup>۲۱۵</sup> بهترین ادب آن است که انسان در حد و مرز خود بماند و از اندازه خویش فراتر نرود».

قبل از ادامه بحث سؤالی را مطرح می کنم و آن اینکه واقعاً حد و اندازه ما در این عالم کجاست؟ ما در کجای این عالم قرار گرفته ایم؟ وقتی سری به سایت ناسا بزنیم و در عالم سیری بکنیم متوجه می شویم که ما در این عالم به اندازه یک نقطه هم نیستیم. آمار جالبی در این سایت مشاهده می کنیم. تعداد انسان ها روی کره زمین حدود ۸ میلیارد نفر است، تعداد درخت ها ۱۰ میلیارد، کهکشان هایی که تا به حال کشف شده بیش از چهل میلیارد. چند ماه قبل یک کهکشان کشف کردند که یک تریلیون سیاره دارد و بعضی از این سیاره ها ۱۰۰۰ برابر خورشید ماست. باید ۱۶۰ ال سی دی بزرگ کنار هم بگذاریم تا بتوان عکس این کهکشان را دید. نکته شگفت انگیز آنجاست که فاصله این کهکشان تا ما دو میلیون و پانصد سال نوری است. حالا دو میلیون و پانصد سال نوری را ضرب در ۳۰۰ هزار سال بکنید ببینید فاصله ما با آن چند سال می شود؟! واقعاً ما کجای این عالمیم؟ بین این ۴۰ میلیارد کهکشان، یک کهکشان به اسم کهکشان راه شیری است. کهکشان راه شیری میلیاردها ستاره دارد و یکی از این ستاره ها خورشید است و یکی

<sup>۲۱۴</sup> سوره بقره آیه ۵۵.

<sup>۲۱۵</sup> تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۴۷، ح ۵۰۷۸.

از سیاره‌های خورشید، زمین. در زمین یکی از قاره‌ها به اسم قاره آسیا است و در قاره آسیا یک کشور به نام ایران و در ایران استان ما و شهر ما و محله ما و منزل ما و ما. تازه می‌فهمیم که در مقابل عظمت مخلوقات خدا هیچ در هیچ در هیچیم. تازه در مقابل مخلوقات خداوند متعال نه خود خداوند. حالا من کی باشم که بخواهم از خدا توقع داشته باشم.

حافظ در غزلی به زیبایی این درس را به ما متذکر می‌شود:

دیربست که دلداری پیاپی نفرستاد

ننوشت سلامی و کلامی نفرستاد

صد نامه فرستادم و آن شاه سواران

پیکی ندوانید و سلامی نفرستاد

فریاد که آن ساقی شکرلب سرمست

دانست که مخمورم و جامی نفرستاد

چندان که زدم لاف کرامات و مقامات

هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد

بعد از گله کردن و طلبکارانه با خدا حرف زدن می‌گوید:

حافظ به ادب باش که واخواست نباشد

گر شاه پیاپی به غلامی نفرستاد<sup>۲۱۶</sup>

## « پرورش احساس »

دقیقاً مشکل بنی‌اسرائیل که این همه پرتوقع و بهانه‌گیر بودند همین بود که حد و اندازه خودشان را نمی‌شناختند و توقعات بیجایی داشتند. اگر انسان یک نگاه زیبا به عالم داشته باشد حد خودش را خواهد دانست و از دیگران انتظار بی‌جا نخواهد داشت، ولی اگر نگاهش به عالم، به خداوند متعال و حتی دیگران زیبا نباشد، نسبت به آنان متوقع شده و اگر توقعش برآورده نشود از آنان کینه به دل خواهد گرفت. حال اگر طرف مقابلش خدا یا ولی خدا باشد کینه به دل گرفتن از او یعنی همان عاقبت به شری.



فرض کنید شخصی از ماشینش انتظار دارد که مثلاً با سرعت ۲۰۰ کیلومتر در ساعت برود وقتی این ماشین انتظارش را برآورده نکند طبیعتاً نسبت به آن بی‌مهر می‌شود. حال شما بجای ماشین شخص بگذار یا خدای متعال را یا ولی خدا را.

سال اول انقلاب منافقان هنوز پته‌شان روی آب نیفتاده بود. کاندید معرفی کرده بودند و برای انتخابات رأی جمع می‌کردند. این شهر و آن شهر سخنرانی می‌کردند. در سخنرانی‌هایشان می‌گفتند ملت قهرمان ایران اما وقتی رأی نیاوردند به مردم می‌گفتند: توده ناآگاه ایران. پیش از ظهر ملت قهرمان ایران بودیم بعد از ظهر شدیم توده ناآگاه ایران. اگر رأی بیاورند ملت حزب‌الله است اگر رأی نیاورند ملت عوام‌اند.<sup>۲۱۷</sup> داستان طلحه و زبیر هم داستان انسان‌های پرتوقع است که اتفاقاً عاقبت به‌خیر هم نشدند.

طلحه و زبیر از اولین کسانی بودند که با امیرالمؤمنین (ع) بیعت کردند، اما وقتی امیرالمؤمنین روش پیامبر را ادامه داد و اموال مسلمانان را بین اطرافیان تقسیم نکرد و دیدند که امتیازات خلفای قبل را ندارند معترض شدند.

به امیرالمؤمنین گفتند: مگر ما با تو بیعت نکردیم؟ امام با گوشه چشم به آن‌ها خیره شد و به آن‌ها گفت: بلی، شما همان‌هایی هستید که با ابابکر و عمر و عثمان هم بیعت کردید.

آن‌ها به همدیگر نگاهی کرده و گفتند: ولی با تو بیعت کردیم برای اینکه با تو در این امر شریک باشیم...

آن‌ها توقع داشتند امتیازاتی که در حکومت خلفای قبلی برایشان در نظر گرفته شده بود در حکومت امام (ع) نیز تداوم یابد حتی پا را فراتر گذاشته و از حضرت درخواست حکومت بصره را کردند و چون عدم موفقیت و نرسیدن به خواست‌هایشان روشن شد؛ به سوی امام آمدند و اجازه خروج از مدینه را برای تمرّد از حکومت او خواستند و به امام گفتند به ما اجازه سفر بده.



باشیم! به زور این شاعر را کشاند! او هم بالاخره شاعر بود دیگر! به خانه آن فرد رفت و در کنار بساط روزه‌خواری و شُرب خمر نشست. او نمی‌خواست؛ اما مبتلا شد. بعد هم همه فهمیدند که اینها شُرب خمر کرده‌اند. امیرالمؤمنین گفت: باید حدّ خدا را بخورند؛ هشتاد تازیانه برای شُرب خمر، ده یا بیست تازیانه هم اضافه برای این‌که روز ماه رمضان این کار را کردند! نجاشی گفت: من شاعر و مدّاح حکومت شما هستم. با دشمنان شما این‌طور با ابزار زبان مبارزه کرده‌ام. می‌خواهی مرا شلاق بزنی؟ در بیان امروز ما، آن حضرت شبیه این بیان را فرمودند که آن به جای خود محفوظ، خیلی هم عزیزی، خیلی هم خوبی، ارزش هم داری؛ اما من حدّ خدا را تعطیل نمی‌کنم! هر چه قوم و خویش‌هایش آمدند و اصرار کردند که اگر شما او را شلاق بزنید، آبروی ما خواهد رفت و ما دیگر سربلند نمی‌شویم، حضرت فرمود نمی‌شود و من نمی‌توانم حدّ خدا را جاری نکنم! آن مرد را خواباندند و تازیانه زدند، او هم شبانه فرار کرد و رفت. گفت: حالا که در حکومت شما، با شاعر و هنرمند و روشنفکری مثل من، بلد نیستند که چگونه باید رفتار کنند، من هم می‌روم آن جایی که مرا بشناسند و قدم را بدانند! او پیش معاویه رفت و گفت معاویه قدر ما را می‌داند!

نجاشی به خاطر انتظار و توقع بی‌جایی که داشت مبنی بر اینکه حضرت حد الهی را برای او تعطیل کند کینه‌ای از حضرت به دل گرفت و عاقبت به شر شد.

باید از تاریخ درس بگیریم. همان‌گونه که امیر بیان امیرالمؤمنین (ع) در نامه ۳۱ در کتاب گران‌قدر نهج‌البلاغه (که دلم نمی‌آید عین متن را برایتان نخوانم) خطاب به کریم اهل بیت امام حسن مجتبی (ع) می‌فرمایند:

پسرم درست است که من به‌اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام، اما در کردار آنها نظر افکندم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم تا آنجا که گویا یکی از آنان شده‌ام، بلکه با مطالعه تاریخ آنان، گویا از اوّل تا پایان عمرشان با آنان بوده‌ام، پس قسمت‌های روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تیرگی



شناختن و زندگانی سودمند آنان را با دوران زیان بارش شناسایی کردم، سپس از هر چیزی مهم و ارزش مند آن را، و از هر حادثه‌ای، زیبا و شیرین آن را برای تو برگزیدم... در دیار و آثار ویران رفته‌گان گردش کن و ببندیش که آنها چه کردند از کجا کوچ کرده و در کجا فرود آمدند. از جمع دوستان جدا شده و به دیار غربت سفر کردند، گویا زمانی نمی‌گذرد که تو هم یکی از آنان، پس جایگاه آینده را آباد کن؛ آخرت را به دنیا مفروش.

در انقلاب خود ما هم بودند کسانی که به خاطر نداشتن نگاه زیبا به مسائل و انتظار بیش از اندازه، از قطار انقلاب پیاده شدند و عاقبت به شری را خریدند. منافقین از جمله همین گروه هستند یا سران فتنه ۸۸؛ آنها انتظار داشتند کشور زیر بار مطالب غیرقانونی آن‌ها برود. تا نظام حاضر نشد چنین بی‌قانونی را بپذیرد به آشوب و اغتشاش و بی‌قانونی پرداختند و در آخر هم مطرود ملت شدند.

کینه گرفتن از پیامدهای نگاه زیبا نداشتن و انتظارات زیاد داشتن است که بسیار هم در روایات ما مذمت شده است. کینه به خودی خود بد است چه رسد به اینکه کینه از خدا و ولی خدا باشد.

تعریف می‌کنند کشاورزی یک مزرعه بزرگ گندم داشت. زمین حاصل خیزی که گندم آن زیانزد خاص و عام بود. هنگام برداشت محصول بود. شبی از شب‌ها روباهی وارد گندمزار شد و بخش کوچکی از مزرعه را لگدمال کرد و به پیرمرد کمی ضرر زد. پیرمرد کینه روباه را به دل گرفت بعد از چند روز روباه را به دام انداخت و تصمیم گرفت از حیوان انتقام بگیرد. مقداری پوشال را به روغن آغشته کرده به دم روباه بست و آتش زد. روباه شعله‌ور در مزرعه به این طرف و آن طرف می‌دوید و کشاورز بخت برگشته هم به دنبالش، در این تعقیب و گریز گندمزار به خاکستر تبدیل شد. امام صادق (ع) از آقا رسول الله نقل فرمودند: «مَا كَادَ جَبْرِئِيلُ ع يَأْتِينِي إِلَّا قَالَ يَا مُحَمَّدُ اتَّقِ شَحْنَاءَ الرِّجَالِ وَ عَدَاوَتَهُمْ»<sup>۲۰</sup> نشد که جبرئیل نزد من آید مگر اینکه بگوید: ای محمد از

بغض و دشمنی کردن با مردم پرهیز».

معلم یک کودکستان به بچه‌های کلاس گفت که می‌خواهد با آنها بازی کند. او به آنها گفت که فردا هر کدام یک کیسه پلاستیکی بردارند و درون آن، به تعداد آدم‌هایی که از آنها بدشان می‌آید، سیب‌زمینی بریزند و با خود به کودکستان بیاورند. فردا بچه‌ها با کیسه‌های پلاستیکی به کودکستان آمدند. در کیسه بعضی ۲، بعضی ۳، بعضی تا ۵ سیب‌زمینی بود. معلم به بچه‌ها گفت تا یک هفته هر کجا که می‌روند کیسه پلاستیکی را با خود ببرند. روزها به همین ترتیب گذشت و کم‌کم بچه‌ها شروع کردند به شکایت از بوی ناخوش سیب‌زمینی‌های گندیده. به‌علاوه، آنهایی که سیب‌زمینی بیشتری در کیسه خود داشتند از حمل این بار سنگین خسته شده بودند.

پس از گذشت یک هفته، بازی بالاخره تمام شد و بچه‌ها راحت شدند. معلم از بچه‌ها پرسید: «از اینکه سیب‌زمینی‌ها را یک هفته با خود حمل می‌کردید چه احساسی داشتید؟» بچه‌ها از اینکه مجبور بودند سیب‌زمینی‌های بدبو و سنگین را همه جا با خود ببرند شکایت داشتند. آنگاه معلم منظور اصلی خود از این بازی را این‌چنین توضیح داد: «این درست شبیه وقتی است که شما کینه آدم‌هایی که دوستشان ندارید را در دل خود نگاه می‌دارید و همه جا با خود می‌برید. بوی بد کینه و نفرت، قلب شما را فاسد می‌کند و شما آن را همه جا همراه خود حمل می‌کنید.

یکی از همزمان شهید کاوه نقل می‌کند:

«یکی از رزمنده‌ها به شوخی پتویش را پرت کرد طرفم. اسلحه از دوشم افتاد و خورد توی سر کاوه. کم مانده بود سکنه کنم؛ سر محمود شکسته بود و داشت خون می‌آمد. با خودم گفتم: الان است که یک برخورد ناجوری با من بکند. چون خودم را بی‌تقصیر می‌دانستم، آماده شدم که اگر حرفی، چیزی گفت، جوابش را بدهم. کاملاً خلاف انتظارم عمل کرد؛ یک دستمال از تو جیبش در آورد، گذاشت رو زخم سرشو بعد از سالن رفت بیرون. این برخورد از صد تا توگوشی برایم سخت تر بود.



دنبالش دویدم. در حالی که دلم می سوخت، با ناراحتی گفتم:  
آخه یه حرفی بزن، چیزی بگو، همانطور که می خندید، گفت:  
مگه چی شده؟

گفتم: من زدم سرت رو شکستم، تو حتی نگاه نکردی ببینی  
کار کی بوده همان طور که خون ها را پاک می کرد، گفت:  
این جا کردستانه، از این خون ها باید ریخته بشه، این که  
چیزی نیست. چنان مرا شیفته خودش کرد که بعدها اگر  
می گفتم: بمیر، می مردم).<sup>۲۳۱</sup>

نقل است که انوشیروان بر بوذرجمهر حکیم خشمگین شد و  
او را زندانی کرد. پس از مدتی از وضع او جویا شد، دید بوذرجمهر  
در گوشه زندان با کمال آرامش و خونسردی نشسته است.  
پرسید چگونه بدین حالت صبر کرده و با اطمینان نشسته ای؟  
گفت: مرا معجونی است از شش ماده که هر روز کمی از آن را  
می خورم در نتیجه قوت قلب و اطمینان برایم فراهم می شود.  
گفت: طرز ساختن آن را به من بیاموز. گفت:

۱- اطمینان و امیدواری به خدا

۲- آنچه از جانب خدا مقدر شده خواهد شد

۳- شکیبایی بهترین چیزی است که شخص مورد آزمایش  
بکار می برد

۴- اگر صبر نکنم چه کنم؟

۵- ممکن است وضعی از این بدتر هم که من دارم پیش بیاید

۶- از ساعتی تا ساعت دیگر امید فرج است.

روشن است که برگشت مفاد هر شش جمله به دین و  
مذهب است که آدمی را در برابر گرفتاری ها و مشکلات زندگی  
کملک می نماید.<sup>۲۳۲</sup>

برگرفته از وبلاگ: خاطراتی کوتاه از زندگی سراسر حماسه شهید کاوه .

برگرفته از سایت راسخون .

## « رفتارسازی

چه کنیم که توقعاتمان از دیگران به خصوص خدا و ولی خدا کم شود؟

مهم‌ترین راهکاری که توقعات انسان را کم می‌کند و موجب می‌شود که نسبت به اطرافیانم به خاطر توقعات بیش از اندازه، کینه‌ای نداشته باشیم رضایت از پروردگار عالم است. کتابی بود زمان حضرت امام، به نام «عنصر شجاعت» از آیت‌الله کمره‌ای، حاج‌آقای قرائتی از حاج احمد آقا پرسید که حضرت امام روی این کتاب چه نظری دارد؟ حاج احمد آقا از حضرت امام پرسیدند: چقدر به نوشته‌های آن عالم توصیه می‌کرد. هفت جلد است. عنصر شجاعت هفتاد و دو تن و یک تن، شرح زندگی شهدای کربلا در آنجا آمده است. این عالم محقق در آنجا گفته حتی در کربلا خیلی‌ها آمدند برای انتقام، پدرزگش به دست امیرالمؤمنین در بدر کشته شد و الآن همچنان آن کینه در سینه او هست. آمده اینجا بچه‌های فاطمه زهرا، بچه‌های امیرالمؤمنین را بکشد. درس‌هایی که ما امروز از آن شخصیت می‌گیریم یکی همین است، کینه‌هایی که بین خودمان هست، گاهی وقت‌ها این کینه‌ها را کنار بگذاریم به احترام فاطمه زهرا. فاطمه زهرا توسط پیامبر مطلع شد از مصائبی که بعد از خودش پیش خواهد آمد؛ با علی (ع) و پسرش حسن چه کار خواهند کرد. قصه کربلا را پیامبر برای فاطمه زهرا از بس ظرفیت دارد، توضیح داد. بعد پرسید: فاطمه جان می‌خواهی خداوند بدون اینکه از مقاومت کم کند، این حوادث را از تاریخ حذف کند؟ فرمود: نه، همان چیزی که خدا تقدیر کرده است، می‌پسندم. به او خبر می‌دهند شصت سال بعد فرزند تو را قطعه‌قطعه خواهند کرد، باز می‌گوید: راضی هستم به رضای خدا.<sup>223</sup>

چقدر خوب است ما هم الگوی خود را مادر سالار شهیدان قرار بدهیم.

خبر رسید که هم بحث آیت‌الله گلپایگانی در حال احتضار است. ایشان به بالای سر دوست قدیمی خود آمدند و طبق



وظیفه هر مؤمنی شروع کردند ذکر لا اله الا الله را برای دوستشان تلقین کردن، ولی در کمال تعجب دیدند که دوستشان از گفتن ذکر لا اله الا الله سرباز می‌زند و می‌گوید که خدایی که اهل ظلم کردن است را نمی‌پرستم. ایشان با کمال تعجب پرسیدند که خداوند متعال کجا به تو ظلم کرده است که چنین چیزی می‌گویی؟ و پاسخ شنیدند که ما با هم به حوزه آمدیم. یک استاد داشتیم. با هم به قم آمدیم. با هم مباحثه می‌کردیم، ولی تو مرجع تقلید شیعیان جهان شدی و من به مقامی نرسیدم. خدا در حق من ظلم کرده است.

عدم رضایت عبد به مقدرات مولای خود انسان را متوقع می‌کند.

پیامبر! فرمودند خداوند متعال چنین می‌گوید: «مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَدْرِي فَلْيَلْتَمِسْ إِلَهًا غَيْرِي وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي كُلِّ قَضَاءٍ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ؛<sup>۲۲۴</sup>

هرکس که به قضای من راضی نیست و ایمان به قدر من ندارد اله دیگری را بخواند و در جای دیگری فرمودند که قضای خداوند برای مؤمن خیر رقم می‌زند».

بنده باید بداند که نسبت به مصالح خویش و علل سعادت و سلامت خود جاهل است و آنکه در حق او قضا و قدر مادی و معنوی دارد علم بی‌نهایت در بی‌نهایت است، سزاوار نیست که جاهل در مقابل عالم مطلق، به منازعه پردازد.

رضا به این است که آنچه از دوست می‌رسد نیکو بینی؛ چنانکه حضرت امام حسین (ع) وقتی در گودال قتلگاه با بدن مجروح و در شدت تشنگی افتاده بود و در مقابل خود هفتاد و یک بدن قطعه قطعه می‌دید که هر یک از اولیای خاص الهی بودند و با گوش خویش صدای ضجه و ناله اهل بیت را می‌شنید، صورت به خاک گذاشت و از صمیم قلب با شوری عاشقانه به درگاه دوست چنین زمزمه کرد:

«الهي رضى بِقَضَائِكَ، صَبْرًا عَلَى بَلَائِكَ، تَسْلِيمًا لَأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ لِي سِوَاكَ؛<sup>۲۲۵</sup>

۲۲۴ التوحید (للمصدق)، ص ۳۷۱.

۲۲۵ برگرفته از کتاب آئین اشک و عزادار سوگ سیدالشهدا (ع). استاد حسین انصاریان.

یعنی آنچه از جانب تو به من رسیده، چنان نیکو و زیبا می بینم که نسبت به آن در کمال خشنودی و رضایم و بر امتحانت صابر و در برابر امرت تسلیم، که مرا معبودی و محبوب و معشوقی جز تو نیست!»

قرآن مجید درباره دارندگان مقام رضا تمجید و تعریف کرده است:

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۲۲۶</sup>

خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند. اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگاران اند.»

امام باقر (ع) به دیدار جابر بن عبدالله آمده، در حالی که جابر نزدیک مرگ بود. فرمود: چگونه ای؟ عرض کرد: مرض را بهتر از سلامت، فقر را بهتر از غنی، موت را بهتر از حیات می خواهم. حضرت فرمود: ما این گونه نیستیم، بلکه راضی به قضای حقیق!<sup>۲۲۷</sup>

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسندد<sup>۲۲۸</sup>

شخصی از حضرت صادق (ع) پرسید: «بَايَ شَيْءٍ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ: بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالرِّضَا فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ شُرُورٍ أَوْ سَخَطٍ»<sup>۲۲۹</sup>

چگونه مؤمن بداند مؤمن است؟ فرمود: با تسلیم در برابر خدا و رضا به آنچه بر او وارد آید؛ از مایه شادی یا خشم.»

از جمله چیزهایی که موجب می شود انسان به مقام رضا نرسد، رغبت به دنیا است. در این زمینه شب دوم مفصل حرف

۲۲۶ سوره مجادله آیه ۲۲ .

۲۲۷ پایگاه عرفان .

۲۲۸ دوبیتی های باباطاهر، دوبیتی ۲۸ .

۲۲۹ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳ .



زدیم. فقط به جهت یادآوری امشب خدمت عزیزان یک روایت تقدیم می‌کنیم.

امام صادق (ع) فرمود: «الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تُورِثُ الْعَمَ وَ الْحَزْنَ وَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا رَاحَةُ الْقَلْبِ وَ الْبَدَنِ».<sup>۲۳۰</sup>

یکی از کارهایی که انسان می‌تواند برای رسیدن به مقام رضا انجام دهد، این است که در زندگی دنیایی اهل مقایسه نباشد؛ زندگی خودش را با دیگران مقایسه نکند. به قول معروف اهل چشم و هم چشمی نباشد.

یکی دیگر از مهم‌ترین ویژگی‌های رفتاری شهید کاوه ساده‌زیستی وی بود. عزت‌الله ضرغامی در خاطره‌ای درباره ساده‌زیستی شهید کاوه می‌گوید:

«به اتفاق کوچکی هدایت شدم. سفره‌ای پهن بود و قدری پنیر و نان خشک. جوان خوش سیمائی هم با گرم‌کن ورزشی مشغول خوردن صبحانه بود. سلام و علیک کردیم. منتظر ماندم تا برادر کاوه بیاید. مدتی طول کشید. از جوان پرسیدم ببخشید، برادر کاوه فرمانده عملیات کجا هستند؟ کی می‌آیند؟ همین‌طور که می‌خورد گفت خودم هستم... از چشمان پف کرده‌اش معلوم بود شب را ن خوابیده است. بعد از گفتگو هم یک قبضه خمپاره ع برداشت و با جیب عازم ارتفاعات شد.»

یکی از اعضای خانواده شهید کاوه نیز درباره به ساده‌زیستی او می‌گوید: از وقتی حقوق سپاه را می‌گرفت دیگر خرج کردنش هم خیلی با امساک شده بود، هر چه هم باقی می‌ماند می‌داد برای جبهه<sup>۲۳۱</sup>

رسول خدا | فرمود:

«مَنْ نَظَرَ إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ طَالَ حَزْنُهُ وَ دَامَ أَسْفُهُ»<sup>۲۳۲</sup>

هرکس نگاهش به دست مردم باشد حزن و تأسفش زیاد می‌شود.»

جریان قارون را حتماً شنیده‌اید. جریان قارون هم به بحث رغبت به دنیا و هم به چشم داشتن به اموال دیگران مربوط

۲۳۰ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۵، ص ۲۴۰.

۲۳۱ یادگاران؛ کتاب کاوه، ص ۶۲.

۲۳۲ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۴، ص ۱۷۲.

است. قارون اموال بسیار زیادی داشت. قرآن در وصف اموالش چنین نقل می‌کند:

«إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَءَاتَيْنَاهُ مِنْ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ؛<sup>۲۳۳</sup>

قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد ما آن قدر از گنج‌ها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَالِئْتِ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ؛<sup>۲۳۴</sup>

(روزی قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد».

نگاه به دنیای دیگران انسان را از خداوند ناراضی می‌کند. خوشا به حال کسی که در امور دنیوی، زندگی خودش را با دیگران مقایسه نمی‌کند. چنین انسانی قطعاً آرامش دارد. کسی که در مسابقه زندگی دنیا بیفتد، قطعاً در این مسابقه شکست می‌خورد.

خوشا به حال کسی که در عین اینکه در امور دنیا تلاش می‌کند، خیلی کاری ندارد به اینکه خواهرش یا برادرش یا فلان شخص چی دارد و من ندارم. چراکه اگر چنین کند قطعاً دچار حزن می‌شود. بسیاری از رسم و رسوماتی ما به خاطر این چشم و هم‌چشمی‌هاست. چرا امروز این قدر ازدواج سخت شده؟ چون این آداب و رسوم غلط سد شده برای این ازدواج‌ها. خیلی از این رسم و رسوم به خاطر چشم و هم‌چشمی‌ها به وجود می‌آید. می‌گوییم چرا انجام می‌دهید؟ می‌گوید: «انجام ندیم مردم چی میگن؟» یا «واسه پسر فلانی انجام دادند نمیشه ما انجام ندیم». دختر و پسر با یک زندگی ساده به راحتی می‌توانند زندگی خودشان را شروع کنند.

## • لباس نوشهید مهدی زین الدین

خواهرش پیراهن برایش فرستاده بود. من هم یک شلوار خریدم تا وقتی از منطقه آمد، با هم بپوشد. لباس‌ها را که دید، گفت: «توی این شرایط جنگی وابسته‌م می‌کنین به دنیا.» گفتم: «آخه یه وقتایی نباید به دنیای ماهام سر بزنی؟» بالاخره پوشید. وقتی آمد، دوباره همان لباس‌های کهنه تنش بود. چیزی نپرسیدم. خودش گفت: «یکی از بچه‌های سپاه عقدش بود لباس درست و حسابی نداشت.»

در کتاب «زندگی و مبارزات شهید اسدالله لاجوردی» به نقل از مظفر الوندی، یکی از همکاران شهید لاجوردی درباره ساده زیستی وی آمده است: شهید لاجوردی راحت‌ترین مرد روی زمین بود. او هیچ وابستگی به محیط و اطرافیانش نداشت. پوشیدن او در اختیار خودش بود، نه در اختیار مد و عرف زمانه. پیراهن دو جیب و شلوار پارچه‌ای و کفش گیوه‌ای و زمستان‌ها کت طوسی‌رنگ مدل بیروتی‌اش، تنها البسه مهم لاجوردی در همه جا بود. سمینار و دیدار بزرگان، سفر داخلی و خارجی، هیچ‌گاه نمی‌توانست منش ساده‌پوش او را تغییر دهد.

یادم هست روزی برای مصاحبه آمده بودند. مصاحبه‌گر گفت: آقا این لباس در تصویر بد است و کار ما را خراب می‌کند. شهید با لبخند معناداری به او گفت: چرا واقعیت را روتوش می‌کنید. بگذارید هر آنچه هست مردم ببینند. نور و رنگ را برای فریب مردم به کار نبرید.

او در مسافرت‌ها، آرام‌ترین و راحت‌ترین مسافرها بود. ساک کوچک چرمی او تنها کیف همراهش بود. همیشه به مدیرانش متلک می‌گفت که چرا شانه و کتف خود را با برداشتن کیف‌های سنگین سامسونت، مستهلک می‌کنید.

\* وقتی جایی می‌رفتیم مثلاً وقتی قرارگاه مشترک می‌رفتیم وقتی می‌گفتند با هم چند نفری بیابین داخل اصلاً نمی‌دونستند علی‌هاشمی کدوم یکیمونه. فقط می‌دیدند یک عده‌ای لباس بسیجی تنشان است راحت می‌اومد داخل بدون اینکه خودش را معرفی کنه پشت سر ما می‌اومد. هی نگاه می‌کردن بعد



می‌گفتن علی هاشمی کیه؟ می‌گفتیم: ایشون علی هاشمی هستن. تعجب می‌کردن چون فکر می‌کردن علی هاشمی یک شخصیه که سر و وضع آن چنانی داره یا محافظ داره در حالی که این جوری نبود.

\* همه دور هم نشسته بودیم. اصغر برگشت گفت: «احمد، تو که کاری بلد نیستی. فکر کنم تو جبهه جاروکشی می‌کنی، ها؟»

احمد سرش رو پایین انداخت، لب خند زد و گفت: «ای... تو همین مایه‌ها».

از مکه که برگشته بود، آقای فراهانی یک دسته‌گل بزرگ فرستاده بود در خانه. یک کارت هم بود که رویش نوشته شده بود «تقدیم به فرمانده رشید تیپ بیست و هفت محمد رسول‌الله، حاج احمد متوسلیان».

### « ذکر مصیبت

ملا عباس مازندرانی پرچم به دوشه، میگه: هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله؛ کاروان میبره کربلا. يك مدت هر چی منتظر شدند دیدند کاروان کربلا را راه نمیندازه... جوونا سریع اومدن جلوشو گرفتن، آ‌ش‌یخ هر سال کاروان کربلا راه مینداختی امسال چرا راه نمی‌اندازی؟ گفت: گرفتارم. گفتند: ما کارهاتو می‌کنیم اما پرچم قافله را زمین نزار.

یادتون باشه جایی روضه نگرفتن برید بگید اگر کاری دارید ما انجام بدیم روضه آقا، عَلم ابالفصل زمین نمونه.

کارهاشو کردن، پیرمرد پرچم انداخت روی دوشش، گفت: هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله. کوچه پس کوچه‌های شهر را گشت، گفت فلان روز اذان صبح حرکت می‌کنیم. مثل حالا نبود، پیاده راه می‌افتادن برن سمت کربلا. برخی مردم شهر بچه هاشونو فرستادن، برخی جوونا مادر پدراشونو کول گرفتن، یه عده هم گفتن: اگه رفتی سلام مارو برسون...

راه افتادن رفتن. چند شبانه روز توی راه بودند. آخرین منزل، شیخ نگاهی کرد به جوونا و گفت: بگید ببینم امشب چه شبی



است؟ گفتند: شب جمعه است، گفت: از این دور نگاه کنید  
اون چراغایی که از دور معلومه میدونید کجاست؟ چراغای شهر  
کربلاست، خودمون رو بکشونیم هرچور هست بریم حرم از  
فضیلت شب جمعه عقب نیافتیم، گفتن باشه شیخ.

هر جوری بود رسیدن کربلا، گفت روایتیه همینجوری خاکی  
و خسته بریم حرم. وارد حرم حسین شدن، «السلام علیک  
یا ابا عبدالله» یکی میگه: آقا! مادرم سلام رسوند، اون یکی  
میگه: آقا! ممنونم نمردم کربلا تو دیدم، یکی میگفت: آقا فلان  
همسایمون سلام رسوند، یکی می گفت: آقا! آرزو داشتم کربلا تو  
بینم. میگن: شبهای جمعه بوی سیب میاد چون مادرت گذر  
میکنه، یکی میگفت: جوانها من سواد ندارم میشه برام زیارت  
نامه بخونین...

گفتن: آشیخ ما ازت گله داریم. گفت: چرا؟ گفت: من یادمه  
دیگران میگفتن هر وقت آشیخ میاد کربلا، حرم ابی عبدالله  
می رسیم برامون روزه میخونه نوحه میخونه. میشه برامون  
نوحه بخونی؟ گفت: چشم. همه رو جمع کرد کنار ضریح شش  
گوشه. گفت: من دفتر نوحه م را باز میکنم، هر نوحه ای اومد  
همونو میخونم. گفتن: باشه. همه جمع شدن دفتر نوحه را باز  
کرد...

جوانان بنی هاشم بیایید      علی را بر در خیمه رسانید  
من از امام رضا معذرت میخوام، میدونی چرا میگه جوانان  
بنی هاشم بیایید، از صبح هر کی روی زمین افتاد ابی عبدالله  
تنهایی برش گردوند. میگه جوانان بنی هاشم بیایید یعنی این  
بدن پاره پاره است، يك نفر تکی نمیتونست بدن را برگردونه.  
بگویید خواهرم زینب بیاید      تماشای رخ اکبر نماید  
روضه را خواند، همه سینه زدند، رفتند. گفتن: بریم استراحت  
کنیم. ملا عباس هم اومد استراحت کنه. سرش را گذاشت روی  
زمین، توی عالم مکاشفه و رویا گفتن بلند شو آقات اومده.  
- آقام؟

: بله. ابی عبدالله.

میگه: در عالم رویا دیدم ابی عبدالله وارد شد، فرمود:

برای سه تا مطلب اومدم. اول، بدان هر کی به زیارتم بیاید به دیدنش میرم؛ دوم، پیرمردی توی شهرتون از راه دور به من سلام داد، سلام منو بهش برسون؛ سوم، یادت باشه هر وقت شب جمعه اومدی کربلا روضه علی اکبر نخون، مادرم زهرا شب‌های جمعه کربلاست، طاقت نداره...

پا بر زمین نکش، جگرم تیر می‌کشد

ای نور دیده، پلک ترم تیر می‌کشد  
گفتم عصای پیری من می‌شوی، نشد

یاری رسان مرا، کمرم تیر می‌کشد  
ای میوه دلم چقدر آه می‌کشی!

این سینه از غمت پسر، تیر می‌کشد  
با خود نگفتی آخر از این دست و پا زدن

قلب شکسته پدرم تیر می‌کشد؟!  
پهلوی تو چه زود مرا تا مدینه برد

زخمی کبود در نظرم تیر می‌کشد  
من خیزران نخورده لبم درد می‌کند

از بس دهان نوحه‌گرم تیر می‌کشد  
ای پاره تنم چقدر پاره‌پاره‌ای!

با دیدنت علی جگرم تیر می‌کشد<sup>۲۳۵</sup>  
علی اکبر رفت میدان؛ جنگ نمایانی کرد. دل گفتنشو ندارم  
چطور به شهادت رسید، شیخ مفید نوشته: «فَصْرَع...» علی  
بیهوش شد... دست‌ها را گردن اسب حلقه کرد... «وَاحْتَوَاهُ  
الْقَوْمُ...» همه دورش را گرفتن... باباش امام حسین هم  
همین‌طور شد. راوی میگه: «تَكَافَرُوا عَلَيْهِ...» لحظه‌های آخر دور  
امام حسین شلوغ شد؛ همه اومدن دورش...

«وَاحْتَوَاهُ الْقَوْمُ...» همه دوزش کردن... «فَقَطَّعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ إِرْبًا  
إِرْبًا...» باباش نگاه می‌کرد... همه شروع کردند با شمشیر، علی را  
ریزریز کردن... علی علی...

بار دیگر زنده می‌شد روضه‌های کوچه‌ها  
 می‌رسید هر کس به او ضربه‌ای می‌زد به او...  
 کنار جسم تو رسم جهان عوض شده است...  
 نشسته پیر کنار جوان، علی اکبر...  
 اگر چه پهلوی تو یاد مادرم کردم  
 شکسته کوفه سرت را چنان علی... اکبر  
 هم شبیه بابام شدی؛ هم شبیه مادرم. راوی می‌گه: «و وَصَّعَ  
 خَدَّهُ عَلٰی خَدِّهِ...» صورت به صورت جوانش گذاشت.  
 می‌گذارد چهره بر رخسار اکبر، ساعتی...  
 این غروب جانگداز ذبح اسماعیل بود  
 زینب اومد از خیمه‌ها بیرون... خودش را روی جنازه علی  
 اکبر انداخت... امام حسین آمد... «فَأَخَذَهَا الْحُسَيْنُ وَ رَدَّهَا إِلَى  
 الْفُسْطَاطِ» به هر زحمتی بود زینب را بلند کرد برگردوند خیمه‌ها...  
 اما دیگه خودش موند و این جنازه... نتونست کاری بکنه...  
 راوی می‌گه: دیدم برگشت سمت خیمه‌ها... «وَأَمَرَ فَتْيَانَهُ...»  
 جوان‌ها را صدا زد... «فَقَالَ: إِحْمَلُوا أَخَاكُمْ...» بیاید برادر تونو  
 ببرید...  
 «فَحَمَلُوهُ حَتَّى وَضَعُوا بَيْنَ يَدَيِ الْفُسْطَاطِ الَّذِي كَانُوا يَقَاتِلُونَ  
 أَمَامَهُ...»  
 جوون‌ها اومدن علی رو بردن جلوی خیمه‌ای گذاشتن که  
 مقابلش می‌جنگیدن.  
 جوانان بنی‌هاشم بیایید  
 علی را بر در خیمه رسانید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شب نهم:

حسن ظن به خداوند متعال

و خلق خدا

## شب نهم: حسن ظن به خداوند متعال و خلق خدا

### « انگیزه سازی

عصر تاسوعا عمر سعد با صدای بلند لشکر را صدا زد و گفت: ای لشکر، سوار اسب‌هایتان شوید و به سوی حسین (ع) بتازید که من شما را به بهشت بشارت می‌دهم. لشکر سوار بر اسب و آماده حمله به سوی لشکر امام حسین (ع) شدند. در همین حین حضرت زینب (س) سراسیمه به محضر امام حسین (ع) آمد و ناله‌ای سر داد. امام حسین (ع) که سر به نیزه تکیه داده بودند و خوابی حضرت را فراگرفته بود از صدای ناله زینب (س) بیدار شدند و سؤال کردند خواهر جانم چه شده؟

حضرت فرمود: «يَا أَخِي أَمَا تَسْمَعُ الْأَصْوَاتَ قَدْ افْتَرَبَتْ». برادر جانم آیا نمی‌شنوید؟ دشمن نزدیک شده است.

امام حسین (ع) فرمود: «إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ السَّاعَةَ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لِي إِنَّكَ تَرُوحُ إِلَيْنَا»؛

خواب پیامبر را دیدم. حضرت به من فرمود زود است که نزد ما بیایی.

«فَلَطَمْتُ أُخْتَهُ وَجْهَهَا وَنَادَتْ بِالْوَيْلِ فَقَالَ لَهَا لَيْسَ لَكَ الْوَيْلُ يَا أُخِيَّةُ اسْكُنِي رَحْمَتِكَ اللَّهُ»؛

در همین حین زینب (س) بر صورت خود زد و فرمود وای بر ما.

امام به زینب (س) فرمود: وای بر تو نیست خواهر جانم. آرام بگیر رحمت خدا بر تو باد. سپس حضرت، عباس را صدا زدند و به او فرمودند: «يَا عَبَّاشُ ارْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي حَتَّى تَلْقَاهُمْ».

عباس جان، سوار بر اسب بشو جانم به فدایت و به سراغ این قوم برو و از آنان سؤال کن که قصدشان چیست. وجود مقدس قمر بنی‌هاشم سوار بر اسب سراغ قوم رفت. امر امام را اطاعت کرد. «فَجَاءَ الْعَبَّاشُ إِلَى الْحُسَيْنِ (ع) فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ الْقَوْمُ فَقَالَ

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَظْطَعْتَ أَنْ تُؤْخِرَهُمْ إِلَى الْعُدْوَةِ<sup>۲۳۶</sup> وَ تَدْفَعَهُمْ  
عَنْ الْعِشْيَةِ لَعَلَّنا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ  
أَنِّي قَدْ أَحْبَبْتُ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ الدُّعَاءَ وَ الْإِسْتِغْفَارَ».<sup>۲۳۷</sup>

قمر بنی هاشم بعد از مدتی که با لشکر دشمن به صحبت پرداخت و قصد آنان را برای حمله مطلع شد به سوی امام حسین (ع) برگشت. امام از عباس خواست که اگر می شود یک شب فرصت بگیرد و حمله را به فردا موکول کند تا امام در آن شب به تلاوت قرآن و نماز بپردازد.

شاید یک دلیل دیگر مهلت خواستن آن هم توسط امامی که عاشق ملاقات خداست این بود که در این فرصت عده بیشتری از دشمنان هدایت شوند. نقل است در روز عاشورا به غیر از هر چندین نفر دیگر به لشکر امام پیوستند<sup>۲۳۸</sup> و این رحمة الله الواسعه خداوند متعال امید داشت که بتواند در روز عاشورا عده بیشتری را هدایت کند.

امشب شب تاسوعاست. شبی که به اسم قمر بنی هاشم سند خورده است. قمر بنی هاشمی که بزرگان به نوکری اش افتخار می کردند. نقل است شخصی برای عیادت مرحوم علامه امینی به خدمت ایشان رسید و در ضمن سؤالی از ایشان پرسید: آقا مثلاً اگر انسان به حضرت عباس علاقه و محبت نداشته باشد به کجای ایمان او صدمه می خورد؟ علامه امینی که از شدت بیماری به پشت خوابیده بود متغیر شده و با آن حالت نقاهت می نشیند و می گوید: به حضرت ابوالفضل که سهل است، اگر به بند کفش من که نوکری از نوکرهای حضرت ابوالفضل علاقه نداشته باشد، از این جهت که نوکر من، والله به رو در آتش خواهد افتاد.<sup>۲۳۹</sup>

۲۳۶ فی «م» و هامش «ش»: غدوة.

۲۳۷ وقعه الطف، ص ۱۹۳.

۲۳۸ یاران شیدای حسین بن علی علیه السلام، مرتضی آقا تهرانی، ص ۱۴۷.

۲۳۹ معاد شناسی علامه تهرانی، ج ۷، ص ۸۳.



در این شب عزیز باید مطلب عزیز و عمیقی هم گفته شود. در این شب‌ها از نگاه زیبا بین صحبت شد. سؤال اساسی این است که چگونه می‌توان در این حوادث و مصائب بزرگ در عالم که برای تکتک ما پیش می‌آید به چنین نگاه زیبایی رسید؟ چگونه می‌توانیم دیده زیبا بین داشته باشیم؟ امشب در محضر آیات و روایات نورانی اهل بیت (ع) به بیان راهکاری که ثمره و میوه همه مباحث گذشته است می‌پردازیم. راهکاری که به تعبیر روایت رأس العبادۃ است. افضل العبادۃ است. از صفات مؤمنین و بهای بهشت و خیر دنیا و آخرت و کاهنده اندوه و ناراحتی و سبب آمرزش گناهان است. این مواردی که شمرده شد گوشه‌ای از آثار حسن ظن به خداوند متعال است.

## « اقناع اندیشه »

در اهمیت این فضیلت اخلاقی همین بس که امام رضا (ع) در این رابطه می‌فرماید:

«فَأَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) كَانَ يَقُولُ مَنْ حَسَنَ ظَنُّهُ بِاللَّهِ كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَمَنْ رَضِيَ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ قَبِلَ مِنْهُ الْيَسِيرَ مِنَ الْعَمَلِ»؛ گمان خود را نسبت به پروردگار نیکو گردان؛ زیرا حضرت ابا عبدالله (ع) مکرر می‌فرمود: کسی که گمانش نسبت به خداوند نیکو باشد، خداوند در نزد گمان آن بنده نسبت به خودش خواهد بود [با او مطابق همان گمان، معامله خواهد نمود] و کسی که به مقدار اندکی از روزی اکتفا نماید، خداوند متقابلاً عمل کم او را قبول خواهد نمود.<sup>۲۴</sup>

حسن ظن چیست؟

علامه مجلسی ره در تبیین معنای حسن ظن به خدا می‌نویسد: گفته‌اند معنای «حسنِ ظن به خدا» این است که شخص ۵ مورد را رعایت کند:

۱. هنگام طلب آمرزش خوش بین باشد که او را می‌آمرزد.
۲. وقتی توبه و بازگشت به سوی خدا کند، بداند که خداوند توبه او را پذیرا می‌شود.

۳. وقتی از روی حقیقت [و اخلاص] به درگاه خدا دعا کند، بداند که خدا اجابت می‌کند.

۴. هنگامی که از خدا نسبت به کاری کفایت و اعانت خواست، بداند که خدا او را کفایت می‌کند؛ زیرا این صفات پدیدار نشود جز به وسیله حسن ظن به خدا.

۵. وقتی کاری برای خدا کرد، بداند که خدا آن را قبول می‌کند.

همچنین امام صادق (ع) در معنای حسن ظن به خدا می‌فرماید: «حسن الظن بالله أن لا ترجو إلا الله و لا تخاف إلا ذنبك؛ خوش بینی به خدا این است که امید نداشته باشی جز به خدا و نترسی جز از گناهت»<sup>۲۴۱</sup>. از این حدیث شریف این نکته استفاده می‌شود که معنای حسن ظن به خدا و امید داشتن به لطف و کرم او این نیست که انسان از انجام وظائف خودداری نموده و به خیال لطف و بخشش خداوندی در میدان گناه بتازد؛ بلکه به این معنا است که در عین حال که وظائف و اعمال خود را مرتب و منظم انجام می‌دهد، اعتماد و پشت گرمی به عمل خویش نداشته و با همین عملکرد، امید به لطف خداوندی داشته باشد که با فضل و کرم خویش این اعمال را بپذیرد و خوف و ترسش از قصور و کوتاهی در عمل خویش و از گناهانش باشد، نه از خداوند. پس حسن ظن نه تنها با خوف و حالت خشیت منافات ندارد، بلکه باید حسن ظن و رجاء با خوف و ترس همراه باشند.

در مقابل حسن ظن، سوءظن به خداوند قرار دارد و معنای سوءظن به خداوند آن است که انسان به هنگام بروز مشکلات، نسبت به وعده‌های الهی متزلزل شود و هنگام پیش آمدن امتحانات دشوار در مسائل مالی و غیر آن، وعده‌های خداوند را فراموش کرده و رو به گناه آورد.

یکی از عوامل سوءظن به خدا در محضر روایات اهل بیت (ع) یأس از رحمت خدا است.

رحمتی که یکی از اوصاف الهی است. در آیات متعدد قرآن کریم خدا را با صفت رحمت می‌خوانیم و نزدیک به ۳۰۰ آیه قرآن



به رحمت الهی اشاره کرده‌اند. همه سوره‌های قرآن غیر از توبه با بسم الله الرحمن الرحيم شروع می‌شود که این هم نشان وسعت رحمت الهی است. اولیای الهی همیشه خداوند را با این صفت می‌خوانند و قرآن کریم چند بار تأکید می‌کند هر که از رحمت خدا مأیوس شود گمراه است.

«قَالَ وَمَنْ يَقْنُطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ».<sup>۲۴۲</sup> گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش ناامید می‌شود؟

در سوره حمد می‌گوییم «... ولا الضالین» خدایا ما را در زمره گمراهان قرار مده. البته گمراهی چند معنا دارد و یک مصداق آن یأس از رحمت خداوند متعال است.

خود خداوند متعال می‌فرماید: عذاب من گسترده نیست خیالتان راحت باشد: «قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»؛<sup>۲۴۳</sup> عذابم را به هر کس بخواهم می‌رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است. شاید از همه مهم‌تر و عجیب‌تر این حدیث امام صادق (ع) باشد که می‌فرمایند: هنگامی که قیامت فرا می‌رسد خداوند به قدری رحمت خودش را گسترش می‌دهد که حتی ابلیس در اینکه مورد لطف قرار گیرد به طمع می‌افتد: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ إِبْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ».<sup>۲۴۴</sup>

و خداوند رحمت را بر خودش لازم دانسته: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»؛<sup>۲۴۵</sup> پروردگارتان رحمت را بر خود لازم و مقرر کرده و موسع‌ترین آیه قرآن کریم به تعبیر امیر المؤمنین (ع) این آیه است: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»؛<sup>۲۴۶</sup> به آنها بگو ای بندگان من که بر خودتان اسراف و ستم کرده‌اید از رحمت خداوند ناامید نشوید؛ که خدا همه گناهان را می‌بخشد. دقت در

- |     |                     |
|-----|---------------------|
| ۲۴۲ | سوره حجر آیه ۵۶.    |
| ۲۴۳ | سوره اعراف آیه ۱۵۶. |
| ۲۴۴ | بحار، ج ۷، ص ۲۸۷.   |
| ۲۴۵ | سوره انعام آیه ۵۴.  |
| ۲۴۶ | سوره زمر آیه ۵۳.    |

تعبیرات این آیه نشان می‌دهد که از امیدبخش‌ترین آیات قرآن برای همه گناهکاران است. دلیل آن نیز روشن است زیرا:

۱- تعبیر «یا عبادِی = ای بندگان من» آغازگر لطفی از جانب پروردگار است.

۲- استفاده از عبارت اسراف به جای ظلم و گناه و جنایت نیز لطف دیگری است.

۳- تعبیر «علی انفسهم» که نشان می‌دهد گناهان آدمی همه به خود او بازمی‌گردد نشانه دیگری از محبت پروردگار است.

۴- تعبیر «لا تَقْنَطُوا»، با توجه به اینکه قنوط در اصل به معنای مأیوس شدن از خیر است به تنهایی دلیل بر این است که گناهکاران نباید از لطف الهی ناامید گردند.

۵- تعبیر «مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» بعد از جمله لا تَقْنَطُوا تأکید بیشتری بر این خیر و محبت است.

۶- جمله «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ» با حرف تأکید آغاز شده و کلمه الذنوب هم جمع با «ال» است که همه گناهان را بدون استثناء در بر می‌گیرد.

سخن اوج می‌گیرد و دریای رحمت مواج می‌شود هنگامی که «جمیعا» به عنوان تأکید بر آن افزوده می‌شود و امیدواری به آخرین مرحله می‌رسد با توصیف خداوند به غفور و رحیم که دو وصف از اوصاف امیدبخش پروردگار است. پس جایی برای یاس و ناامیدی باقی نمی‌ماند.

## «پرورش احساس»

این داستان را جابر ابن عبدالله انصاری تعریف می‌کند: زنی خدمت رسول‌الله آمد و عرضه داشت ای پیامبر خدا زنی بچه خود را به دست خود کشته آیا برای او توبه است؟ حضرت فرمودند: قسم به خدایی که جان محمد در قبضه قدرت اوست اگر آن زن هفتاد پیغمبر را کشته باشد و پشیمان شود و توبه نماید و خدای متعال صدق او را بداند که دیگر به هیچ گناهی رجوع نمی‌نماید توبه‌اش را قبول می‌فرماید و گناهانش را عفو می‌کند. به درستی که توبه‌کننده از گناه همانند کسی است که



گناه نکرده است.<sup>۲۴۷</sup>

خداوند فرموده تمامی گناهان را می‌بخشد: «وَإِنَّ اللَّهَ يَعْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»<sup>۲۴۸</sup> و فرموده از رحمت خداوند ناامید نمی‌شوند مگر کافران: «إِنَّهُ لَا يَيَّأُسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ».<sup>۲۴۹</sup>

چنانچه پیامبر اکرم<sup>۱</sup> فرمود: «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا حَاسَبَ الْخَلْقَ يَبْقَى رَجُلٌ قَدْ فَضَلَتْ سَيِّئَاتُهُ عَلَى حَسَنَاتِهِ فَتَأْخُذُهُ الْمَلَائِكَةُ إِلَى النَّارِ وَهُوَ يَلْتَفِتُ فَيَأْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى بِرَدِّهِ فَيَقُولُ لَهُ لِمَ تَلْتَفِتُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ مَا كَانَ هَذَا حُسْنٌ ظَنِّي بِكَ- فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى مَلَائِكَتِي وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مَا أَحْسَنَ ظَنَّهُ بِي يَوْمًا وَلَكِنْ انْظِلُّوا بِهِ إِلَى الْحَنَةِ لِإِدْعَائِهِ حُسْنِ الظَّنِّ بِي»<sup>۲۵۰</sup>؛

هنگامی که خداوند متعال حساب خلق را رسید، يك نفر باقی می‌ماند که سیئاتش بر حسناتش فزونی دارد. ملائکه او را می‌گیرند تا به سوی آتش ببرند در حالی که او پشت سر خود را نگاه می‌کند، در این هنگام خداوند متعال فرمان می‌دهد او را برگردانند، آنگاه به او می‌فرماید: چرا پشت سر خود را نگاه کردی؟ [البته ذات اقدس الهی خود علت آن را می‌داند] آن شخص می‌گوید: خدایا! گمان نیکوی من به تو این نبود [که مرا به آتش بسوزانی]، در اینجا خداوند سبحان می‌فرماید: ملائکه من، به عزت و جلالم سوگند! این بنده حتی يك روز هم به من حسن ظن نداشت، اما او را به بهشت ببرید، چون ادعا کرد که به من حسن ظن دارد.

نقل شده روزی حاکم نیشابور برای گردش به بیرون از شهر رفته بود که مرد میان‌سالی را در حال کار بر روی زمین کشاورزی دید. حاکم پس از دیدن آن مرد بی‌مقدمه به کاخ برگشت و دستور داد کشاورز را به کاخ بیاورند. روستایی بی‌نوا با ترس و لرز در مقابل تخت حاکم ایستاد. به دستور حاکم لباس گران بهایی بر او پوشاندند. حاکم گفت یک قاطر به همراه افسار و پالان خوب به او بدهید. حاکم که از تخت پایین آمده بود و آرام

۲۴۷ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۳۱.

۲۴۸ سوره انعام آیه ۵۴.

۲۴۹ سوره یوسف آیه ۸۷.

۲۵۰ عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۴۸.

قدم می‌زد به مرد کشاورز گفت می‌توانی بر سر کارت برگردی، ولی همین که دهقان بینوا خواست حرکت کند حاکم کشیده‌ای محکم پس گردن او نواخت. همه حیران از آن عطا و حکمت این جفا، منتظر توضیح حاکم بودند. حاکم از کشاورز پرسید: مرا می‌شناسی؟ کشاورز بیچاره گفت: شما تاج سر رعایا و حاکم شهر هستید. حاکم گفت: آیا بیش از این مرا می‌شناسی؟ سکوت مرد حاکی از استیصال و درماندگی او بود. حاکم گفت: به خاطر داری بیست سال قبل که من و تو با هم دوست بودیم در یک شب بارانی که در رحمت خدا باز بود من رو با آسمان کردم و گفتم خدایا به حق این باران و رحمت مرا حاکم نیشابور کن و تو محکم بر گردن من زدی و گفتی که ای ساده‌دل! من سال‌هاست از خدا یک قاطر با پالان برای کار کشاورزیم می‌خواهم هنوز اجابت نشده آن وقت تو حکومت نیشابور را می‌خواهی؟ یک باره خاطرات گذشته در ذهن دهقان مرور شد. حاکم گفت: این قاطر و پالانی که می‌خواستی، این کشیده هم تلافی همان کشیده‌ای که به من زدی. فقط می‌خواستم بدانی که برای خدا حکومت نیشابور یا قاطر و پالان فرق ندارد. فقط ایمان و اعتقاد من و توست که فرق دارد.<sup>۲۵۱</sup> ... از خدا بخواه فقط بخواه و زیاد هم بخواه. خدا بی‌نهایت بخشنده و مهربان است و در بخشش بی‌انتهاست، ولی به خواسته‌ات ایمان و حسن ظن هم داشته باش. (البته این داستان در پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه نیز موجود است که مطالعه آن خالی از لطف نیست چون که از امام رضا (ع) هم یاد شده است)

## « رفتارسازی »

در روایات و متون دینی از موارد متعددی تحت عنوان عوامل ایجاد حسن ظن به خداوند متعال یاد شده است که در اینجا به بیان برخی از این عوامل می‌پردازیم:

## • ۱. ایمان و سلامت قلب

امام صادق (ع) در این رابطه می‌فرماید: «حُسْنُ الظَّنِّ أَصْلُهُ مِنْ حُسْنِ إِيْمَانِ الْمَرْءِ وَ سَلَامَةِ صَدْرِهِ»<sup>۲۵۲</sup>؛ حسن ظنّ و گمان نیک، از حسن ایمان و سلامت قلب ناشی می‌شود». هر چه آدمی ایمانش قوی‌تر و قلب و سینه‌اش از تیرگی و سیاهی سالم‌تر باشد، حسن ظنّ او به خداوند متعال نیز بیشتر خواهد بود. به همین خاطر است که حسن ظنّ اهل بیت (ع) به خداوند متعال از همه بیشتر است چون ایمانشان کامل‌تر است. در مورد ایمان قمر منیر بنی‌هاشم هم امام صادق (ع) روایت زیبایی دارند.

«كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ، صَلَبَ الْإِيْمَانِ، جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ ابْنِي بِلَاءَ حَسَنًا وَ مَضَى شَهِيدًا».<sup>۲۵۳</sup>

عموی ما عباس نافذ البصیره بود. ایمان محکمی داشت. با امام حسین (ع) جهاد کرد و به بلای حسنی دچار شد و به شهادت رسید.

## • ۲. امید به خدا

از دیگر اموری که موجب می‌شود انسان حسن ظنّ به خداوند پیدا کند، امید داشتن است. امیر مؤمنان علی (ع) فرمود: «حُسْنُ ظَنِّ الْعَبْدِ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ رَجَائِهِ لَهُ»<sup>۲۵۴</sup>؛ گمان نیک بنده به خدای سبحان، به اندازه امیدش به خداوند است».

## ۳. پرستش نیکو

فردی که خالصانه به عبادت خدا می‌پردازد، نتیجه عبادت نیکش خوش‌گمانی به خدا و مؤمنان است؛ چنانچه پیامبر اکرم ا می‌فرماید: «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ حُسْنَ الظَّنِّ بِاللَّهِ مِنْ حُسْنِ

۲۵۲ مصباح الشریعة، ص ۱۷.

۲۵۳ در سوگ امیرآزادی، ترجمه مثیر الاحزان، ص ۲۵۴.

۲۵۴ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۰۰.

عِبَادَةُ اللَّهِ؛<sup>۲۵۵</sup> منشا حسن ظن به خداوند متعال نیکو عبادت کردن است».

عبادت و بندگی خداوند متعال موجب حسن ظن به او می‌شود. اوج جلوه‌های زیبای عبودیت و عبادت، در کربلا قابل مشاهده است. در کربلا تابلوی نظیری در پرستش نیکو و بندگی خدای متعال برای همیشه تاریخ ترسیم شده است. همان‌طور که اول بحث هم مطرح شد یکی از دلایل مهلت خواستن امام در شب عاشورا، عبادت و شب‌زنده‌داری بود. ضحاک مشرقی نقل می‌کند: «لَمَّا امسى حسين وأصحابه قاموا الليل كله يصلون ويستغفرون ويدعون ويتضرعون».<sup>۲۵۶</sup> در شب عاشورا امام حسین (ع) و یاران حضرت به اقامه نماز پرداختند و پیوسته دعا می‌خواندند و تضرع می‌کردند. حتی نقل است که مثل کندوی زنبور عسل صدای مناجات اصحاب صحرای کربلا را در بر گرفته بود.

نماز یکی از مهم‌ترین احکام عملی اسلام و از مصادیق مهم عبادت و از بارزترین نشانه‌های متقین است که امام صادق (ع) می‌فرماید بعد از معرفت خداوند عبادتی را بالاتر از آن نمی‌شناسم.

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ أَفْضَلِ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى رَبِّهِمْ وَ أَحَبِّ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا هُوَ فَقَالَ مَا أَعْلَمُ شَيْئاً بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ أَلَّا تَرَى أَنَّ الْعَبْدَ الصَّالِحَ - عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ (ع) قَالَ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا».<sup>۲۵۷</sup>

از حضرت امام جعفر صادق (ع) پرسیدند بهترین چیزی که بندگان به آن تقرب جویند به پروردگار خود و محبوب‌ترین آن نزد حق سبحانه و تعالی کدام است؟ حضرت فرمودند: بعد از معرفت، عملی را که بهتر از نماز باشد نمی‌شناسم. آیا نمی‌بینی که بنده صالح الهی عیسی بن مریم گفت که حق سبحانه و

۲۵۵ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۲.

۲۵۶ وقعة الطف، ص ۲۰۲.

۲۵۷ کافی، ج ۳، ص ۲۶۴.



تعالی مرا وصیت فرموده است و امر کرده به نماز و زکات تا زنده باشم؟

نماز به تعبیر قرآن کریم آرامش بخش و کمک کننده است. نماز یکی از آخرین سفارش های رسول خدا است. امیر المؤمنین می فرمایند در حالی که سر مبارک پیامبر در دامن من بود مرتب می فرمودند: «اللَّهُ اللَّهُ فِي صَلَاتِكُمْ».<sup>۲۵۸</sup>

همه شما بزرگواران اطلاع دارید یکی از علت های مهلت خواستن سیدالشهدا (ع) از سپاه دشمن نماز بود. بیاپید به خاطر سیدالشهدا اهتمام ویژه ای به نماز داشته باشیم و با نماز انس بگیریم و این چشمه جوشان و نهر پاک کننده را در زندگی خود جاری کنیم و ترجیحاً نماز را اول وقت بجا بیاوریم.

همسر شهید حاج محمد ابراهیم همت می گوید:

«ابراهیم بعد از چند ماه عملیات به خانه آمد. سر تا پا خاکی بود و چشم هایش سرخ شده بود. به محض اینکه آمد، وضو گرفت و رفت که نماز بخواند. به او گفتم:

حاجی لا اقل یک خستگی در گن، بعد نماز بخوان. سر سجاده اش ایستاد و در حالی که آستین هایش را پایین می زد، به من گفت: من با عجله آمدم که نماز اول وقت من از دست نرود. این قدر خسته بود که احساس می کردم، هر لحظه ممکن است موقع نماز از حال برود».

امام باقر (ع) می فرمایند: هر مؤمنی که به نمازهای واجب اهمیت دهد و آنها را به وقتش بخواند از غافلان نیست. «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَافِظٌ عَلَى الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ فَصَلَّاهَا لَوْ قَتَلَهَا فَلَيْسَ هَذَا مِنَ الْغَافِلِينَ».<sup>۲۵۹</sup>

شیطان دائماً مراقب انسان است اما به کسانی که نمازشان

را در اول وقت می‌خوانند کمتر نزدیک می‌شود. امام صادق می‌فرماید فضیلت خواندن نماز در اول وقت نسبت به تأخیر انداختن آن مثل فضیلت آخرت بر دنیا است: «فُضِّلَ الْوَقْتُ الْأَوَّلُ عَلَى الْأَخِيرِ كَفَضْلِ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا».<sup>۲۶۰</sup> پیامبر اکرم فرمودند: بنده‌ای نیست که به وقت‌های نماز و جاهای خورشید (اوقات شرعی) اهمیت بدهد مگر اینکه من سه چیز را برایش ضمانت می‌کنم: برطرف شدن گرفتاری و ناراحتی‌ها، آسایش و خوشی به هنگام مردن و نجات از آتش.

رزمنده دلاور، محسن شاه رضایی در نقل خاطره‌ای می‌گوید: «در شب عملیات بدر، سوار قایق شدیم و زدیم به خط مقدم، زیر باران تیر. در حین عملیات بودیم که وقت نماز مغرب شد. رزمنده پیری با ما بود، شروع کرد با آب هور وضو گرفت. ما هم بعد از او وضو گرفتیم و در همان دقایق به نماز ایستادیم. آن شب، آن نماز اول وقت، در آن شرایط سخت، بهترین نماز ما بود».

برادر قدّمی، از هم‌زمان و همکاران شهید سید مرتضی آوینی می‌گوید:

«در ایامی که شبانه روز برای تدوین و مونتاژ در صدا و سیما بودیم، به محض اینکه وقت نماز می‌رسید، همین که قرآن شروع می‌شد، سید، قلم را زمین می‌گذاشت، لباس را می‌پوشید و بچه‌ها را صدا می‌کرد: حرکت کنید که وقت نماز است. سپس به طرف مسجد بلال حرکت می‌کرد. سید همیشه از اولین کسانی بود که وارد مسجد می‌شد».<sup>۲۶۱</sup>

در روایت دیگری از امام صادق (ع) آمده است در اول وقت خشنودی خدا و آخر آن عفو خداست و عفو نیست مگر از جهت گناه و در مقابل، تأخیر نماز موجب خشم خداست چراکه پیامبر اکرم به حضرت علی فرمودند: نماز را با وضوی کامل و شاداب

۲۶۰ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۹، ص ۳۵۹.  
 ۲۶۱ به نقل از محسن شاه رضایی.



در وقتش بجای آور که تأخیر انداختن نماز بدون جهت باعث غضب پروردگار است.

حضرت آیت الله بهجت آن عارف کامل می فرمودند: نماز مانند لیموشیرین است، هرچه از اول وقت دورتر شود تلخ تر می شود. هر که عادت به تأخیر نماز کرده خود را برای تأخیر در امور زندگی آماده کند؛ تأخیر در ازدواج، اشتغال، تولد اولاد و... هر قدر که امور نمازت منظم باشد امور زندگی ات هم تنظیم خواهد شد.

#### خاطره‌ای از بهلول<sup>۲۶۲</sup>

جناب حاج شیخ محمدتقی بهلول برای این جانب رجایی خراسانی نقل کرد که: در اوان طفولیت به اتفاق مادرم به گناباد می رفتیم. آن زمان ماشین نبود یا خیلی کم بود. سوار بر درشکه بودیم. وقت نماز رسید. مادرم به درشکه چی گفت: وقت نماز است، نگهدار. درشکه چی اعتنایی نکرد و گفت: توی این بیابان کجا وقت نماز است. ولی مادرم اصرار می کرد تا به آب انباری رسیدیم. مادرم گفت: باید نگهداری و الا من پیاده می شوم. درشکه چی گفت: پیاده شو. من اینجا توقف نمی کنم. سرانجام ما را پیاده کرد و رفت! من و مادرم در بیابان تنها ماندیم. مادرم نمازش را بدون دغدغه و اضطراب خواند و مشغول تعقیبات شد. من که کودک بودم خیلی نگران و ناراحت بودم و گریه می کردم. مادرم مرا تسلی می داد و می گفت: نگران نباش! خدا با ماست. کم کم داشت دیر می شد. می ترسیدیم شب شود و ما در بیابان بمانیم. در این هنگام دیدیم درشکه ای از دور می آید. وقتی به ما رسید ایستاد. معلوم شد فرماندار گناباد است. من و مادرم را سوار درشکه کرد و چون نامحرم بود فرماندار پهلوی درشکه چی نشست و ما را با عزت و احترام به گناباد رسانید! در نتیجه چون مادرم به نماز اهمیت داد خدا هم یاری کرد و ما را به مقصد رسانید.

## اقامه نماز

قرآن کریم همواره برای امر به نماز، از واژه «اقامه» بهره می‌گیرد مگر در مواردی بسیار نادر. در قرآن شریف عبارت «نماز خواندن» نیامده است بلکه در آیات مختلف می‌فرماید: «أَقِمْوا الصَّلَاةَ»<sup>۲۶۳</sup> یعنی نماز را به پا دارید. به پا داشتن نماز به معنای صرفاً خواندن آن نیست، بلکه به معنای زنده نگه داشتن روح و هدف نماز در زندگی فردی و اجتماعی است؛ بنابراین نماز باید در متن زندگی آدمی جریان داشته باشد و یک امر مهم و زنده تلقی شود. با توجه به روایات فراوان، از آیاتی که امر به اقامه نماز می‌نماید، به تأکید قرآن کریم بر «نماز جماعت» تعبیر می‌شود؛ زیرا اقامه صلاة به معنای زنده نگه داشتن نماز و برپا داشتن آن در اجتماع مسلمانان است. شخصی که نماز را به صورت فردی و با حضور قلب به جا می‌آورد و مستحبات و تعقیبات نماز را نیز انجام می‌دهد، می‌توان گفت نماز خوانده، ولی آن را اقامه نکرده است و در فرهنگ قرآنی چنین نمازی کامل نیست؛ نماز باید در مسجد، در میان مردم و با جماعت خوانده شود. نماز باید در اجتماع مسلمانان زنده و پویا باشد. نماز جماعت یک شعار است و این شعار باید زنده نگه داشته شود. در باب نماز جماعت و اهمیت آن، احادیث فراوانی از پیامبر اسلام | و ائمه اطهار (ع) نقل شده است. مضمون احادیث این است که اگر شخصی بدون دلیل نماز جماعت را ترک کرد، با او هم‌نشینی، معاشرت و داد و ستد نکنید و با او پیوند ازدواج نیز برقرار ننمایید و در مقابل، کسانی که به نماز و نماز جماعت اهمیت می‌دهند و آن را برپا می‌دارند را دارای مقام و منزلت بالایی دانسته و گرامی داشته است.<sup>۲۶۴</sup>

پیامبر اکرم | درباره نماز جماعت می‌فرمایند: کسی که نمازهای پنج‌گانه را به جماعت بگذارد، هر خیر و نیکی را به او گمان ببرید. «مَنْ صَلَّى الصَّلَاةَ الْخَمْسَ جَمَاعَةً فَطُتُّوا بِهِ كُلُّ خَيْرٍ».<sup>۲۶۵</sup>

۲۶۳ سوره بقره آیات ۴۳ و ۸۳ و ۱۱۰.

۲۶۴ به نقل از پایگاه اطلاع رسانی آیت الله مظاهری.

۲۶۵ المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۴۲.



الگوی تمام عیار اقامه نماز، نماز ظهر عاشورا است که سه ویژگی دارد:

۱- اول وقت است

امام نگفت حالا صبر کنید جنگ تمام شود تا غروب وقت هست.

۲- به جماعت است

امام می‌توانستند این نماز را فرادا و در خیمه بخوانند اما چنین نکردند. نماز خوف خواندند. امام جلو ایستادند و دو صف پشت سر ایشان تشکیل شد.

۳- علنی بود

اگر این نماز داخل خیمه برگزار می‌شد شاید دشمن هم متوجه نمی‌شد چرا امام آمده در میدان، میان دشمن شهید هم دادند. سعد ابن عبدالله شهید شد.

چرا امام آمده وسط صحرا نماز می‌خواند آن هم نماز جماعت و اول وقت؟ این نماز امام حسین پیام دارد: «یقیمون الصلاة» نه فقط یقرؤون الصلاة.

گفته شده نماز را اقامه کن نه اینکه بخوان. اقامه‌اش به این است که علنی باشد، به جماعت باشد و اول وقت.

پس شما هم ظهر عاشورا هرکجا بودید به نماز سیدالشهدا اقتدا کنید.

آداب نماز بر دو قسم است: آداب ظاهری و آداب باطنی.

مرحوم فیض «ره» در کتاب شریف «المحجة البیضاء» با ذکر مثالی زیبا نقش اجزای مختلف نماز را تبیین کرده است، وی می‌گوید: کمال انسان وابسته به دو چیز است: موجودیت باطنی و اعضای ظاهری؛ موجودیت باطنی انسان همان روح او و ظاهر جسمانی آدمی، اعضا و جوارح او است. بعضی از اعضای بدن آدمی مانند قلب، کبد و مغز دارای چنان اهمیتی هستند که با از بین رفتن آن، حیات انسان از بین می‌رود. بعضی از اعضا نظیر چشم، دست، پا و زبان در موقعیتی هستند که با نبود آن‌ها، حیات آدمی از دست نمی‌رود، ولی مقاصد حیات مخدوش می‌گردد. بعضی از اعضا نیز چنان‌اند که با از دست رفتن آن‌ها،

نه حیات انسان و نه مقاصد آن، هیچ‌یک آسیبی نمی‌بینند، اما به زیبایی انسان لطمه وارد می‌شود، نظیر ابرو، ریش و سفیدی پوست. همچنین برخی از اعضاء چنان‌اند که از دست رفتن آن‌ها به اصل جمال آدمی لطمه‌ای وارد نمی‌کند، اما از کمال آن می‌کاهد، مانند کمائی بودن ابرو، سیاهی موی سر و صورت و سرخ‌بودن گونه‌های صورت. صورت عبادت‌هایی که در شرع مقدس واجب شمرده شده است نیز همین‌گونه است. روح و حیات باطنی نماز، خشوع، نیت، حضور قلب و اخلاص است. رکوع، سجود و قیام آن به منزله قلب، کبد و مغز است که اگر از دست برود، نماز از دست می‌رود. قرائت و اذکار نماز در حکم دست، پا، چشم و زبان است که با وارد شدن خدشه به آن‌ها حیات نماز از دست نمی‌رود، اما بعضی از مقاصد آن مخدوش می‌شود. مستحبات نماز به مثابه زیبایی‌های مو، پوست و صورت است که وجود آن‌ها موجب جمال و زیبایی می‌شود. رعایت لطایف آداب در این مستحبات، به منزله کمائی بودن ابرو و تناسب‌اندام است که موجب کمال زیبایی است.

### « ذکر مصیبت

می‌شود هر روز اشکم در عزایت بیشتر  
 سوختم از روضه‌ات، از های‌هایت بیشتر  
 می‌روم دنبالت اما از حرم‌های شما  
 می‌رود تا کربلایت، ردّ پایت بیشتر  
 «یا بن الحسن»  
 از عبادت هم مهم‌تر این اطاعت کردن است  
 می‌دهم سر را ولی، دل را برایت بیشتر  
 دستگاه لاف بسیار است اما مَرَد کو  
 غیرتم من را نگه دارد، به پایت بیشتر  
 تا که می‌افتی به یادِ مشک و علقمه  
 باز می‌گیرد دلت، اما صدایت بیشتر  
 «یا بن الحسن»

تا که می‌آید رجزهای عمویت بر لبم  
می‌شود سهیم من از، دستِ دعایت بیشتر  
تو هم از ایل و تبارت خوش قد و بالاتری  
رفته آری بر عمویت، شانه‌هایت بیشتر

شام‌های قبل، شاید، حتماً امشب می‌رسی  
می‌رسد از هر شبی، عطرِ عبایت بیشتر  
(«یابین الحسن»)

روحانی مسئول مشاوره به زندانیان محکوم به اعدام در زندان  
رجایی شهر خاطره جالبی دارد:

حدود ۲۳ سال پیش جوانی که تازه به تهران آمده بوده در یک  
کبابی مشغول کار می‌شود، شبی پس از تمام شدن کار، صاحب  
کبابی دخل آن روز را جمع می‌کند و می‌رود در بالکن مغازه تا  
استراحت کند. درآمد آن روز کبابی، شاگرد جوان را وسوسه  
می‌کند و در جریان سرقت پول‌ها، صاحب مغازه به قتل  
می‌رسد. او متواری می‌شود؛ اما مدتی بعد، دستگیرش می‌کنند  
و به اینجا منتقل می‌شود.

حکم قصاص جوان صادر می‌شود، اما اجرای آن حدود ۱۸-۱۷  
سال به طول می‌انجامد؛ می‌گویند شاگرد جوان در طول این  
مدت حسابی تغییر کرده بود و به قول معروف پوست انداخته  
و اصلاح شده بود. آن قدر تغییر کرده بود که همه زندانی‌ها  
عمیقاً دوستش داشتند.

پس از این ۱۸-۱۷ سال، خانواده مقتول که آذری بودند،  
برای اجرای حکم می‌آیند؛ همسر مقتول و سه دختر و ۷  
پسرش آمدند و در دفتر نشستند، فضا سنگین بود و من با  
مقدمه‌چینی و شرح احوالات فعلی قاتل، از اولیای دم خواستم  
که از قصاص صرف نظر کنند. همسر مقتول گفت: «من قصاص  
را به پسر بزرگم واگذار کرده‌ام» و پسر بزرگ هم گفت که قصاص  
به کوچک‌ترین برادرمان واگذار شده است. به هر حال برادر

کوچک‌تر هم زیر بار نرفت و گفت: «اگر همه برادر و خواهرهایم هم از قصاص بگذرند، من از قصاص نمی‌گذرم؛ زمانی که پدرم به قتل رسید من خیلی بچه بودم و این سال‌ها، یتیم بودم و واقعاً سختی کشیدم».

به‌هرحال روی اجرای حکم مُصر بود. با خودم گفتم شاید اگر خود زندانی بیاید و با آن‌ها روبه‌رو شود، چیزی بگوید که دلشان به رحم بیاید، بنابراین گفتم زندانی را بیاورند. یادم هست هوا به‌شدت سرد بود و قاتل هم تنها یک پیراهن نازک تنش بود؛ وقتی آمد، رفت کنار شوفاژ کوچکی که در گوشه اتاق بود ایستاد. به او گفتم اگر درخواستی داری بگو. او هم آرام رو به من کرد و گفت: «درخواستی ندارم».

وقت کم بود و چاره دیگری نبود. مادر و یکی از دختران در دفتر ماندند و ۹ برادر و خواهر دیگر برای اجرای حکم وارد محوطه اجرای احکام شدند. جالب بود که مادرشان موقع خروج فرزندان از دفتر به آن‌ها گفت که اگر از قصاص صرف‌نظر کنند شیرش را حلال‌شان نمی‌کند. به‌هرحال شاگرد قاتل، پای چوبه ایستاد. همه چیز آماده اجرای حکم بود که در لحظه آخر او با همان آرامشش رو به اولیای دم کرد و گفت: «من یک خواسته دارم» من که منتظر چنین فرصتی بودم گفتم دست نگه دارید تا آخرین خواسته‌اش را هم بگویید.

شاگرد قاتل، گفت: «۱۸ سال است که حکم قصاص من اجرا نشده و شما این مدت را تحمل کرده‌اید، حالا تنها ۹ روز تا محرم باقی‌مانده و تا تاسوعا، ۱۸ روز. می‌خواهم از شما خواهش کنم اگر امکان دارد علاوه بر این ۱۸ سال، ۱۸ روز دیگر هم به من فرصت بدهید. من سال‌هاست که سهمیه قند هر سالم را جمع می‌کنم و روز تاسوعا به نیت حضرت عباس (ع) شربت نذری به زندانی‌های عزادار می‌دهم. امسال هم سهمیه قندم را جمع کرده‌ام، اگر بگذارید من شربت امسال را هم به نیت حضرت ابوالفضل (ع) بدهم، هیچ خواسته دیگری ندارم».

حرف او که تمام شد فضا عوض شد. یک دفعه دیدم پسر کوچک مقتول منقلب شد، رویش را برگرداند و با بغض گفت من با ابوالفضل (ع) در نمی‌افتم؛ من قصاص نمی‌کنم. برادرها و خواهرهای دیگرش هم با چشمان اشک‌بار به یکدیگر نگاه کردند و هیچ‌کس حاضر به اجرای حکم قصاص نشد.

وقتی از محل اجرای حکم به دفتر برگشتند، مادرشان گفت چه شد قصاص کردید؟ پسر بزرگ مقتول ماجرا را برای مادرش تعریف کرد. مادرشان هم به گریه افتاد و گفت به خدا اگر قصاص می‌کردید شیرم را حلاتان نمی‌کردم. خلاصه ماجرا با اسم حضرت عباس (ع) ختم به خیر شد و دل ۱۱ نفر با نام مبارک ایشان نرم شد و از خون قاتل پدرشان گذشتند.

قربون اسم قشنگت یا عباس

قربون ادبت یا عباس

حتی اسمت هم قاتل را از مرگ نجات می‌دهد. مگه میشه به ما بیچاره‌ها نگاه نکنی؟!

امشب به یاد همه قدیمی‌ها با هم بخونیم:

ای ساقی لب‌تشنگان ۲ ای جان جانانم... سقای طفلانم ۲

داغت شکسته پشت من ۲ ای راحت جانم... سقای طفلانم

ای ساقی لب‌تشنگان ای جان جانانم سقای طفلانم

من بی برادر چون کنم؟! با این سپاهِ دون ... در دامنِ هامون

بینم تو را در ابر خون ای ماه تابانم... سقای طفلانم

ای ساقی لب‌تشنگان ۲ ای جان جانانم... سقای طفلانم ۲

خواهم برم در خیمه گه ۲ ای گل تنِ پاکت... پیکر صد چاکت

ممکن نباشد یا اَخا ۲ محزون و نالانم... سقای طفلانم

ای ساقی لب‌تشنگان ۲ ای جان جانانم... سقای طفلانم

برخیز و ای جان برادر کن علمداری بنما مرا یاری

بی تو غریب و بی معین، در این بیابانم سقای طفلانم

بی تو یقین دارم که فردا زینبِ نالان بر ناقهٔ عریان

گردد سوار از راه کینه با یتیمانم... سقای طفلانم

ای ساقی لب‌تشنگان ۲ ای جان جانانم... سقای طفلانم ۲...  
 شد روز روشن پیش چشمم تیره‌تر از شب چون معجز زینب ۲  
 بینم تو را در موج خون ۲ ای دُرّ غلطانم... سقای طفلانم  
 ای ساقی لب‌تشنگان ۲ ای جان جانانم سقای طفلانم ۲

بعضی از مقتل‌ها نوشته‌اند:

«فَسَمِعَ الْإِطْفَالَ يَتَصَارَّخُونَ الْعَطَشَ» بچه‌ها از تشنگی فریاد  
 می‌زدن ... «فَرَكِبَ فَرَسَهُ» سوار بر اسب شد «وَأَخَذَ زُمْحَهُ  
 وَالْقِرْبَةَ».

مجلسی نوشته:

مشک را برداشت، نیزه را برداشت «وَقَصَدَ نَحْوَ الْفِرَاتِ» رفت  
 سمت آب، لشکر را شکافت. تعداد زیادی را به درک واصل کرد...  
 «حتی دخل الماء» تا به آب رسید داخل آب شد... چه آبی بود این  
 آب؟! چه‌ها به روز حرم آورد این آب ... این بندمشک را که گرفت  
 به روی دوش، راوی می‌گه:  
 «فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَشْرَبَ غُرْفَةً مِنَ الْمَاءِ» دست برد زیر آب، آب را  
 بالا آورد ... «ذَكَرَ غَطَّشَ الْحُسَيْنِ».

ای حسین...

یاد تشنگی امام حسین و بچه‌هاش افتاد «فَرَمَى الْمَاءِ» آب را  
 روی آب ریخت ...

رود می‌گفت؛ که یک جرعه مرا می‌نوشد ۲

عشق می‌گفت: که نشناخته‌ای سقا را...

با سرانگشت خودش روی تن آب نوشت ۲

دیدی آیا لب خشک پسر مولا را...

آب نخورد...

آب پاکی روی دست آب ریخت

ای به قربان صفای دست او ...

راوی می‌گه:

«وَمَلَأَ الْقِرْبَةَ» مشک را پر کرد «وَحَمَلَهَا عَلَى كَتِفِهِ الْإِيْمَنَ» روی



دوش راست انداخت ... «وَتَوَجَّهْ نُحَوِّ الحَيِّمَه» حرکت کرد چقدر  
امیدوار، بچه‌ها منتظر... عمو رفته آب بیاره... اما یه اتفاقی افتاد،  
جلو راهشو گرفتن... راهشو بستن... «وَأَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ»  
دورش حلقه شدن، «فَحَازِبَهُمْ» آقا شروع کرد به جنگیدن، جنگ  
نمایانی کرد تا اون نامرد ضربه‌ای زد به دست راستش «فَقَطَّعَهَا».  
افتاد دست راست، خدایا؛ ز پیکرم ۲

بر دامن حسین رسان دست دیگرم ...  
خدایا میخوام، میخوام این مشکو برسونم خیمه...  
مشک را روی کتف چپ انداخت ...  
دستم چپم به جاست اگر نیست دست راست ...  
اما هزار حیف که یک دست بی صداست  
يك وقت ضربه‌ای آمد... ملعون دست چپ را هم قطع کرد...  
دست چپ و راستش انداختند از چپ و از راست براو تاختند  
اما هنوز عباس امیدش ناامید نشده بود.  
در مشک تشنه جرعه آبی هنوز هست

اما به خیمه‌ها برسد با کدام دست؟!  
ولی قول داده، آب را باید به علی اصغر برسونه... راوی میگه:  
«فَحَمَلَ الْقَرْبَةَ بِأَسْنَانِهِ» به ناچار مشک را به دندان گرفت ...  
اما «فَجَاءَ سَهْمٌ فَأَصَابَ الْقَرْبَةَ» تیر آمد به مشک اصابت کرد...  
اینا فهمیدن باید چیکار کنن عباس از پا در بیاد... «وَأُرِيقَ مَائُهَا»  
جلوی چشمه‌هاش آب روی زمین ریخت...

میدونی چی شد اینجا؟! دست راست را زدند خیالی نبود  
... دست چپ را زدند خیالی نبود... مشک را به دندان گرفت و به  
راهش ادامه داد اما وقتی تیر به مشک خورد... راوی میگه: «فَوَقَّفَ  
العباس متحیرا...» عباس متحیر ایستاد... نمی‌دونست باید چیکار  
کنه؟! نمی‌دونست چه کنه؟! آقا حیران شد... سرگردان شد ...  
آب آب تشنگان زد آتشم خجلت از سقایی خود می‌کشم ...  
کاش از اول نام من سقا نبود یا در این دشت بلا دریا نبود...  
اینا دیدن حالش دگرگون شد فرصت ندادن. به برادرش

اباعبدالله اقتدا کرد «ثم جاءه سهمٌ الآخر فاصاب صدره» تیری آمد  
 و به قلبش نشست مثل برادرش...  
 یا امام زمان ... ای قطب عالم امکان  
 «فَانْقَلَبَ عَنْ قَرْسِهِ» از روی اسب به زمین افتاد  
 به سینه داشت تیری و ز اسبش تا زمین افتاد  
 دوباره تیر با شدت به قلب او فرو می‌رفت ۲  
 ای خدا  
 بدون دست کسی که تنش پر از تیر است  
 خدا کند ز بلندی فقط زمین نخورد...  
 برادر را صدا کرد... عزیز دلم... برادرم بیا... امام حسین آمد.  
 اربا اربا دیدن اکبر امانم را برید  
 قطعه قطعه دیدن عباس جانم را گرفت ...  
 امام زمان منو ببخش  
 وقتی امام حسین اومد بالای سرش دید دست‌ها قطع شده  
 ...مشک پاره شده، تیر به سینه‌ش خورده...  
 بعضی میگن تیر به چشمش زدن ... عمود آهن به سرش زدن  
 ... (منو ببخش یا امام زمان اگر در مقتل نمی‌دیدم نمی‌گفتم) دو  
 تا پا کنار علقمه افتاده بود؛ تا حسین برسه پاهاشو قطع کردن ..  
 برادری به زمین بود و بال و پر می‌زد  
 برادری به سرش بود و هی به سر می‌زد  
 برادری به زمین از لبش جگر می‌ریخت  
 برادری به سرش داد از جگر می‌زد  
 چقدر چین و چروک است روی این صورت  
 کنار هلهله‌ها دست بر کمر می‌زد  
 دو دست در بغل و یاد مادرش می‌کرد  
 دوباره حرف در و چوب شعله‌ور می‌زد  
 رشید بودن او کار دست زینب داد  
 گره به معجز طفلان بی خبر می‌زد

کشید تیر به زانو و چشم‌هایش ریخت  
سه شعبه زخم خودش را عمیق‌تر می‌زد  
کمی ز ساقه‌ی هر تیر از دو سو پیدا است  
کسی که بغض علی داشت تا به پَر می‌زد  
برای خاطر هشتاد و چهار خانم بود  
اگر حسین نشسته به روی سر می‌زد

# بایسته‌الهدایا

شب دهم:

نگاه به ظرفیت‌ها

## شب دهم: نگاه به ظرفیت‌ها

### « انگیزه سازی

امام سجاد (ع) نقل می‌کنند: در شب عاشورا امام حسین (ع) اصحاب را جمع کردند و فرمود:

«اُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرِّاءِ وَ الصَّرَاءِ  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ  
فَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفِيدَةً فَاجْعَلْنَا  
مِنْ الشَّاكِرِينَ»<sup>۲۶۶</sup>

این جملات امام در آخرین لحظات زندگی ایشان است. جملاتی که امام با ثنای الهی شروع می‌کنند و خداوند را به خاطر پذیرش نبوت پیامبر و تعلیم قرآن و فهم دین و برای اینکه گوش شنوا و قلبی مطمئن دارند شکر می‌کنند.

### « اقناع اندیشه

با همین نگاه دعای عرفه امام حسین (ع) را مطالعه کنید. در فرازی از فرازهای زیبای دعای عرفه، سیدالشهدا چقدر زیبا با خداوند متعال صحبت می‌کنند:

«وَأَنَا أَشْهَدُ [أَشْهَدُكَ] يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيْمَانِي وَ عَقْدِ عَزَمَاتِ  
يَقِينِي وَ خَالِصِ صَرِيحِ تَوْحِيدِي وَ بَاطِنِ مَكْنُونِ صَمِيرِي وَ عَلَائِقِ  
مَجَارِي نُورِ بَصَرِي وَ أَسَارِيرِ صَفْحَةِ جَبِينِي وَ خُرْقِ [خُرَقِ] مَسَارِبِ  
نَفْسِي وَ حَدَارِيفِ [حَدَارِيفِ] مَارِنِ عِزِّينِي وَ مَسَارِبِ صِمَاحِ سَمْعِي  
وَ مَا صُمْتُ وَ أَطَبَّقْتُ عَلَيْهِ شَفَتَايَ وَ حَرَكَاتِ لَفْظِ لِسَانِي؛

الهی من گواهی می‌دهم به حقیقت ایمانم و باور تصمیمات یقینم و یکتاپرستی بی‌شائبه صریحم و درون پوشیده نهادم و آویزه‌های راه‌های نور چشمم و چین‌های صفحه پیشانی‌ام و روزنه‌های راه‌های نفسم و پژه‌های نرمه تیغه بینی‌ام و حفره‌های پرده شنوایی‌ام و آنچه ضمیمه شده و بر آن بر هم نهاده دو لبم و حرکات‌های سخن زبانم».

امام در ادامه تمام دارایی‌های جسم را بیان می‌کنند و می‌فرمایند:

با تمام این امور گواهی می‌دهم بر اینکه اگر به حرکت می‌آمدم و طول روزگاران و زمانه‌ای بس دراز می‌کوشیدم، بر فرض که آن همه زمان را عمر می‌کردم که شکر یکی از نعمت‌های را بجا آورم نخواهم توانست، جز با منت که به سبب آن شکر بر من واجب می‌شود، شکر دائم و نو و ثنایی تازه و فراهم.

آری اگر من و همه شمارش گران از آفریدگانت، حرص ورزیم که نهایت نعمت‌های، از نعمت‌های سابقه دار و بی سابقه‌ات را برشماریم، هرگز نمی‌توانیم به شماره آوریم و نه اندازه آن را احصا کنیم، چه دور است! چنین چیزی چگونه ممکن است؟ و حال آنکه تو در کتاب گویایت و خبر صادقانه‌ات اعلام کرده‌ای: اگر نعمت‌های خدا را برشمارید، قدرت شمارش آن را ندارید.

چقدر زیبا در این فرازهای دعا امام حسین (ع) با تمام داشته‌های خودشان خداوند را شکر می‌گویند. در اصل امام با توجه به ظرفیت‌های وجودی خودشان و نگاه به این ظرفیت‌ها خداوند متعال را می‌خوانند.

نکته قابل توجه این است که در این فراز دعای عرفه، امام حسین (ع) به دو نوع ظرفیت وجودی اشاره می‌کنند: آدمی دارای دو نوع ظرفیت است: ظرفیت آشکار که با چشم قابل مشاهده است و ظرفیت پنهان که در وهله اول به چشم نمی‌آید. امام در این فراز با دیدن تمام ظرفیت‌های آشکار و پنهان خداوند متعال را صدا می‌زنند. یکی از رموز اصلی نگاه زیبای امام حسین (ع) دیدن این ظرفیت‌هاست.

درسی که امام، هم در شب عاشورا هم در دعای عرفه به ما می‌دهد دیدن این ظرفیت‌هاست. ظرفیت‌هایی که خداوند متعال فقط به انسان داده است و به موجود دیگری عنایت نکرده است. در قرآن کریم صراحتاً به این مطلب اشاره شده است: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾<sup>۲۶۷</sup>



انسان است. خوب دقت کنید، شما که بنا دارید نگاه عاشقانه پیدا کنید، شما که می‌خواهید در این شب عاشورا نگاهتان حسینی باشد؛ شما که می‌خواهید ما را به رایت الا جمیلای زینب کبری همیشه ورد زبانتان باشد؛ می‌خواهد بفرماید: همچنان که معادنی وجود دارد که در اینها طلا هست، نقره هست - حالا این دو تا را به عنوان مثال ذکر کرده‌اند؛ معادن گوناگونی وجود دارد - و ظاهر کار، سنگ است، خاک است، زمین است، چیزی محسوس نیست، اما اگر بگردیم، اگر بشناسیم، اگر قدر بدانید، در زیر همین سنگ و خاک معمولی، یک عنصر گران بها پیدا خواهید کرد که ارزش آن با ارزش آنچه در ظاهر دیده می‌شود، قابل مقایسه نیست، انسان‌ها هم همین جورند؛ یک ظاهری وجود دارد که در حرکات و سکنات و گفتار و رفتار و کردار انسان‌ها، آدم اینها را می‌بیند؛ اما یک باطنی هم وجود دارد که آن عبارت است از استعدادهای متراکمی که خدای متعال در وجود انسان گذاشته است. البته این استعدادها یکسان نیستند - همچنان که معادن یکسان نیستند - اما همه در این جهت شبیه هم‌اند که آنچه در کمون است و آنچه در باطن وجود انسان است، بسی ارزشمندتر است از آنچه شما در ظاهر مشاهده می‌کنید.

همچنان که اگر روی معدن کار کردید، تلاش کردید، زحمت کشیدید، می‌توانید به آن ماده ذی‌قیمتی که در آن هست، برسید، در انسان هم همین جور است؛ احتیاج به تلاش دارد؛ باید کسانی سعی کنند این استعدادها را به فعلیت برسانند. شرط لازم هم این است که شما این ماده را بشناسید.

کسی که نداند طلا چیست یا نقره چیست، اگر در این معدن به طلا هم برخورد کند، چون نمی‌شناسد، از آن صرف‌نظر خواهد کرد. باید بدانید طلا یعنی چه و چه ارزشی دارد، بعد بروید استخراج کنید، زحمت بکشید، طلا را استحصال کنید. رفقا، طلایی در این عالم سراغ دارم مثلش را داخل هیچ معدنی نمی‌توانید پیدا کنید؛ فدای حسین بن علی که خدا هم ارادت خاصی محضرش دارد و اگر خیر کسی را بخواهد آن طلای ناب را



















دیگر ره‌ایش کنید، اصلاح نمی‌شود.

فرمودند: او را به کربلا ببرید، اگر در حرم امام حسین (ع) گریه کرد، یعنی اینکه در درون او هنوز نوری وجود دارد، یعنی اینکه امام ظرفیت او را می‌بیند و به او کمک می‌کند که ظرفیت وجودی خود را ببیند آن موقع قابل اصلاح و نصیحت‌پذیر است و گرنه که هیچ.

این فرد تعریف می‌کند که ما این برادرمان را با هزار ترفند و بهانه که تو بیا مراقب ما باش و ... به کربلا بردیم ... بین راه که هیچ حسی نداشت خودش را زده بود به بی‌خیالی، اصلاً این چیزها را قبول نداشت تا اینکه وارد کربلا شدیم. لحظه اول که من چشمم به گنبد و بارگاه قمر منیر بنی‌هاشم افتاد اشک از چشمم سرازیر شد. زیرچشمی نگاهش می‌کردم اما خبری نشد. تا اینکه حرکت کردیم به سمت بین‌الحرمین وقتی نزدیک صحن و حرم حضرت شدیم دیدم داداشم سرش را پایین انداخته و وقتی وارد حرم امام حسین (ع) شدیم، گریه که هیچ، ضجه می‌زد. با گریه او گریه شدیدی کردیم.

اصلاً حسین جنس غمش فرق می‌کند این راه عشق، پیچ‌وخمش فرق می‌کند

اینجا گدا همیشه طلبکار می‌شود اینجا که آمدی کرمش فرق می‌کند

شاعر شدم برای سرودن برایشان این خانواده، محتشمش فرق می‌کند

صد مرده زنده می‌شود از ذکر یا حسین عیسای خانواده دممش فرق می‌کند

از نوع ویژگی دعا زیر قبه‌اش معلوم می‌شود کرمش فرق می‌کند

تنها نه اینکه جنس غمش، جنس ماتمش حتی سیاهی علمش فرق می‌کند

با پای نیزه روی زمین راه می‌رود خورشید کاروان، قدمش فرق می‌کند

من از «حسین مئی» پیغمبر خدا فهمیده‌ام حسین همه‌اش





یاد نعمت‌ها بودن سه سطح دارد:

### • اول: یادآوری ذهنی (تفکر و تدبر در نعمات الهی)

امیرالمؤمنین می‌فرماید: اگر مردم در قدرت عظیم الهی و نعمت‌های بزرگ او می‌اندیشیدند قطعاً به راه صواب بازمی‌گشتند و از عذاب جهنم نگران می‌شدند. همین امشب یک فرصت ویژه قرار دهید و لحظه‌ای در خلوت تفکر در نعمت‌های ظاهری و باطنی، مادی و معنوی غرق شوید. گاهی اوقات ساده‌ترین نعمات مورد غفلت واقع می‌شوند. تا حالا شده به حرکات بدن در حال خواب فکر کنید. شخصی که مشکل قفسه سینه دارد وقتی می‌خواهد در خواب حرکتی داشته باشد باید حتماً بیدار شود و بنشیند و این حرکت را انجام دهد.

البته در یادآوری نعمت‌ها نباید به نعمت‌های مادی اکتفا نمود بلکه باید نعمت‌های معنوی که اغلب به چشم نمی‌آید نیز یاد شود تا قدر آن‌ها شناخته شود. نعمت ولایت و محبت از بزرگ‌ترین نعمت‌هاست. همین که ما آشنا و دوستدار این خاندانیم و محبت آنان را در دل داریم نعمت عظیمی است که با هیچ چیز قابل مقایسه نیست.

### • دوم: یادآوری گفتاری

با سخن گفتن از عطایای الهی همراه است. ذکر گفتاری می‌تواند زمینه را برای ذکر قلبی فراهم سازد. خدای متعال به فرستاده عزیز خویش می‌فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»؛<sup>۲۹۷</sup> و اما نعمت پروردگارت را، پس خبر بده». مردی از امام حسین پرسید این فرمایش الهی یعنی چی؟ سیدالشهدا فرمودند: به فرستاده خود فرموده است تا نعمت‌هایی که در دین به او داده است را بر زبان جاری سازد و به مردم بگوید.

خوشا به حال کسانی که ذکر لبشان همیشه یاد نعمت‌های الهی است و زبان به حمد و شکر باز می‌کنند. وقتی از ایشان می‌پرسی اوضاع احوال چگونه؟ می‌گویند: الحمدلله.



در احوالات مرحوم آیت‌الله عبودیت نقل می‌کنند این مرد بزرگ زانودرد داشت. دستی به زانو می‌کشیدند چند قدمی راه می‌رفتند و یاد نعمت‌های الهی می‌کردند و شکر خدا را به زبان می‌آوردند.

### • سوم: یادآوری رفتاری

فرد رفتاری از خود بروز دهد که نوعی یادآوری و تذکر به حساب می‌آید. امیر مؤمنان علی (ع) در نامه ۶۹ نهج البلاغه خطاب به حارث همدانی فرمودند: هر نعمتی که به تو داد نیکو دار و هیچ نعمتی از نعمت‌های خدا را تباه مساز و باید اثر نعمت‌هایی که خدا به تو داده در تو دیده شود.

نه اینکه تا وقتی خوشی هست یاد خدا و نعمت‌ها باشد همین که رفت خدا هم برود.

روزگاری، عابد خداپرستی بود که در عبادتکده‌ای در دل کوه راز و نیاز خدا می‌کرد، آن قدر مقام و منزلتش پیش خدا زیاد شده بود که خدا هر شب به فرشتگانش امر می‌کرد تا از طعام بهشتی، برای او ببرند و او را بدین گونه سیر نمایند. بعد از ۷۰ سال عبادت، روزی خدا به فرشتگانش گفت: امشب برای او طعام نبرید، بگذارید امتحانش کنیم. آن شب عابد هر چه منتظر غذا شد، خبری نشد تا جایی که گرسنگی بر او غالب شد. طاقتش تمام شد و از کوه پایین آمد و به خانه بت پرستی که در دامنه کوه منزل داشت رفت و از او طلب نان کرد. بت پرست ۳ قرص نان به او داد و او به سمت عبادتگاه خود حرکت کرد.

سگ نگهبان خانه بت پرست به دنبال او راه افتاد، جلوی راه او را گرفت. مرد عابد یک قرص نان را جلوی او انداخت تا برگردد و بگذارد او به راهش ادامه دهد، سگ نان را خورد و دوباره راه او را گرفت، مرد قرص دوم نان را نیز جلوی او انداخت و خواست برود اما سگ دست بردار نبود و نمی‌گذاشت مرد به راهش ادامه دهد.

مرد عابد با عصبانیت قرص سوم را نیز جلوی او انداخت و گفت: ای حیوان تو چه بی‌حیایی! صاحب قرص نانی به من داد



اما تو نگذاشتی آن را ببرم؟

سگ به سخن آمد و گفت: من بی حیا نیستم، من سال‌های سال سگ در خانه مردی هستم، شب‌هایی که به من غذا داد پیشش ماندم، شب‌هایی هم که غذا نداد باز هم پیشش ماندم، شب‌هایی که مرا از خانه‌اش راند، پشت در خانه‌اش تا صبح نشستم. تو بی حیایی، تو که عمری خدایت هر شب غذای شبت را برای فرستاد و هر چه خواستی عطایت کرد، یک شب که غذایی نرسید، فراموشش کردی و از او بریدی و برای رفع گرسنگی‌ات به در خانه یک بت پرست آمدی و طلب نان کردی. مرد با شنیدن این سخنان منقلب شد و به عبادتگاه خویش بازگشت و توبه کرد.

در کتاب شریف امالی طوسی روایتی است از امام صادق (ع): «إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ التَّجْمِيلَ وَ يَكْرَهُ الْبُؤْسَ وَ التَّبَاؤُسَ»<sup>۲۹۸</sup> خداوند زیبایی و خودآرایی را دوست دارد و از فقر و تظاهر به فقر بیزار است». در روایات آمده تظاهر به فقر خودش فقر می‌آورد.

فرمود: هرگاه خداوند به بنده‌ای نعمتی بدهد دوست دارد اثر آن را در او ببیند. عرض شد چگونه؟ فرمود: لباس تمیز بپوشد خود را خوشبو کند. جلوی درب خانه خود را جارو کند. قدیمی‌ها به این کارها مقید بودند. حتی روشن کردن چراغ قبل از تاریکی. اینها روزی را زیاد می‌کنند و منجر می‌شود انسان با نگاه زیبا چیزهایی ببیند که در نظر دیگران ممکن است زیبا نباشد.

جمله ما رایت الا جمیلای زینب کبری یعنی خدایا من به جایی رسیده‌ام که فقط ظرفیت‌های ناب را می‌بینم. شب عاشورا است. از خدا می‌خواهم به حق لحظات آخر سید الشهداء به همه ما نگاه حسینی و زینبی عطا بفرماید.

## « ذکر مصیبت

یکی از رزمنده‌ها نقل می‌کند: تنگه چزابه، یکی از بسیجی‌ها روی بلندی ایستاده و مشغول جهاد بود. همان موقع يك خمپاره کنارش منفجر شد، شکمش پاره شد. بشدت مجروح شد و همه امعاء و احشای رزمنده بیرون ریخت. ما که نزدیک‌ترین افراد بهش بودیم سریع رفتیم بالا سرش تا بهش کمک کنیم. وقتی منو دید گفت: یه کاری برام می‌کنی؟!

من هم به خیال اینکه الآن از ما می‌خواود برسونیمش بیمارستان، قبل اینکه خواستشو بگه گفتم: من وظیفمه همین الآن میرسونمت بیمارستان. گفت: نه کار من از بیمارستان گذشته. گفتم: پس چی می‌خوای؟! گفت: کربلا کدوم طرفه؟ کربلا رو به من نشون بده.

بهش نشون دادم. با همون وضع مجروحش که خون زیادی هم ازش می‌رفت، صورتشو گذاشت روی خاک و گفت: «السلام علیک یا حسین بن علی...» آقا سلام...

یا حسین، یا حسین گفتنُ مردن خوش است  
جان خود را به دست او سپردن خوش است  
یا حسین ... شهیدِ کرب و بلا ...

وقت مردن بیا تو در کنارم حسین  
روی ماه تو را دیدن و مردن خوش است  
لب شط فرات به یاد سقّای عشق

تشنه لب بودنُ از آن نخوردن خوش است  
یا حسین ... شهیدِ کرب و بلا ...  
قبر شش گوشه را بغل گرفتن خوش است ۲

راز دل با گل فاطمه گفتن خوش است ۲  
این رزمنده به آقا سلام داد. من دیدم چیزی زمزمه می‌کنه؛ فکر کردم می‌خواود به من چیزی بگه، گوشمو نزدیک کردم، دیدم آروم زیر لب صدا می‌زنه: آقا از من راضی باش ... آقا از من راضی باش ... و شهید شد.

شادم به مرگ خود که هلاک تو می‌شوم  
با زندگی خوشم که بمیرم برای تو ...



امشب بیا به چشمت التماس کن. به چشمت بگو: يك عمر  
من حرف تو رو گوش دادم، هر جا رو خواستی نگاه کردم، امشب  
رو بیا تو به حرف من گوش کن. امشب، شب عاشورا است.  
امشب به چشمت التماس کن! بگو: اشک بریزن. بگو: امشب  
من رو به خیمه امام حسین برسونید. میگن شهید چمران قبل  
از شهادت به پاهاش، به دستاش، قلبش، چشماش التماس  
می کرد. می گفت: یه کم دیگه با من راه بیا یید. یه کم دیگه باید  
من رو برسونید.

امشب شب مناجاته. امشب آقا مهمان زینبه.  
امشبى را شه دین در حرمش مهمان هست  
مکن ای صبح طلوع  
عصر فردا...

این طرف نوای قرآن صدای نافله شب<sup>۲۹۹</sup>

اون طرف صدای خنده دشمن از مستی لبالب  
این طرف همه خدایی همگی احساس دارند  
اون طرف نقشه برای چشای عباس دارند  
این طرف شرمنده يك مرد که امون نامه آوردند  
اون طرف تیر سه شعبه که به حمله سپردند  
این طرف از شوق پرواز بی قرار بی قرارند  
اون طرف حمله و شمر نشسته در انتظارند  
این طرف سه ساله ای که سر بدوش باب داره  
اون طرف نشسته مردی که به دست طناب داره  
این طرف یه مرد خسته پی جمع کردن خار  
اون طرف یه قاتلی که داره فکر گوشواره  
این طرف داره یه خواهر پیرهن کهنه میاره  
اون طرف یکی به فکره چطور انگشتر در آره  
طبری نقل میکنه از زین العابدین (ع): شب عاشورا نشسته  
بودم.

«وَعَمَّتِي زَيْنَبُ تَمَرُّصْنِي...» بی بی از من پرستاری می کرد.  
«إِذِ اعْتَرَلَ أَبَى بِأَصْحَابِهِ فِي خَبَاءٍ لَهُ» دیدم پدرم (آقا اباعبدالله)



حرف از تن بی‌دست و چشم تیر خورده  
حرف از تن صدپاره شمشیر خورده  
حرف از گلوی تشنه و صدپاره آنجاست  
حرف از به غارت بردن گهواره آنجاست  
حرف از سر ببریده و روی سنان است  
حرف از غل و زنجیر و پای کودکان است

«الْيَوْمَ مَاتَتْ فَاطِمَةُ...»

انگار امروز مادرم زهرا از دنیا رفت.

اسماء بنت عمیس میگه این دو آقازاده وارد شدند. گفتند:  
اسماء! مادر ما کجاست؟!

نگاه کردند دیدند مادر خوابیده؛ پارچه سفید روی سر کشیده.

گفتند: «یا اسماء! ما نَئِمُّ اُمَّنَا فِی هَذِهِ السَّاعَةِ!»

مادر ما هیچ وقت این موقع نمی‌خوابید!

اسماء گفت: «لَيْسَتْ اُمُّكُمْ نَائِمَةً.»

مادر نخوابیده... «قَدْ فَارَقَتِ الدُّنْيَا» مادر از دنیا رفت.

اتفاقاتی افتاد. امام حسن رفت روی سینه مجروح... امام  
حسین رفت کف پای مادر... آقازاده‌ها رو به زور بلند کرد؛ گفت:  
برید مسجد! بابا رو خبر کنید.

امیرالمؤمنین داخل مسجد بود. آمدند نزدیک مسجد. «و رَفَعَ  
أَصْوَاتَهُمَا بِالْبُكَاءِ...» شروع کردند بلندبلند گریه کردن. اصحاب  
آمدند بیرون؛ «يَا بُنَيَّ رَسُولَ اللَّهِ!» آقازاده‌ها چرا گریه می‌کنید؟!  
اینها بلند صدا زدند؛ گفتند: «مَاتَتْ اُمَّنَا فَاطِمَةُ...» مادر از دنیا  
رفت.

امیرالمؤمنین شنید «فَوَقَعَ عَلَيَّ عَلَى وَجْهِهِ...» علی با صورت  
به زمین خورد... بعدا علمدارش تو علقمه به زمین خورد. فردا  
امام حسین با صورت به زمین خورد. زینب آمد به قتل‌گاه... هی  
به زمین خورد... هی بلند شد... هی با صورت به زمین خورد...  
هی بلند شد...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شب یازدهم:  
تحت تاثیر تبلیغات دشمن  
قرار گرفتن



با امام معامله می‌کنند؟ حتی به امام می‌گویند که نمازت قبول نیست! مگر نمی‌دانند که حسین (ع) فرزند دختر همان پیامبری است که نماز را به این قوم آموزش داده است؟

## « اقطاع اندیشه

یکی از اصلی‌ترین دلایل این باور غلط، تبلیغات منفی‌ای است که دشمنان اهل بیت (ع) از همان زمان پیامبر ا و خصوصاً بعد از آن شروع کردند.

اینها تحت تأثیر عملیات روانی و تبلیغات منفی دشمن قرار گرفته بودند. این رسم همیشگی دشمنان دین خدا بوده است. در طول تاریخ به همین طریق مردم را از ولی خدا جدا کرده‌اند؛ با مدیریت افکار عمومی.

در این چند شب در مورد نگاه زیبا و اهمیت و انواع آن و راهکارهای کسب هنر زیبا دیدن صحبت کردیم.

### مدیریت افکار عمومی توسط دشمن

دشمنان با مدیریت افکار عمومی کاری می‌کنند که نگاه زیبا را از شما بگیرند به همین دلیل در این شب آخر مناسب است که شناخت خود را از راه و روش دشمنان در این زمینه بیشتر کنیم.

اگر می‌خواهیم مشابه پیام‌آور کربلا نگاه زیبا داشته باشیم، باید مراقب فریب افکار عمومی و تبلیغات منفی دشمن باشیم. در تاریخ نمونه‌های زیادی برای تبلیغات منفی دشمن ذکر شده است. بعد از رحلت پیامبر، در کودتای مدینه، مگر چند نفر دخیل بوده‌اند؟

۴۰ نفر بودند. ۴۰ نفر هم نبودند، جریان نفاق يك حلقه چند نفره بود، اما با تغییر جو و افکار مردم، کاری می‌کند که نتوانند خوب ببینند و تشخیص بدهند، در حقیقت نگاه را تغییر می‌دهند!

وقتی صفحات خاک گرفته تاریخ را ورق می‌زنیم پراست از این نمونه‌های تأثیر و فریب بر افکار عمومی که هنوز هم ادامه دارد.



اسطوره‌سازی استفاده کرد. چرا آب را بستیم؟ کما فعل بالتقی الزکی عثمان. می‌دانید خود زهیر هم عثمانی مذهب بود. (کان رجلا عثمانیا). اصلاً معاویه مردم را دو شقه کرد تا قبل از او تفرقه میان مردم نبود. به واسطه اسطوره شخصیت، امت اسلامی را مقابل هم قرار داد.

یکی هم اسطوره سرزمین بود. شام. سرزمین شام را یک شهر امن و پر از ثروت و رفاه قرار داد و تمام آدم‌های ضعیف الایمان، گروه‌گروه رو آوردند به آنجا و توانست به این وسیله یار جمع کند. استراتژی‌هایی که همین الآن هم مورد استفاده است. سال‌ها در تبلیغات مختلف، از آمریکا و کانادا و اروپا گرفته تا همین بچه کشورهای اطراف خلیج فارس مثل امارات را سرزمین فرصت‌ها معرفی می‌کنند و همه مجذوب حضور در آن سرزمین‌ها هستند که فقط اگر سرمایه‌دار باشی امکان حیات داری و چه زیاد هستند عزیزانی که به امید کسب سرمایه و کار و رفاه رفته‌اند اما نه توان ماندن دارند و نه روی برگشت، یا متخصص است و پولدار که هیچ، یا دنبال پول است و شده نیروی ساده خدماتی! بگذریم.

شخصیت‌های اسطوره‌ای و سرزمین‌های اسطوره‌ای! چقدر جوان‌های ما را به واسطه اسطوره‌سازی از سرزمین فریب دادند. الآن باید پای حرف دل خودشان و خانواده‌شان بنشینید و ببینید چه بلاهایی که سرشان نیامد. این قدر زیبا و فراگیر کار می‌کنند که حتی عقیل هم جذب می‌شود و می‌رود شام<sup>۳۲</sup>، ببینید چقدر می‌تواند مؤثر باشد؛ برادر امام هم جذب می‌شود. در تاریخ آمده است بعد از ماجرای درخواست اضافه از بیت‌المال، ظاهراً به سمت شام رفت. در تاریخ آمده است:

یکی از مردم کوفه پس از جنگ صفین با شتر خود وارد شهر دمشق شد. فردی از اهالی دمشق دامن مرد کوفی را گرفت و گفت: این شتری که بر روی آن سواری، ناقه من است که در جنگ صفین از من گرفته‌اند و چون مرد کوفی منکر این مطلب



















می‌دانید از زمانی که ماهواره اختراع شده تاکنون حدود ۲۰ هزار شبکه ماهواره‌ای در جهان فعال است.

در کل جهان ۳۰۰ ماهواره فعال تلویزیونی وجود دارد، از این ۳۰۰ ماهواره، ۱۱۶ ماهواره فضای ایران را پوشش می‌دهند. با این ماهواره‌هایی که در فضای ایران فعال‌اند، امکان دریافت حدود ۱۸ هزار شبکه تلویزیونی فراهم است و از این تعداد حدود ۲ هزار شبکه را با دیش‌های معمولی می‌توان با کیفیت بالا دریافت کرد. در حالی که تا چند سال گذشته تعداد شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان از انگلستان دو دست هم فراتر نمی‌رفت، در حال حاضر تعداد شبکه‌های فارسی‌زبان که فقط برای فارسی‌زبانان و خصوصاً ایرانی‌ها برنامه تولید و پخش می‌کنند، به بیش از ۱۶۰ کانال رسیده است. از این تعداد، ۱۳ شبکه تنها مخصوص فیلم و سریال هستند. شبکه‌هایی که تا چند سال قبل، تنها چند ساعت برنامه در روز پخش می‌کردند در حال حاضر به صورت ۲۴ ساعته فعالیت می‌کنند.

کشور استرالیا با ۶/۷ میلیون کیلومترمربع مساحت تنها دارای ۵ شبکه تلویزیونی با چند کانال در سطح ملی است و مردم این کشور برای دیدن شبکه‌های دیگر باید هزینه پرداخت کنند. در کانادا نیز این وضعیت وجود دارد. مردم این کشور با پرداخت هزینه اشتراک معمولی تنها قادر به دیدن چند کانال هستند و برای دیدن برنامه‌های ورزشی، تفریحی و علمی باید هزینه بیش‌تری پرداخت کنند.

نکته جالب این است که با وجود پرداخت هزینه تلویزیون توسط مردم، باز هم تمامی کانال‌ها به شکل وحشتناکی در بین برنامه‌های خود اقدام به پخش آگهی می‌کنند. بینندگان تلویزیون در انگلستان، برای هر خانه سالیانه حدود ۱۵۰ پوند عوارض می‌دهند. در کشورهای دیگر نیز این روند وجود دارد. سؤال اینجاست که چرا در حالی که یک میلیارد نفر چینی‌زبان و ۸۰۰ میلیون نفر فرانسوی‌زبان در دنیا داریم، فارسی‌زبانان، بر تمامی آن‌ها ترجیح دارند، به نظر شما چرا این همه شبکه



شود. به طور مسلم، هنگامی که خانواده‌ها مشغول تماشای این‌گونه شبکه‌ها می‌شوند، برنامه‌هایی که مشاهده می‌کنند، آثار سوء خود را بر رفتار، کردار و عقایدشان به‌ویژه فرزندان‌شان خواهد گذاشت؛ تأثیر غیرقابل‌انکاری که حتی اگر فرد نیز نخواهد، به‌مرور رفتار، گفتار و عقاید او را تغییر خواهد داد. ما از خدا می‌خواهیم «وَ إِذَا عَزَفْتَناهُ فَقِناهُ» خدایا، اگر این تبلیغات منفی و فریب‌ها را به ما شناساندی و معرفی کردی پس ما را نگه‌دار، «وَ بَصِّرْنا ما نُكايِدُهُ بِهِ» به ما یاد بده که ما چگونه با آن مقابله کنیم، در مقابل حجم عظیم این تبلیغات دشمن که فقط به برخی از آنها اشاره کردیم، و همیشه در تاریخ ادامه داشته، ما چه کنیم؟

می‌خواهم یک نکته مهم و روش کاربردی را مطرح کنم که اگر رعایت کنید تقریباً در مقابل اکثر تبلیغات دشمن بیمه می‌شوید. هر کس این راه را انتخاب و به آن عمل کرده از این فریب خانه‌خراب‌کن در امان مانده و راه عاقبت به‌خیری برایش بسته نشده است. چه راهی؟ هنر و قدرت نه گفتن و اجتناب و پرهیز.

ما باید یاد بگیریم بسیاری از این گزارش و اخبار و اطلاعات رسانه‌های مختلف را واقعاً گوش ندهیم. باید بدانیم برخی مواقع راه نجات ما در ندیدن و نشنیدن است. این عکس را نبین جوان! این محیط فاسد را نرو! عزیز من شما که يك دهه برای امامت عزاداری کردی، حیف نیست خودت را در معرض هر خبر راست و دروغی قرار بدهی، حالا شنیدی پسر فلانی این قدر خورد و برد، چی شد؟ از کجا معلوم که این خبر درست باشد؟ هر تصویری را باز نکن! در هر محیطی قرار بگیر! به هر موضوعی فکر نکن!

والله مراقبت و پیشگیری خیلی بهتر از اسیر شدن است. غرق می‌شوی ها! با ایمان يك سانتی چرا رفتی توی یک محیط آلوده که گناه نزدیکیست باشد. خدا رحمت کنه شهید بابایی را، وقتی در آمریکا درس می‌خواند يك هم‌اتاقی داشت که عکس‌های ناجور به دیوار زده بود، او نگاه نمی‌کرد اما برای اینکه ناگهانی









